

سوء ازدواج

— یا داستان —

وصلت اجباری

— تألیف —

آقا میرزا محمد خان — جودی

حق طبع و ترجمه این کتاب محفوظ است

اول اسفند ۱۳۰۵

قیمت ۶ قران

از انتشارات نمره (۴۰) کتابخانه اقبال جلوخان شمس العماره

طهران

مطبعه سعادت

سوء ازدواج

— یا داستان —

وصلت اجباری

— تألیف —

آقا میرزا محمد خان — جودی

حق طبع و ترجمه این کتاب محفوظ است

اول اسفند ۱۳۰۵

قیمت ۶ قران

از انتشارات نمره (۴۰) کتابخانه اقبال جلوخان شمس العماره

طهران

مطبعه سعادت

سوء ازدواج

یا داستان
* (وصلت اجبارے) *

- نگارش -

آقا میرزا محمد خان - جو دی

از نشریات کتابخانه اقبال

ناشر - حسین اقبال

* حق طبع و ترجمہ این کتاب محفوظ است *

طهران - ۱۳۰۵

محل فروش کتابخانه اقبال

مطبعة (سعادت) طهران

تذکر

سوء ازدواج (یا) داستان وصلت اجباری

بقلم فاضل دانشمند آقامیرزا محمدخان جوادی رئیس محترم پست لنگرود
است که مقام او مستغنی از توصیف میباشد — این رساله حقایق (سوء
ازدواج) و مراتب تشکیل خانوادگی و مسائل مهمه بلکه مهمترین
اطلاعات اجتماعی را با بهترین طرزی در طی فصول و حکایات شیرین و
بیانات عالی شرح داده است نویسنده محترم دارای احساسات پاک و صمیمی
و از تمام آثار قلمی ایشان يك ذوق ادبی و يك حس پاک ایرانیت تراوش
مینماید — این داستان و سرگذشت رقت آور در حدود سال (۱۳۲۸)
هجری در گیلان واقع و از نقطه نظر اجتماعی و سوء تشکیل خانوادگی
برشته تحریر کشیده شد —

بلی آنچه ما را از سعادت حسن تشکیلات خانوادگی باز داشته و
بالاخره درهای امید و نیک بختی را بروی ما بسته و ما را در پس
پرده سوء اخلاق دچار بدبختیهای گوناگون نموده است همانا عدم رعایت
دستورهای عالیہ صاحب شریعت نبوی (ص) و تعلیمات مقدسه سهل و ساده
دیانت حقه اسلامی است

که در نتیجه گرفتار بحرانهای مالی و وضعیات سوء اقتصادی شده
و باز تنبیه نمی شویم — در خانمه قرائت این رساله نفیس را بعموم قارئین
توصیه و مطالعه این کتاب عالی را تاکید مینمایم

مقدمه

سخن را به سپاس و ستایش کردگار داننده آغاز کرده و عرض مینماید: یکی از مصائب اجتماعی و دردهای بی پایان عمومی که بدبختانه بامادست بگریبان است سوء جریان ناهل و تزویج میباشد. بر خلاف عقل و خرد و معمول ممالك متمدنه عالم که حقاً میبایستی در اطراف این امر مهم اساسی مطالعات عمیقہ بعمل آید ما آن را مانند سایر قضایای عادی و سطحی به بی قیدی و سهل انکاری گرفته و یا آلت ملعبه و بازیچه هوسات خود قرار داده، اظهارات اقوام و عشیره و تمجیدات فامیل و آشنا را از طرز و ترتیب و صلت بر عقل و احساسات خود ترجیح و غلبه داده و در نتیجه بدون آنکه طرفین یعنی زوج و زوجه حقیقی شخصاً از عادات و اخلاق و احساسات یکدیگر کمترین اطلاع و کوچکترین سابقه داشته باشند مانند دویگانه که و حدت هیچ گونه عواطف در آنها وجود ندارد در تحت عنوان زن و شوهر قرار میگیرند.

مضار و مفاسد این قبیل زناشوئی بقدری در مملکت ماحسوس است که محتاج به اقامه هیچ گونه شاهد و برهانی نیستیم. کثرت اختلافات و منازعات خانگی که بالاخره منجر بفصل و فسخ و صلت و طلاق میگردد بقدری است که نظیر آن در هیچ یک از ممالك متمدنه دنیا دیده

نمی‌شود.

این قسمتی از معایب و مفاسد ظاهری است که همه روزه بوقوع خود
خاطر جمعی از هموطنان ما را بخود متوجه و مشغول داشته — اما مفاسد
باطنی و نتایج غیر مستقیم آن بر خاطر عقلا و دانشمندان مملکت بهیچوجه
مستور نیست. زیرا اولین نتیجه سوء وصلت های ناهنجار تهیه زمینه
بدبختی و ایجاد شالوده مصائب ناگوار است. چه، وقتی در افراد يك خانواده یا يك
زن و شوهر یگانگی — وحدت اخلاق — توافق عقیده — عشق و محبت موجود
نباشد چگونه در آن قوم و ملتی که مرکب از همین افراد است میتوان
انتظار فضایل عالی و صفات حمیده و مستحسنة را داشت؟

با آنکه در سنوات اخیر و رواج بازار معارف ادبای عالی مقدار
در مملکت ما کتابها و الواح و مقالات عدیده متنوعه در طرز زناشویی و
ترتیب حسن تشکیل خانواده ها نوشته معهذاً بدبختانه ملاحظه مینمائیم
که تغییراتی در اصول فاسده متحده خودمان نداده سهل است يك
رشته مفاسد دیگر را هم علاوه نموده — تنها تمجید و تعریف خاله جانها
و عمو قزیها — و پدر و مادرها — یادلالهها و وصالدهای محبت که هر يك
از نقطه نظر شخصی خود صحبت کرده یا نفع و بهره مخصوصی برای خود
انتظار میبرند کافی است که احساسات ما را بخود جلب نموده و زمینه
ثابتی برای اجرای شرایط عقد و آئین نگاه حاضر کنند !

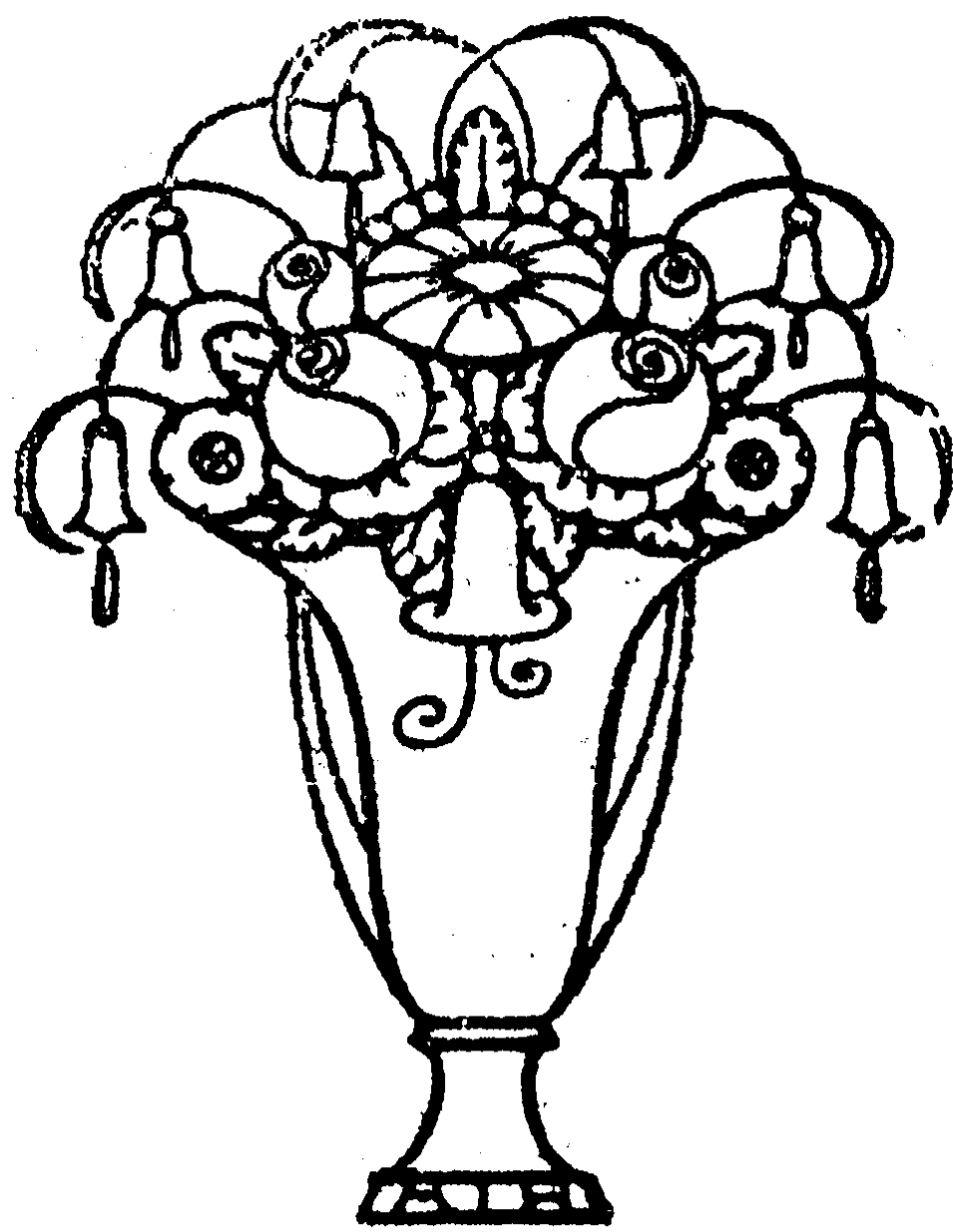
اما همینکه تحقیقات و امتحانات لازمه برای صحت و تصدیق
گفته های این اشخاص منسائیه فوراً خلاف آن ثابت گردیده و معلوم

میشود حقیقت بکلی مخالف آنچه بوده که از کسان و زبان آشنایان یا اقوام خود شنیده‌ایم. لیکن افسوس که کار از کار گذشته و این امتحانات دست نمیدهد مگر بعد از اجرای مراسم عقد و نکاح و ملاقات عروس و داماد. از همان روز اول يك حسن نفرت و کدورت مخصوصی بین زن و شوهر تولید شده و بعد از چندی مشاهده مینمائیم که مفسد مکنونه آن شروع بظهور و بروز نموده و عاقبت يك چنین وصلتی بالاخره بابطلاق و انفصال یا بخودکشی و انتحار یکی از طرفین منتهی میگردد - اما نه چه بسا گفته‌گوها و منازعات محیرالعقول از همین حدود شروع شده و رشته آن تا به حد وزد خورد یا مخاصمات داخلی امتداد حاصل میکند. بهترین مؤید مدعای ما همین سرگذشت «وصلت اجباری» است که از صفحات بعد به نگارش آن شروع خواهیم نمود.

اگرچه خوانندگان محترم بمحض مطالعه يك دو صفحه آن ممکن است دهنشان برمان و قصص امروزه که تالیف و ترجمه شده‌اند متوجه گردیده و این داستان را نیز مانند يك افسانه خالی از حقیقت تصور نمایند، پس محض آنکه بهیچ گونه شك و تردیدی دچار نشوند صحت وقوع آنرا اطمینان داده و علاوه میکنم که داستان «وصلت اجباری» از هر قسم اغراق کوئی عاری است

اگر طرز نگارش این بنده ناپسند و غیر مطبوع است البته قارئین گرام غمض عین خواهند فرمود زیرا تنها نقطه نظر و مقصودم بیان يك فاجعه و حقیقت مخصوص بوده در این صورت اصراری ندارم که پیرایه‌های

ادبی و شاهکار های رمان نویسی در این کتاب رعایت گردد . امیدواریم
که هموطنان عزیز ما در سایه علم و دانش عواقب و خیمه این قبیل
وصلت های ناهنجار را در نظر گرفته و فرزندان عزیز خود را به امر مهمی
که حسن تشکیلات اجتماعی باید در روی آن طرح و بناشود مجبور نسازند
و اختیارات آنان را سلب ننمایند ما از بسط و تطویل مقدمه کتاب خود
صرف نظر کرده باصل مطلب میپردازیم



✽ وصلت اجبارے ✽

فصل اول

اطلاع از وصلت و امتناع - اندرز و نصیحت

در حدود سال ۱۳۲۸ هجری حاجی محمد مهدی تاجر تصمیم گرفت که صبیۀ یکی از تجار متمول مقیم رشت را که در ثروت و مکنت شخصی برابر او بود برای حسین آقا یعنی اولین فرزند هنرمند خویش تزویج نماید - همینکه این خبر بسمع حسین آقایی مزبور رسید با اطلاعات صحیحه و سوابق کاملی که از وضعیات فامیل دختر و طرز اخلاق و حالات و عادات آن عائله داشت دانست که این وصلت بکلی مغایر و مخالف انتظار يك نفر جوان متجددی مانند اوست - او بخوبی حس کرده بود این سیستم زنا شوئی که ارکان حقیقی یعنی زن و شوهر از اخلاق و عادات یکدیگر بیگانه و بعلاوه دلهای آنان فرسنگها از یکدیگر دور است چه مفاسدی را در بر خواهد داشت . بنا بر این حسین آقا محض جلوگیری و منصرف ساختن پدر از این تصمیم بوسیله یکی از دوستان خویش عدم رغبت و رضایت خود را بمفهوم ذیل خاطر نشان حاجی نمود: که قطع نظر

از اینکه موقعیت امروزه من باید صرف تکمیل تحصیل شود بهیچوجه مقتضی برای قبول تزویج و تاهل نیست خصوصاً با اطلاعاتی که در دقایق زندگانی و عادات این خانواده دارم قطعاً از اظهار میل و علاقه نسبت باین وصلت خود داری نموده و چنانچه تصمیم آن پدر عزیز جدا به تاهل این بنده قرار گرفته بهتر آنست يك نقطه دیگری را که رغبت من نیز دخالت داشته باشد اختیار فرمائید و الا بدانید که « وصلت اجباری » عواقب وخیمی را تولید کرده و درست مخالف آن چیزهائی واقع خواهد شد که شما بحساب خود تصور نموده اید

حاجی بعد از وصول این پیغام بفاصله يك روز پسر را بخانه احضار کرده در يك اطاق کوچکی که فرش آن عبارت از چند تخته حصیر و يك قالیچه مندرس بود جلوس نموده محض احتیاط درب اطاق را نیز از طرف داخلی بسته بعد از چند دقیقه تامل برای اختیار لهجه و سیاهی مخصوصی آنگاه سر بلند کرده بایك چهره عبوس و جبهه خشمکین اولین کلمات صحبت خود را بایسر متجددی که در همه چیز حتی از وضع و فرم لباس نیز با او مخالف است باین طریق شروع به نصیحت نمود:

— حسین آقا! آیا بعد از چندین سال بقول خودت تحصیل و بعقیده من عطالت این نکته را احساس کرده که هیچ پدری ممکن نیست راضی به خسارت و ضرر و صدمه و زوال فرزند خود بشود یا نه؟

— بلی این حقیقت را حتی قبل از شروع به تحصیل و مدت‌ها قبل از آن که در مدرسه قدم بگذارم بخوبی دانسته و فهمیده بودم مقصود

از این فرمایش چیست ؟

- هیچ ، مقصود ی نداشتم جز اینکه بتو بگویم که من هرگز بصدقه و ضرر تو راضی نبوده و نیستم و همچنین در وصلتی که نیت دارم کاملاً رعایت صرفه و صلاح تو شده و بطور خلاصه این ازدواج موجب سعادت مندی و کامکاری خواهد شد - تو بواسطه احساسات کودکانه یا مزخرفاتی که دوستان و رفقای لا مذهب تو بتوالقاء کرده اند در مقام استنکاف و امتناع از وقوع این وصلت برآمده و بی میلی و عدم رغبت خود را بوسیله يك پیغام خاطر نشان ساخته آیا اکنون فهمیدی که تو دستخوش احساسات جاهلانه خود شده و این پیغام تو حاکی از بیمغزی و ابله‌ی تو بوده ؟

- پدر عزیزم اولاً نمیفهمم چه دقایق و نکاتی در اطراف این وصلت وجود دارد که موجب سعادت و خوش بختی من خواهد شد بهتر آن بود تصریح میفرمودید. ثانیاً من تسلیم عواطف جاهلانه یا وصایای دوستانم نشده بلکه عقل و خرد یعنی این بهترین موهب الهی که برای تشخیص نفع و ضرر در وجود انسان بود یعه گذارده شده بمن حکم میکند که حقاً باید از این وصلت کناره گیری کرده و نگذارم که زندگانی آتیه من قرین بدبختی گردد.

- عجب ! چه بچه بی هوشی هستی که از اشارات بهتر از تصریح چیزی منتقل نمی شوی مگر نمیدانی ثروت و مکنّت طرف تو چندین مقابل بیشتر از تمول من است و تنها اولاد منحصر بفرد او منحصر بهمین يك دختر است که چند سالی طول نخواهد کشید او و من بواسطه کهولات و کبر سن

بسرای دیگر شتافته و تمام مکنت بی پایان او متعلق به زوجه تو خواهد شد در این صورت تو صاحب همه چیز هستی و چه سعادت می توانی بهتر از این تحصیل کنی ؟

- پدر جان - من مراتب عقل و خردمندی شما را بیشتر از این تصور میکنم که برای این قبیل خیالات نفسانی و آسایش شیطانی اقدام بیک چنین امر مهمی فرموده و سعادت آتیه مرا قرین مخاطره و تهدید قرار دهید . آیا شما مرا برای مکنت و ثروت او تحریص و ترغیب به قبول این زناشوئی میکنید آیا شما نفهمیدید که گردش روزگار ممکن است در حیات شما بکلی مخالف آنچه را که پیش بینی کرده اید واقع سازد ؟

آیا ممکن نیست که من در زمان حیات شما مرده و آن دختر بیچاره آسوده شود یا آن دختر در زمان حیات پدر و داع نماید یا دست روزگار حوادث مخصوصی ایجاد کند که دیناری از ثروت و ثمول پدر او بجا و اصل نشود ؟ آیا شما سعادت را در مکنت و ثروت و کثرت مال و منال دانسته اید افسوس که حقایق بکلی غیر آنست که جناب عالی پیش گوئی میفرمائید !

حاجی که از این حاضر جوابی و شدت امتناع حسین آقا واقعاً خشمگین شده بود در جواب این فراز گفت : من میخواهم بیشتر از این در مباحث علمی و اجتماعی با تو سخنوری نکرده باشم همینقدر میگویم سعادت در دنیای کنونی مربوط بیول و ثروت است . یک آدم بی چیز و فقیر هرگز روی سعادت و اقبال نخواهد دید لیکن راجع بسایر مذاکراتی که کردی تجربه بمن ثابت کرده و در مدت هفتاد سال زندگی که سرد و گرم روزگار را

چشیده‌ام میدانم در هر صورت این وصلت مایهٔ سعادت تو است .
- فرمایشات حکیمانه و مطالب فیلسوفانه پدر عزیز را برای يك شخصیکه در مسلك و طریق زندگانش باشما موافق و هم عقیده و طرز رفتارش با جناب عالی توافق داشته باشد کاملاً تصدیق مینمایم - لکن در بارهٔ خود کوچکترین فایده و کمترین نتیجه را تحصیل نکرده بلکه ذره در قلب من اثر و حسن تاثیر نبخشیده است

لزو ما عرض میکنم که زناشوئی ابداً مربوط به ثروت و مکنّت طرفین نیست بلکه وحدت اخلاق و احساسات و توافق عادات و عشق و محبت قلبی و حقیقی شرط مهم حسن اشتراك زندگانی است من بخوبی از وضعیات این خانواده واقف و از جزئیات اخلاق و افکار این دختر که برای من میخواهید نامزد نمائید آگاهم باید تصدیق کنید که برای من و او ممکن نیست يك عمري را بخرمی و خوشی بیپایان آورده و گرفتار کدورت و دلتنگی نباشیم - من بشما وضوحاً میگویم و محتاج نیستم که مخفی بدارم این دختر بدبخت بواسطهٔ اهمال و عدم مواظبت اولیاء خودش از تمام معلومات و محفوظات علمی و ادبی محروم است - تمام معلومات او منحصر بخواندن يك کتاب موش و گربه و دورهٔ درس او چندین سال قبل در مکتب خانه قدیم ملاباجی همسایه بیپایان آمده . او از همه چیز دنیا بی اطلاعست و بارسوم و آداب امروزی جوانان دنیا و متمدنین آشنا نیست برای من يك نفر زوجهٔ شایسته است که اقلاً يك رشته از معلومات مقدماتی را در حافظهٔ خود سپرده و با ترتیب شوهر داری امروزه آگاه و آشنا باشد

- این چه مزخرفاتی است که تو میگوئی يك دختر مسلمان همینکه دارای حیا و عفت شد جامع تمام محسنات است توجه کار به معلومات او داری معلومات یعنی چه محفوظات چه چیز است؟ آیا معلومات و محفوظات همینهاست که تو حفظ کرده و همان کفش و لباسی است که تو پوشیده - تو چه مزیتی بر او داری - چه محسناتی در خود مشاهده میکنی که این دختر فاقد آنست آیا همین که تو يك زنار بسته و مانند بوزینه گردن خود را قلاده انداخته و يك کفش را در کفش دیگر باسم پوتین و کالوش پوشیده و موی سر خود را مانند فرنکی ها ماشین کرده از آداب شرع پیغمبر خارج شده کافی است که مردم تصدیق کنند که تو امتیازاتی را دارا هستی که لباس قدیمی و بلند آن دختر محبوب ندارد این حرفها قباح و وقاحت دارد!!

- پدر جان خیلی افسوس میخورم که نمیتوانم چیزی را بجنابعالی بفهمانم همینقدر میگویم يك نفر دختر بازن امروزی باید چیزهایی بداند که غیر از قصه موش و گربه باشد یعنی خیاطی - طباطبی - طباخی - خانه داری - یکدوره تاریخ - يك رشته ادبیات - باضافه سواد کامل و سایر چیزهایی که من از ذکر آن نزد امثال جنابعالی حذر میکنم و این دختر هیچ يك از اینهارا دارا نیست .

- حاجی تکیانی بخود داده گفت : بتو گفتم که در این چند سالی که بر خلاف میل و رضای من بمدارس جدیدی که جز نشر موهومات امثال گردش کرده و اینکه آب بخار شده و بالاخره بشکل باران و برف نزول

می نماید رفته و خرافات و مهملات دیگر که تمامش مخالف شریعت است شنیده و مخصوصاً القآت برخی فرنگی مآبها را در سینه خود سپرده ای تو فعلاً بیک نفر محوس و نصرانی بیشتر نزدیک و شیبیهی تا بیک نفر مسلمان و شیعه اثناعشری اینست که نصایح پدرانه و پندهای گرانبهای مرا که در صورت دقت و قبول هر يك کلمه بیشتر از صد ها هزار تومان برای تو ارزش دارد بگفت و رایگان از چنگ میدهی و در مقابل نصایح و اندرز من چهل مرکب شده و ابداً حاضر برای قبول فرمایشات چون من پدر جهان دیده و پیر تجربه آموخته که بجز سعادت و خوش بختی تو قصد دیگری ندارد نیستی خداوند امثال شما پسران ناخلف را که موجب زحمت ابوین هستید هدایت = کند .

- پدر عزیزم مباحثه من و شما نزدیک است بمشاجره و مبارزه تبدیل شود و من میل ندارم بطول این صحبتها و مذاکرات کسل و ملول شوم و همینقدر با الصراحه عرض میکنم که من ابداً برای پذیرائی این فرمایشات خشن که دل هر جوان دانشمندی را جریحه دار میسازد حاضر نیستم و در يك جمله مختصر توضیح میدهم که اگر این (وصلت اجباری) صورت انجام پذیرد يك عاقبت بسیار وخیمی در بر خواهد داشت که شما ابداً منتظر آن نیستید !

-- چه میگوئی ! ! ملایمت من بقدری ترا جسور ساخت که نسبت بمن اعتراض و اطاله لسان مینمائی اگر من يك پدر دیگری بودم بتو میفهمانیدم وظیفه يك پسر ابله و بی شعور بکلی غیر از این است که تو نسبت بپدرت مجرا میداری

آري لحن ملايمی که من در صحبت خود اختيار کردم ترا نسبت بمن گستاخ ساخته و من هم بتو ميگويم که قطع نظر از اين همه گفت و شنود تو ملزم و مجبوري که باین وصلت رضایت بدهی والسلام این گفته و عباي خود را که بزمن افتاده بود مجدداً بردوش افکنده و بي نظمی عمامه را اصلاح نموده از دريرون رفت .

فصل دوم

اندیشه و فکر

حسين آقاي بعد از خارج شدن حاجي مدتی در دریای بهت و حیرت شنا کرده از بدبختي خود متأثر و بر سهاجت پدر متاسف بود - دانست که دلايل منطقی او در برابر اصرار پدر ذره احرار از تاثير نکرده و خواهی نخواهی ملزم است که این زنا شوئی را قبول کند از طرفي ديگر همينکه باخلاق و عادات (مهر آميز) و وضعيات فاميل نامزد خود متوجه و آداب و رسوم آنها را در نظر ميگرفت کمترین رغبتی در خود احساس نمينمود بلکه چون ميدانست اساس سعادت حسن تشکيل خانواده مربوط بحسن جريان وصلت و زنا شوئی است و چون طرف مقابل هيچگونه صلاحيتی برای شرکت بازندگانی او ندارد از همین دقیقه مراتب بي پايدان بدبختي را که نصيب او و مواليد او خواهند گرديد نصب العین نموده و نفرت مخصوصی را در خود احساس مينمود . بيشتر از يك ساعت این جوان بدبخت که منتظر بود از عمر و لذت زندگانی برخوردار گردد در اندیشه رد و قبول این تزويج

بود عقل و هوش امتناع و تسلیم در کله این جوان بیچاره در کشمکش و قطرات عرق از پیشانی او جاری شده و از گونه هایش عبور کرده و فرو میریخت بعد از یکساعت توقف در آن اطاق محقر و فضایی تنگ و تاریک با هستکی از جیب خود دستمالی بیرون آورده عرق جبین را پاک کرده بایک التهاب و آشفتگی مخصوصی که خبر از انحاذ یک تصمیم قطعی و عزم تزلزل ناپذیرش میداد این کلمات را بر زبان جاری ساخت :

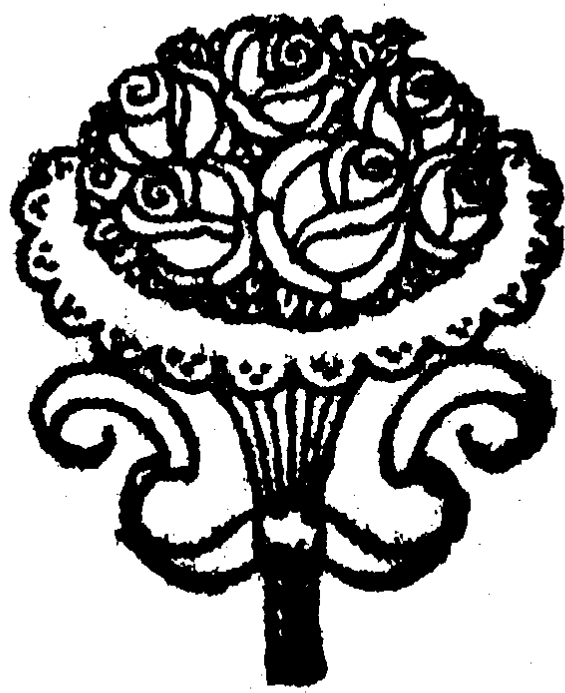
« نه من حاضر نیستم عمر خود را بایک دختر وحشی و بی هنر بیابان »
« آرم من نمیخواهم یک بیگانه فاقد صلاح شریک زندگی و حیوة من بشود. »
« من در اطراف این وصلت خیلی دقت کردم و تمام دقایق آن را بخوبی »
« تحت نظر و مطالعه قرار دادم و رای قطعی از محکمه عقل من اینطور »
« صادر شد که این وصلت بکلی برخلاف مصالح من است . اگر چه در »
« نظر گرفته بودم عجالتاً تا چند سال دیگر یعنی تا پایان تحصیلات و فراغت »
« از مدرسه از قبول تأهل جدا خودداری کنم اکنون بنابر مقتضیات موقع »
« این تصمیم را تغییر داده حاضرم خود را بتاکید پدرم تسلیم نمایم اما »
« این زناشوئی و تأهل باید بطوری صورت گیرد که علاقه و نظریات من »
« کاملاً دخالت داشته باشد و در هر صورت چون از تاریخیچه زندگانی »
« یک فامیلی که از آن میان (مهرآمیز) را برای من انتخاب کرده اند »
« اطلاعات کامل دارم رضایت نخواهم داد - من مقاومت خواهم کرد که »
« این وصلت انجام پذیر نگردد - لیکن اگر من مغلوب و مقهور شدم »
« و نتوانستم رای و عقیده صخفه پدر و کسان خود را برعایت این نکات »

«اساسي متوجه و بفسخ این نیت معطوف دارم آنوقت بیک اقدام»
«هولناکی متشبث خواهم شد یا خود را معدوم یا طرف را هلاک خواهم»
«ساخت این آخرین تصمیم قطعی من است و بهیچوجه تغییر پذیر نخواهد»
«بود آری بامن باید معدوم شوم یا او و شق ثالثی نیست که اختیار کنم»
«و در اولین فرصت همین تصمیم خود را صریحاً به پدر و مادر و سایر»
«کسان خود ابلاغ خواهم نمود که این معامله برای شما خیلی گران تمام»
«خواهد شد در عوض سودی که منتظرید از این سودا یک زیان»
«مدهش و خسارات جبران ناپذیری عاید شما خواهد گردید من بانها»
«خواهم گفت که آزاد خلق شده‌ام و باید آزادانه بمیرم هیچ کس حق ندارد»
«در صورتیکه من مراعات آزادی دیگران را کرده باشم آسایش و آزادی»
«مرا از من سلب نماید من چرا باید خود را فدیۀ احساسات و هوسات»
«نفع پرستانه آنها قرار دهم. پدرم می‌خواهد با این وصلت واقعاً»
«تجارت کرده و مبالغ هنگفتی بر سرمایه اقتصادی خود بیفزاید اما من»
«که منتظر دیناری منافع مادی نیستم چرا باید یک عمر دراز دوسوز و گداز»
«بوده خود و سعادت زندگانی آتیۀ خود را در ورطه هولناکی پرت نمایم که»
نجات از آن «مقدور و میسر نباشد»

آنکاه بقدر دو دقیقه سکوت کرده از اطاق بیرون آمده
بعمارت اندرونی که حیات علیحدہ بین آن را بامزل کنونی فاصله انداخته
روانه شد. توضیحاً می‌گوئیم که عمارت اندرونی که مشتمل بر چندین
اطاق فوقانی و تحتانی است کاملاً اختصاص بحسن آقا دارد که هر یک از

اطاق‌های ا را بر طبق ذوق و سلیقه خود اختصاص بکاری داده است که از آنجمله اطاق خواب توالت اطاق تحریر - اطاق انتظار و پذیرائی .

بمحض دخول در حیاط دیگر مشاهده کرد که اخوان كوچك سه چهار ساله ، آن كودكان ملوس مشغول بازی هستند همینکه برادر بزرگ خود را دیدند دست از بازی کشیده بسوی او رفتند حسین آقائیز با هر يك اظهار ملاطفتی کرده و برخلاف سابق که بقدر يك ساعت از اوقات عصر خود را به نوازش اخوان كوچك خود مشغول میداشت چندان مكثی در آنجا ننموده اطفال را مرخص کرده بطرف طبقات فوق عمارت روانه شد در حالتی که آرزو میکرد کاش مانند این دو كودك سرگرم بازی بوده و سنش اقتضا نمیداشت که پاره نا ملائمت و مشاهدات ناگوار را ملاحظه نماید یا اقلاً باقتضای صغر سن پدرش اصراری در این وصلت نمیداشت در پایان این اندیشه خود را روی اطاق خواب دید در حالتی که مشغول گشودن درب بود احساس کرد که بواسطه سنگینی و فشار خیال دورانی دوسرش عارض شده و محتاج است ساعتی چند استراحت کند این بود که خود را به تخت خواب افکنده بعد از نیم ساعت بخواب رفت .



فصل سوم

توطئه و تشبث

در این ساعت اول غروب آفتاب بود که حاجی محمد مهدی درب حجره را بسته و اجزاء دارالتجاره خود را مرخص نموده بخانه میآمد امروز برخلاف عادت سابق خیلی ملول بنظر میرسید معلوم بود که از محاوره با پسر خوشنود نیست بهمین جهت تمام اوقات عصر را در حجره بنخیال و اندیشه گذرانیده بود. حاجی وارد منزل شد و به اطاق خود رفت در حالتیکه همان لحظه شاگرد حجره چرتکه و دفاتر حساب رانیز بمشار الیه تحویل داد. حاجی شال کمر را باز کرده و عمامه را بر فراز طاقچه نهاده عبا را در گوشه اطاق گذارده چرتکه را در دست گرفته و خود در اندیشه فرو رفت هنوز خانمه بنخیالات نداده بود که ورود مادر حسین آقا یا عیال حاجی ناگهان مالیخولیای او را قطع و بطرف خود متوجه ساخت.

هنوز زن حاجی از خستگی و نفس کشیدن بیانی راحت نشده و مشغول بیرون کردن جواهر و تزئینات خود بود که حاجی فریاد کرد چرا دیر کردی؟

— آخر زن حاجی نبود.

— کجا رفته بود آخر ملاقات کردی یا نه

— بلی حمام بود بعد از مدتی بخانه آمدند

— خوب آخر چه شد؟

- دیروز من گفتم که حاضرند و معطلی ندارند امروز من محض اطمینان خاطر شما رفتم لیکن شما بفرمائید که آیا سفارش شیرینی کرده‌اید و کی حاضر میشود.

- بله همانطور که گفته بودی دیروز صبح دستور دادم و قناد میگوید تا روز پنجشنبه (چهارروز دیگر حاضر میشود) آیا زن حاجی از شما خوب پذیرائی کرد؟

- بله بطوریکه من ابدأ منتظر اینهمه احترامات و تکریمات نبودم - بقرار معلوم خیلی مایلند که این وصلت زودتر انجام گیرد آنها حاضرند که امشب عمل ختم شود ده مرتبه مرا دعوت کردند تا امروز رفتم.

- از طلا آلات و جواهراتی که فرستاده بودم اظهار خورسندی نموده‌اند و رضایت داشتند؟

- بله خیلی هم اظهار امتنان نمودند.

- هیچ فهمیده یا بنظر خودت تخمین کرده که عروس ما چقدر جهیزیه خواهد آورد؟

- آنطوری که بنظر من می‌آید هشت نه هزار تومان!

- حاجی در اینجا از کثرت شعف و شادی چشمانش برق زده بر-
خاسته بدو زانو نشست در حالتیکه رشته صحبت را مجدداً از اینجا ادامه داد: مستغلات و مزرعه چطور؟

- عجب است! شما از من میپرسید در حالتیکه خودتان بار سال

بمن فرمودید که حاجی گفته بیست باب دکان بهجتیه و ۱۴ جریب مزرعه مرغوب علی آباد را باین دختر بخشیده است.

— آه! راست گفتی فراموش کرده بودم بلبه خود حاجی مخصوصاً

بمن گفته بود اما با وجود این همه ثروت و مکنّت این پسره احق را باین چقدر بی شعور و بی مدرك است؟

— کدام پسره را میفرمائید.

— حسین آقا را میگویم مگر از مذاکرات امروزی ما مطلع نیستی؟

— نه چه مذاکراتی باکی من از بعد از ظهر بیرون رفته بودم والان

می آیم.

— به من بعقیده خودم خواستم باو بشارت و مژده بدهم که خداوند

چه نعمتی را باو عطا فرموده و بهمین سبب طرف عصر او را بخانه احضار

همینکه این صحبت را بمیان نهادم باز دیدم همان مزخرفاتی را که برای من

پیغام کرده بود تجدید نمود لیکن این دفعه با کمال شدت علاوه کرد که جدا

راضی نخواهد شد — لحن پیغام دیروزه او بسیار ملایمتر از جواب امروزی

او بود هر چند نصیحتش کردم تو بیخ و ملامتش نمودم همه را با فلسفه.

باقی و مزخرفات جواب گفت واقعاً بین این فکلی ها چقدر اخلاق این

طفل را فاسد کرده اند مثلاً در نظر حسین آقا در این شهر هیچکس عاقل تر

از او پیدا نمیشود مقصودم آنست هر چه خواستم رضایت او را بدست بیاورم

امتناع نمود چون دیدم نصیحت و ملایمت اثر نمیکند بکمال خشونت باو

گفتم که او مجبور است این وصلت را قبول کند

- خوب نکردی که سخت گیری و تهدیدش نمودی.
- آخر چه بکنم دیدم پند و نصیحت بخرج این بی شعور نمی رود خواستم او را تنبیه سازم اندکی تنیدی و تشدد کردم بی خیال باش اهمیت ندارد!
- خوب بالاخره چه شد؟
- گفتم که، راضی نشد!
- عجب مطلب تازه؟! پس خود شما امروز با او مذاکره کنید؟
- بلکه چه کنم دیدم از پیغام فایده مرتب نیست جز آنکه اشخاص اسرار ما را بفهمند و بی بکار ما برده از وضعیات ما مطلع بشوند این بود که خودم صریحا با او اظهار کردم.
- اگر من در منزل بودم شما را از تلاقی با او ممانعت میکردم چکارش داشتید - بعلاوه تغیر شما بی موقع و خنک بود و البته میدانید که رضایت حسین آقا شرط اول صحت تزویج است اگر او راضی نباشد این وصلت انجام گیرد آنوقت این مسئله ورد زبان خاص و عام شده ما مفتضح خواهیم شد.
- خوب حالا چه باید کرد؟
- حالا شما لازم است که با او بکمال مهربانی رفتار کنید و بلکه رنجش خاطر او را برطرف سازید و ابتدا در اینخصوص با او صحبت نکنید تا من خودم از او ملاقاتی کرده و با وسایل و تدابیری که خودم در نظر دارم موجبات استرضای خاطر او را فراهم کرده و اسباب رغبت او را باین زنا شوئی ایجاد نمایم مخصوصا بشما عرض میکنم که شما خود را برای پرداختن ترتیبات

خارجی حاضر کنید و ابداء در امور داخلی این قضیه که باید بحرف من انجام بگیرد مداخله نفرمائید.

- بسیار خوب چه وقت با او صحبت خواهی کرد.

- همین امشب

- آیا امیدوار هستی که او راضی میشود یا خیر

- عجب سؤال غریبی! خوب واضح است با چهار کلمه حرف

حسابی و دلایل زنانگی براه میآید منتها شما نمیدانید که پایه صحبت را باید از چه بنا کنید اینطور پیش میآید باینحال علاج کار در دست من است و شما ابداء تشویش نداشته باشید - واقعاً در این ادعا حاجیه خانم هیچ گونه اشکالی را مشاهده نمیکرد و ابداء تصور نمی نمود که امتناع و تمرد حسین آقا از این بابت علل خارجی با پایه و اساسی داشته باشد بلکه عقیده اش بر این بود که حسین آقا بواسطه خشونت و سخت گوئی پدر مجبور شده است که علی الظاهر امتناع کند و همینکه این کدورت از قلب او مرتفع شود هیچ گونه اشکالی برای وقوع و صلت وجود نخواهد داشت

- بسیار خوب پس من فردا منتظر نتیجه خواهم بود.

- هیچ فردا لازم نکرده من هم اکنون تا يك ساعت دیگر نتیجه

رضایت بخشی تحصیل کرده و خبر خواهم داد که شما بکلی راحت و خیالتان آسوده باشد این جوابهائی که بشما گفته و موجب ملالت شما را فراهم کرده فقط بواسطه غرور جوانی و طرز رفتار و کردار بعضی از رفقای خود تعلیم گرفته و بعضی از قطعات آراهم از کتب ضاله و اباطل

که با اصطلاح خودش (رمان) میگویند و تمام اوقات شب بخواندن و مطالعه آنها صرف میکند اقتباس کرده و بشاپس داده است — البته جوان است و شتما نباید از طرز صحبت او دلتنگ و ملول شده باشید — بله با همین فکلی ها و آزاد بخواهان و بقول خودش متجدد این پسر را خراب و بالاخره از راه بیرون کرده و این گونه مزخرف را بکله و مغزش فرو برده اند

خوب حالا حسین آقا کجا است ؟

— باید در آن خانه باشد

— حاجیه خانم از جا برخاسته و گفت هرچه زودتر بهتر است من حالا نزد او میروم و با خوشنودی کامل مراجعت خواهم کرد این گفته و از اطاق بیرون آمده راه حیاط دیگر پیش گرفت .

محض مزید بصیرت خوانندگان ما چند سطر از کتاب خود را به معرفی زن حاجی یا مادر حسین آقا اختصاص میدهیم : مشار الیه اگرچه يك زن چهل و پنجساله بود لیکن چشمان براق و گیرنده و گونه های سرخ فام و گلگونش بیادکار دوره حسن و وجاهت در چهره اش هویدا بود هنوز از خوشکلی های زمان شباب او حکایت کرده و نماینده طراوت دیرینه او بوده — این زن که به حاجیه خانم موسوم است یکی از نسوانیست که بکلی فنا نیک و از موهوم پرستان صرف بشمار میآید همانقدر که حاجی محمد مهدی از مشاهده وضعیات جوانان و دنیای امروزی متنفر بود حاجیه خانم نیز از حیث حفظ رسوم و قواعد فرسوده و پیوسیده

از وضع و فرم لباس و علاقه مندی بجزئیات آداب قدیمه از شوهر خود عقب نمیاند. وحدت اخلاق و احساسات این زن و شوهر واقعاً جای تعجب بود که پیوسته متفقاً حسین آقای جوان را که بتازگی بر خلاف میل و مسلك آنها در صدد تحصیل علم برآمده و پس از اطلاع و آگاهی بر طرز زندگی کتونی درست نقطه مخالف پدر و مادر واقع گردیده ملامت و توبیخش مینمودند - مخصوصاً حاجیه خانم کراراً گوشزد فرزند خود نموده بود که از قرائت و مراجعه کتب ضاله که بواسطه فرنگیها تحریر و تدوین شده اجتناب کرده و از آداب و سلیقه معموله آنها اکیدا پرهیز نموده و حتی وضع لباس خود را نیز تغییر دهد او معتقد باین بود که مهر مادری او فقط تا بحدی محکم است که حسین آقا از فرمایشات و نصایح خردمندان پدر که بمنزله احکام آسمانی است نمرود و سرپیچی نکند و الا او را کان لم یکن پنداشته و هرگز مایل نخواهد بود که حسین آقا را فرزند خویش خطاب نماید.

بدبخت حسین آقا که بدست پدر و مادر گرفتار و دچار يك بدبختی شده و نمیتواند آنها را با هرگونه دلایلی بصحت اقوال و اظهارات خود اقناع کند - زیرا این عقاید سخیفه و آراء فاسده از يك قرن قبل در کله پدر و مادر او جای گیر شده و باین آسانی ممکن نیست از مغز آنها خارج گردد:

فصل چهارم

مخاورهٔ مادر و پسر - دلایل قطعی در علل امتناع

بصدای کو بیدن درب اطاق حسین آقا از خواب بیدار گردید کیست؟

- منم، مادرت در را باز کن

- حسین آقا مجبور شد که از بستر خواب بر خواسته همینکه

درب را باز کرد مادر بانك بروی زد که چرا تا کنون مراد را در عقب درب
منتظر گذاشته! و جوابم نکفتی!

- به بخشید در خواب بودم.

- خواب برای چه اکنون که موقع خوابیدن نیست!

- چه کنم درد سری عارض شد مجبور شدم استراحت کنم.

- البته زکام کرده بودی

- خیر عارضه زکام دخالتی نداشته ولیکن علت آنرا نمیدانم.

- بلی بلی تصرف هوا بوده کراراً بتو سفارش کردم که هرگز سر-

برهنه مخواب و همیشه در موقع خواب شب کلاهی بسرت بگذار گوش

نکردید نتیجه نگذاشتن کلاه در موقع خواب بسر اینست که زکام میکنید

آخر این قدیمی های بیچاره و این عقلائی که دنیا برای خاطر عقل و دانش

آنها برقرار مانده برای هر قاعده و قانونی که وضع کرده اند فوایدی هم تصور

نموده اند مثلاً یکی همین شب کلاهست!

- بله ممکن است اینطور باشد!

- اکنون حالت چطور است ؟
- الحمد لله بد نیست و تا اندازهٔ راحتیم اما چه شده که سرکار
علیه در این موقع باطاق من تشریف آوردید زیرا تاکنون کمتر دیده‌ام که
مرا سرافراز فرمائید ؟
- من آمدم تا ترا نصیحت کرده و متنبه سازم از حرکات امروزی شما
- چه حرکتی بوده بفرمائید .
- از طرز مصاحبه و گفتگوی امروزی تو با پدرت .
- من چیزی بر خلاف ادب بایشان عرض نکردم .
- چگونه بی ادبی نکرده که حاجی آقا با آن همه مهر و محبتی که
بتو دارد از طرز مصاحبهٔ تو خشمگین و متغیر شده است .
- اگر هم تغییری کرده اند بی اساس بوده و در هر صورت مطمئن
باشید که از طرف بنده نسبت بمقام ایشان اسائهٔ ادبی نشده و نخواهد شد
- چه اسائهٔ ادبی بالاتر از اینست که از امر و حکم پدر تخلف
و امتناع نمائی و نسبت باو اطالهٔ لسان بکنی .
- این نکته را در هر موردی نمیتوان اطلاق کرد مثلاً اگر پدرم
کار را رجوع یا امری صادر کند که موجب خسران من و ضرر او باشد
یا اگر در اشتباه باشد آیا وظیفهٔ من نیست که او را بر غفلت خود آگاه
ساخته به خبط و خطای عقیدهٔ او متوجه دارم و آیا این مسئله در حکم
بی ادبی است ؟
- در این موارد خیر ولی میدانی که پدرت با آن همه عقل و دانش

هر گز چنین حکمی را نسبت بتو نخواهد فرمود .

— بد بختانه امروز اینطور شد !

— مگر بتو چه تکلیف کرد ؟

— بمن گفت که رضایت خود را از وصلتی که در نظر گرفته یا

نیت و تصمیم کرده اند اظهار بدارم من چون دیدم این معامله سراسر زیان است با دلایل علمی و عقلی این پیشنهاد را رد کردم .

— چگونه رد کردی و بچه دلیل امتناع نمودی در صورتیکه استنکاف

تو يك خطاي غير قابل عفو ي بوده . تو عمداً پشت پا بسعادتي و نيکبختی که خود بخود در آغوشت میاید میزنی .

— چه نيک بختی ، چه سعادتى که جز بد بختی چیزی در آن نمی بینم

— بنظر تو اینطور می آید زیرا تو هنوز کودکی چیزی نمی فهمی تو

قادر تشخیص نفع و ضرر خود نیستی .

— من تا هر اندازه که محتاج بدانستن و فهمیدن بسیاری چیزها

بوده ام موفق شده ام مخصوصاً در این مسئله بد و نيک و خير شر خود را

بخوبی از هم تمیز و تشخیص داده ام .

— من بتو ثابت میکنم که دروغ گفته

— بفرمائید اگر نقصانی داشته باشم بتوسط شما تکمیل خواهم کرد

— آیا دانسته که ثروت تو چقدر است ؟

— بلي فهمیده ام .

— آیا فهمیده چه مردمان نجیب و متمولی هستند ؟

— تمول دلیل بر نجات نیست .

— آیا دانسته که اولاد منحصر بفرد حاجی مصطفی منحصر بهمین دختر است .

— بله اینها را بخوبی دانسته ام

— پس آیا ناشی از جهالت و بیخردی تونیست که از استقبال این وصلت خود داری کرده ؟

— مادر عزیزم ، با تصدیق کامل بیک قسمت از فرمایشات سرکار علیه عرض میکنم که امر زنا شوئی يك نکته بسیار باریك و مهمی است که حتما باید در اطراف آن دقتهای لازمه بعمل آید بنده بیشتر میل دارم و ترجیح میدهم يك دختر بی چیز و فقیر اما عالمه و خوش اخلاق را قبول کنم تا این بدبختی که از همه معلومات و محفوظات عاری و بیسوادی خود را در پس پرده های ضخیم ثروت و مکنت مستور کرده است — همین جواب را در ضمن مصاحبه دیروزی بحاجی آقا عرض کردم هیچ سعادت در امر تشکیل خانواده بالاتر و بهتر از این نیست که طرفین وحدت اخلاقی داشته از تمایلات و احساسات و عقاید همدیگر کاملا مسبوق و مستحضر باشند .

وقتی که شما در خرید دو ذرع پارچه دقتهای لازمه کرده و با اینکه یقین دارید که همین پارچه نفیس بعد از چندی فرسوده و مندرس خواهد شد و برای شما ممکن است که يك پارچه بهتری را تهیه کنید مع هذا بخود حق میدهید که يك مغازه جنس فروشی را برای انتخاب دو ذرع پارچه

زیر و رو کرده و نفیس ترین آنها را بایک قیمت مناسب قبول کنید شما چگونه این حق را از من سلب میکنید که من در انتخاب يك همسری که باید زندگانی خود را با او بیایان آرم و او را شريك همه چیز خود قرار دهم از روی هوا و هوس اقدام کرده احساسات کس و کار را بر منافع حقیقی خود ترجیح دهم.

شما چگونه بمن تکلیف میفرمائید که هستی و دارائی حتی روح و قلب خود را تسلیم کسی کنم که ابتدا او را نمی شناسم — یا میدانم لایق و قابل آن نیست این بهترین عطیه مرا محترم داشته و قدر دانی کند.

بشما بگویم: من مایل نیستم که يك زن خوشگل یا يك دختر وجیه قشنگی را فقط آلت لذت و شهوت رانیهای خود قرار دهم، خیر این افکار و احساسات پست در محاق بعضی جوانان هرزه امروزی و قدیمیهای دیروزی یافت میشود بلکه من میخواهم همسر خود را شريك زندگانی خود ساخته و از احساسات و عواطف و نظریاتش بهره برده در مواقع مشکله بتواند برای تسهیلات جریان زندگی خود و من تا باندازه که قادر است از روی عقل و دانش كمك و مساعدت نموده و وظایف سنگین اجتماعی را که حقوق خانوادگی بر ما تحمیل نموده باتفاق من بانجام برساند، و این دختری که شما نام می برید فاقد اینگونه صفات و خصایل و از کوچکترین وظایف و آداب امروزی زنان متمدنه دنیا نصیبی ندارد.

— فرزند جان من از این عبارات چیزی نمیفهمم و دوست ندارم با تو مباحثه کنم ولی عزیزم میدانی که تجربیات من و پدرت بیشتر از تو است،

تو از سنین عمرت زیاده از بیست و دو سال نمیگذرد درحالتی که ما هفتاد
مراحل زندگی را طی نموده گرم و سرد روزگار چشیده و مرارت و زحمات
دنیا را کشیده تا توانسته ایم زندگی خود را باینجا امتداد دهیم — باید
بدانی که در طرز زندگی و زنا شوئی ما این اظهارات تو مدخلیت نداشته
خوب است اقرار کنی که پدر و مادر خردمند و تجربه آموخته تو بجز
سعادت و خوشبختی تو مقصودی ندارند.

درچندین سال قبل همینکه خواستی بمدارس جدیدی که برخلاف
آداب قدیمه در روی شالوده تمدن دنیای امروزه بنا شده قدم بگذاری
معایب مدارس کنونی و مفاسد تدریسات آنها را مکرر بتو خاطر نشان
کردیم بدبختانه تو گوش به یند و نصایح گران بهای مانده و اوقات عزیز خود
را صرف تحصیل السنه خارجه و خواندن رمان و قصص و حکایات بیمزه
کرده در تحت تعلیمات معلمین احساسات و عقاید تو خراب و فاسد شده
اینست که در این موضوع نیز عیناً القاءات و محفوظات خود را مهم آمیخته و جواب
میدهی درحالتی که غرور و اقتضای سن تو نیز این افکار باطله را تقویت مینماید
اما همینکه نایل به ناهل شدی و قدمی از دایره جهالت و غرور فراتر
نهادی و سالی چند برسنین عمرت افزود آنوقت منافع این نصایح و خیر
اندیشی های مرا حس خواهی کرد.

پسر جان معلومات و محفوظات ابداً بحال دختر سودمند نیست
قدم او عقلاً تاکید کرده اند که حتی يك دختر مسلمان ابداً نباید قادر بخواندن
و نوشتن چیزی باشد زیرا سواد کامل برای دختر مورت مخاطراتی است که

حتی عصمت و عفت او را تهدید میکنند !

پسر جان يك دختر مسلمان كه بخانه شوهر وارد میشود بايد كور از دیدن نامحرم كز از شنیدن مزخرفات كذك از گفتن و خواندن لاطائلات و لنگ از رفتن بیرون باشد۔ برای دختر بهترین هدیه كه باید بخانه شوهر خود ببرد همان حیا و عفت است و ابدأ بچیز دیگر محتاج نیست در این صورت بیا و دست از غرور و احساسات جاهلانه خود كشیده و بنصایح من گوش ده و عمل كن كه در دنیا و آخرت رستگار خواهی شد.

مادر جان خیلی موجب تاسف است كه عرض میكنم كاسه ضمیر شما از عقاید تغییر ناپذیر قدیمه و افكار فئاتیزمی ممتملی و این نصایح آبدار ققط از نقطه نظر خودتان سودمند است لیكن باتطبیق بوضعیات امروزی كیتی و طرز زناشوئی مهالك متمدنه كاملاً ثابت خواهد شد كه قبول و اجرای این فرمایشات يك خسران و ضرر جبران ناپذیری را در پیش دارد. باید بدانید كه این قبیل افكار فقط در دماغ و قلب های كهمنه و پوسیده وجود دارد و دانشمندان قرن بیستم وقعی بآنها نمیگذارند زیرا مضار و مفسد این تعلیمات فرسوده و قدیمی را حس کرده و مجبور شده اند در این مسئله بكلی تقلید را از كف داده تنها عقل و خرد را راهنمای طریق سعادت زندگانی خود قرار دهند و دريك جمله جامع من در این قضیه بكلی باخیالات و افكار سركار علیه مخالفم و دلیل ...

— مخالفت تو تازكي نداشته و از چندین سال قبل جدیت غریبی

مصرف داشته که با تمام نظریات و پیشنهادات خیر خواهانه من ویدرت
ضدیت کنی !

— اجازه بدهید عرایض خود را بیابان آورده آنکاه اگر حقاً اعتراض
دارید برای استماع آن حاضرم عرض کردم امادلیل مخالفت با این پیشنهادات
که ناشی از يك قلب بی اطلاع است بخوبی محسوس و اگر بیطرفانه حکمیت
فرمائید بقدری قاطع است که دیگر مجال برای سفسطه و اعتراض غیر
منطقی باقی نمیگذارد آری این افکار و احساسات در قرون و ادواری
حکمرما بوده که مردان آن زمان مقام نسوان را در عالم اجتماع بکلی
منکر شده و کمترین اهمیتی بطایفه زنان و دختران نمیداده سهل است کلمات
« ناقص عقل » دست با شکسته — ضعیف النفس — و سایر مهملات دیگر
را که بدبختانه هنوز در مملکت ما رواج دارد تنها بزنان آن دوره نسبت
میدادند و بهمین مناسبت از ترقی و تعالی نسوان جداً جلوگیری کرده و
برای فرزندان خود که شماها هستید بیادکار گذاردند که زن در صحنه
حیات اجتماعی دارای هیچ گونه رتبه و مقامی نیست ، لیکن سخافت و فساد
این عقیده بزودی کشف شده و فرزندان قرن نوزدهم و بیستم اروپا حس
کردند که پیشنیان بغلطرفته و راه خطائی پیموده اند و دانستند که نسوان
چه مقام ارجمندی را در دنیای امروزه دارا هستند که ایرانیان بواسطه
ضعف عقل و یا تقلید يك اشتباه عمومی از این مخلوق نفیس نتوانسته اند
استفاده نمایند .

آنها فهمیدند که تمدن باید از پستان مادران سر ازیز شده و از دامان

و آغوش تعلیمات آنها جاری گردد — آنها حس کردند که بدون مساعدت و معاضدت نسوان نمیتوانند به تنهایی وظایف سنگین بشریت را عهده دار شوند این بود که در صدد جبران مافات برآمده دست از عادات و احساسات نكوهیده خود کشیده نسوان را در امور اجتماعی و فردی شریك خود قرار داده و آزادی مطلق در طرز زندگی خانوادگی و خصوصی با آنها اعطاء نمودند رفته رفته بواسطه حسن لیاقت این جنس لطیف بخطایای گذشته خود واقف گردیده هستی و دارائی روح و قلب خود را نیز با کمال اطمینان باین جنس نفیس تسلیم نمودند نمیخواهم در حدود ارتقاء نسوان زیاده از این طول کلام داده همیشه قدر بالا جمال عرض میکنم که مقام نسوان در جامعه بشریت بقدری بلند و ارجمند شد که امروز در صف مقدم جای گرفته اند شما چون خودتان از سرزمین مملکت ایران و این کشور باستانی خارج نشده یا اقل کتب و رسایل جدید را ملاحظه فرموده اید بکلی از این حقایق بیاطلاعید ولی من و سایر مطلعین و بسیاری از ایرانیان که بارها با مسافرت نموده اند میدانند که نظر به تکمیل ناموس ارتقاء اولین شرط زناشویی در تمام ممالك متمدنه عالم رضایت و میل طرفین آنها از نقطه نظر و مدت اخلاقی صورت گرفته و میگیرد. ابداً ممکن نیست وصلتی صورت و قوع پیدا کند که ذره بی میلی و عدم رغبت طرفین در آن دخالت داشته باشد هیچ نمیتوان تصور کرد که تزویجی واقع گردد مگر آنکه زوج و زوجه حقیقی چندین سال متفقاً در مواقع و مواضع مختلفه از قبیل مدرسه ها — هتل ها — کافه ها — تماشاخانه های عمومی مسافرتها

بايك ديگر زندكي و معاشرت كرده و كاملاً از عادات و اخلاق يكدیگر با خبر باشند اگر مذهب مقدس اسلام ما را بواسطه امر حجاب از معاشرت و مخالطت با زنان اجنبی ممنوع داشته ابداً تصریح و حکم نفرموده كه از تحقیق و استقصای حالات طرفین خودداری نمائیم مع هذا من تحقیقات عمیقه نموده و كاملاً مطلع شده‌ام كه این دختر بیچاره از همه معلومات و محفوظات علمی و ادبی عاری است من نمیگویم این دختر باید رقص و بازی و موسیقی را علاوه معلومات مقدماتی و السنه خارجه را كاملاً بداند زیرا نظر بر عایت قانون مقدس شریعت نبوی و علوم انتظام مدارس نسوان دختران و دوشیزكان ایران نباید یا نمی تواند این معلومات را فرا گیرند ولی شك نیست كه باید اقلایك دوره كامل معلومات فارسی را بخوبی دانسته مثلاً نوشتن و خواندن را بداند كه اگر يك مسافری برای من پیش آید بتواند بدون آنكه رهین منت دیگران بشود از حالات خود بمن خبر بدهد یا مراسلات مرابتواند بدون مساعدت اجنبی قرائت كند باید خانه داری را با معلومات متعلقه آن بطوری حاضر نموده باشد كه در مدت غیبت من امور زندكي و خانه داری را كاملاً عهده نماید. بتواند يك رشته محاسبه دخل و خرج را پیوسته حاضر داشته باشد باید در خیاطی جدید بقدری مهارت داشته باشد كه من محتاج بشوم حتی البسه جزئی از قبیل پیراهن و زیرجامه خود را بنحیاط سپرده یا برای اتو كشیدن لباس خود محتاج بدیگران بشوم. باید يك دوره مختصر از تواریخ متفرقه و معلومات مختلفه را مانند قصه های شیرین ادبی و شاهكارهای اخلاقی در حفظ داشته

باشد که در مواقع هم و غم و تنهایی خود و من بتواند به تذکار آنها از پریشانی افکار ما جلوگیری کند.

مادر جان فواید معلوماتی که موضوع بحث من و شما بود اینها است که به نحو اجمال عرض کردم و شما نمیتوانید منکر محسنات آنها بشوید آن دختری که بعقیده شما کور و کر لنک و گنک باید قدم بخانه شوهر بگذارد جز مزید دلتنگی و غم و نمری نخواهد داشت در عوض يك چنین زنی بهتر است که گیاهی سبز شده یا درختی روئیده یا دیواری بنا کنند که از مناظر ورنک و بویش مسرتی طلبیده و بعلاوه یقین کنند که مضرتی ایجاد نخواهد نمود. با همه این توضیحات بنام مهر مادری و فرزندی از سرکار علیه تمنّا میکنم که مرا از قبول این تزویج معذور داشته و سر بسرم نگذارید که ابداً مایل و حاضر برای قبول تزویج نیستم - اگر فرضاً رأی قطعی شماها به حصول امر و صلت قرار گرفته يك نقطه دیگری را در نظر بگیرید که اندکی میل و رغبت من نیز دخالت داشته باشد.

- پسر جان از بیانات و مطالب تو که یک ساعت وقت مرا مشغول داشته ابداً بهره و نتیجه نبردم زیرا بر فرض صحت تمام این رسوم و آداب زناشوئی که ذکر کردید همانطوری که میگوئید راجع با اروپا است اروپائی غیر از مسلمانان است ما را با مردمان مسیحی و دخالت یا تقلید از قواعد و آداب آنها کاری نیست تو که يك نفر مسلمان و مسلمان زاده ابداً نباید پیرامون ترتیبات خارجیها بگردی من اگر چه از عجائب و غرائبی که گفتی بیخبرم و بعلاوه مایل نیستم در صدد تحقیق صدق و کذب آن برآیم ولی همینقدر

بتو میگویم تو باید قطعاً تصدیق کنی که قواعد و قوانین اجانب برای آنها خوب است نه برای مملکت ایران چه که برای ترویج در اروپا بقول خودت معلومات طرف را مقیاس قابلیت او قرار میدهند و اگر او را نپذیرند فوراً دیگری را که لایق تر از او باشد انتخاب و اختیار خواهند کرد. و این مزاحمتی برای کسان داماد نخواهد داشت

لیکن در کشور ایران که بنا بر این قبیل افکار تجدد آمیز بسایقه فرنگی ها ظهور کرده چگونه ممکن است يك چنان همسری را برای تو تحصیل نمائیم بر فرض هم اگر این نقطه را جواب کوئیم درب خانه چه کسی را بگوییم که يك دختر عالمه را حاضر داشته و تسلیم تو کند پسر جان تو چرا تعقیب میکنی يك شیئی را که بدست آوردن آن محال است اکنون يك عروقی را بتو پیشنهاد میکنم که سهل تر از همه آنهاست و آن این است که که همین دختره نجیبه را اختیار کرده چون فقط بیست سال بیش ندارد و هر طور که میل داری در طی چند سالی تربیتش خواهی نمود آنوقت بعینه مانند يك زن اروپائی برای خود تهیه نموده ؟

— عجب ! یعنی میفرمائید معلمی کنم و از حروف ابجد او را

بیاموزم . به به !

— خوب پس چاره چیست در صورتیکه میدانی يك چنان دختری

با آن همه اوصاف که برایم ذکر کردی در شهر ما وجود ندارد .

— چاره همان است که عرض کردم آزار واذیتم نفرموده اصراری

در این خصوص نداشته باشید .

— فرزند جان اگر من و پدرت يك پدر و مادر سی چهل ساله بودیم
چندان اصراری نداشتیم ولی تو می بینی که مال ب گور نشسته و هر دقیقه
منتظر حضرت عزرا ائیل هستیم از کجا میدانم که زندگانی و حیات من و
پدرت يك سال دیگر امتداد خواهد داشت در این صورت تا کید و اصرار
ما بجا است و محل هیچگونه اعتراض نیست و میدانی که بزرگترین آمال و آرزوی
پدرت اینست شب جشن و عروسی پسر را زنده بوده و بواسطه همان يك
شب از عمر و حیات خود لذت ببرد و ما را غیر از تو که پسر ارشدی و
دو برادر خورد سالت و ارثی نیست ما می میریم در حالتی که شما سالهای
متمادی زندگی خواهید کرد حال بیا و عزیزم برای یک دفعه در مدت عمر
حرف مادر و پدرت بگو به تسلیم و رضایت خود پدر و مادر را
خوشحال کن

— از قبول این يك خواهش سرکار علیه خیلی معذورم زیرا با
اینهمه توضیحاتی که در علل امتناع از قبول این امر برای شما اقامه
کردم سرکار هم نباید بی انصافی کرده مرا مجبور فرمائید اما آرزوی
پدر و مادر و ملاحظات دیگری که جهت تسریع امر تزویج گوشزد
فرمودید این مطلب بجای خود قابل تصدیق است و بنده محض آنکه اساساً
منکر تاهل نشوم شق ثالثی را اختیار کرده و بشما پیشنهاد میکنم و آن
اینست که خود من باتفاق پدرم بطهران رفته يك دختر بقال زاده یا سایر
صنوف دیگر حتی عمله و جمال و غیره که فقط مدرسه دیده و دارای سواد
فارسی و یکرشته معلومات خانوادگی و بالاخره حسن اخلاق که بزرگترین

صفات لازمه انسانی است انتخاب نموده مراسم عقد و نگاه را فوری
مجری بدارم

— این پیشنها د قابل قبول نیست هیچکس از ساکنین کیلان
اینکار را نکرده تا ما بدون سابقه اقدام کنیم هزارها نفر مردمان محترم
از هر طبقه برای پسران خود عروسی نموده و عیال گرفته‌اند و ابداً این
اصول شاقه که تو تکلیف میکنی در کار نبوده ما نمیتوانیم برای رضایت
خاطر تو که ناشی از جهالت است خود را دچار سرزنش و گرفتار ملامت
مردم کرده و باجرای میل و هوس تو مفتضح و رسوا شویم
تو خیلی لجوجی از همین نکته درجه لجاجت خود را خواهی
فهمید— تو راضی میشوی که يك دختر طهرانی ولو اینکه از ادنی ترین
دختران بایتخت باشد با تمام آن صفاتی را که نقل کردی برای تو انتخاب
واختیار کنیم

اما بدبخت بچه از خویشاوندی بایک فامیل نجیب که خودت هم
نیتوانی منکر اصالت و نجابت آنها بشوی احتراز میمائی
— پسر جان اینها علامت حق و بلاهت تو است بهتر اینست که از
تجدید این مذاکرات در جای دیگر خودداری کنی که مردم بر هفاهت و
و کم شعوری تو خنده خواهند گرد بدعلاوه تو باید حس کرده باشی که دیگر
موقع برای دین مذاکرات باقی نمانده و تصریحاً بتو میگویم که رضایت یا
عدم رضایت تو مانع از اقدام بانجام وصلت نخواهد گردید و تو بهتر اینست
که از موقع استفاده کرده برای جلب ملاطفت پدر و ماداء از اظهار رضایت

و خوشنودی نسبت باین وصلت تاخیر نکنی.

— مادر جان این بدبختی منست که با اقامه هر گونه دلیل و برهان نتوانستم شما را با خود در این باب هم عقیده نمایم بعد از آنکه احساسات و تمایلات مرا سنجیدید و اطلاعات لازمه را از من کسب کردید در آخر با نهایت بی مزه کی میگوئید اعم از رضایت یا مخالفت من (این وصلت اجباری) انجام خواهد یافت در این صورت برای چه از من استمراج میگردید؟

— من مقصودی از استمراج نداشتم بلکه آمده بودم که بتوانم بانصایح و اندرز — پند و ملامت تو را برای قبول این وصلت حاضر و مستعد سازم اکنون که راضی نشدی تصمیم ما تغییر پذیر نیست.

— بسیار خوب شما هر چه میخواهید بکنید ولی فراموش فرمائید که این معامله خیلی برای شما گران تمام میشود و در عوض سودی که منتظرید يك زیان جبران ناپذیری خواهید برد ۱۱

— هر چه باشد چون تو مصالح خود را تشخیص نمیدهی و بنحیر و شر خود واقف و آشنا نیستی وظیفه ابوی تو است که طوعاً باکرها اسباب خوشبختی تو را فراهم کنند. در این کلمه حاجیه خانم از جا برخاست در حالتیکه علاوه کرد: من اکنون مراجعت میکنم و البته این طرز مکالمات و مصاحبات من و تو را جرئت ندارم به پدرت اظهار نمایم فقط تردید خود را خاطر نشان او کرده و هرگاه بتوانم از طرف تو هم امیدوارش خواهم کرد. — بر تو لازم است که پس از رفتن من در این قضیه کاملاً فکر کرده و در اطراف مصالح خودت مطالعات کامل بعمل آورده جواب قطعی

رضایت بخش یعنی اطاعت و میل صمیمی خود را تا قبل از ظهر فردا بمن اطلاع دهی والا در هر حال بطوریکه گفتم فردا عصر مذاکرات مقدّماتی در خانه عروس بعمل خواهد آمد میل یا نفرت تو کمترین دخالتی در انجام این امر مشروع ندارد عجالتاً خدا حافظ و از در بیرون آمد.

حسین آقا چند دقیقه مانند اشخاص بهت زده چشمه‌ها را بدر دوخته و نگاه میکرد بعد از اطمینان از رفتن مادر از جا برخاسته درب اتاق را بسته و کلاه خود را از سر بر داشته گردش کنان پاره قطعات مجسمه از زبان جاری میساخت که مفهوم نمیشد. در این دقیقه به مقابل میز توالت خود رسیده و مشتی از روی قوت بروی میز زده پنجه را در هم فرو برده گفت:

« من دیگر محتاج بفکر نیستم - تصمیم قطعی من همان بود که دیروز اختیار کردم باز هم میگویم یا او زنده خواهد ماند یا من. من مسئولیتی در این اقدام خطرناک ندارم. همه را شاهد میدانم - اکنون نیز در این منزل خلوت خدا را که در همه جا حاضر و ناظر است گواه میگیرم. آه ای مادر بی رحم توهم دلت بحال من نسوخت توهم نخواسی که زانگی خود را با آزادی بیایان آرم - توهم نخواسی که من ایامی چند از محنت آسوده باشم؟ آه چقدر بدبختم من. آری بدبخت! چرا باید مجبور بشوم که موجودی را معدوم سازم. قطعاً میگویم چنانکه گفتم با خود را خواهم کشت یا او را.

فصل پنجم

اول یأس - سپس امید

ما حسین آقا را در اینحال گذاشته بشرح تعقیب زن حاجی که هم اکنون از پله های بالاخانه بطرف حیات اندرون روانه شد میپردازیم زن حاجی بانهایت عجله داخل اطاق حاجی آقا شده و ملاحظه کرد که حاجی مانند سپید بر آتش نشسته و در انتظار مراجعت او میباشد و چشمها را به در دوخته . بمحض ورود حاجیه خانم فوراً مورد خطاب حاجی آقا واقع گردید : چرا اینهمه دیر کردی الان دو ساعت بیشتر است که رفته ؟

- آخر مشغول مذاکره بودم و میخواستم به ادله و براهین قطعی آنطوریکه عقلم میرسید این پسر احق جاهل را حاضر کنم .

- حاجی با يك برافروخته کی مخصوصی که از شدت انتظارش حکایت میکرد گفت : خوب یقین کار برو فوق دلخواه است - اینطور نیست زود جواب بده - معطل نشو حوصله ام سررفت !

در ادای این کلمات چشمهای حاجی پیش از حد طبیعی باز شده و چهره حاجیه خانم را در تحت نظر دقت قرار داده متأسفانه برخلاف انتظار مشاهده کرد که سیهای عبوس و قیافه افسرده حاجیه خانم از یأس و عدم نتیجه حکایت میکند در همین حال حاجیه خانم با کمال اکراه جواب داد :
- خیر پسر ت حاضر نمیشود .

- چطور؟ چه گفتی؟ من نمیفهمم - چطور حاضر نمیشود - مگر تو نگفتی که او را ...

- حاجیه کلمات حاجی را بریده جواب داد آری من گفتم قول دادم و مطمئن هم بودم که نتیجه صحیح بدست خواهد آمد اما اینقدر از لجاجت و عناد پسرت با اطلاع نبودم:

- مگر چه میگوید و چه میخواهد؟

- چیزی نمیگوید مگر انکار تاهل عیناً همان مذاکراتی که با شما کرده بمن جواب میدهد منتها در جواب اظهارات من باره دلائل و فلسفه بقول خودش که از احساسات متجددین امروزی است و من و شما نمی-توانیم دلائلی بر رد و تکذیب آنها اقامه کنیم ذکر مینماید و صریحاً میگوید که حاضر برای قبول و اختیار این تزویج نیست.

- چه دلائلی دارد؟ مثلاً گفته هایش از چه قبیل است؟

- خوب معلوم است، مثلاً او مجرد را بر تاهل ترجیح میدهد یا میگوید که همسر من باید علوم اولین و آخرین و فضایل مادی و معنوی را که با اخلاق امروزه ما بی مسلک ها موافقت داشته باشد دارا باشد - اینکه جواب خوبی نبود تو برایم آوردی بآن انتظارش ارزش نداشت حالا چه باید کرد آیا باید باین حرفها گوش بدهیم و از این وصلت دست بکشیم عقیده تو چیست زودتر اظهار کن من خفه شدم.

- چرا بی حوصله کی میفرمائید شتاب مورت ندامت و پریشانی

است عقلاً گفته اند که

- خوب است تو دیگر حالا داخل گفته های عقلانشوی جواب
مرا بگو!

- بلی عقیده من هم درست مطابق با نظریات جنابعالی است باید هر-
چه زود تر اینکار را انجام داد

- بله بله باید همینطور هم باشد بنظر من بعد از انجام وصلت و
همینکه دوسه روزی سرش با خانه داری ولذت تاهل گرم شد این خیالات
جاهلانه بالطبع از سرش بیرون خواهد رفت اینطور نیست؟

- بله صحیح است من هم کاملاً با شما موافقت دارم ولی ...

- دیگر چه خدشه در کار است زود بگو

- آیا میدانید رضایت او هم شرط است؟

- وقتی که با اینهمه اصرار و ابرام - سلامت من و توبیخ تو
راضی نشود دیگر چه بکنم - بجهنم که راضی نمیشود

- درست است این از نقطه نظر خودمان است لیکن اونه اینست
که من و شما را تهدید کرده؟

- چه تهدیدی آیا تو هم گول خورده و تسلیم مزخرفات او
شده ای؟!

- خیر من میدانم این تهدید بی اساس و از روی جهالت و نادانی
است اما باز هم نمیتوان بی خیال ماند

- چه خیالی در کار است و فایده تهدید و تخویف او چیست آیا
من و تو را خواهد کشت؟

- خیر خیر این چه فرمایشی است صحبت کشتن در میان نبود
چرا بی لطفی میکنید آیا ممکن نیست مثلاً فرار کند
- بر فرض وقوع فرار بعد از وصلت چه فایده دارد - هر جا
میل دارد برود

- آخر اسباب رسوائی و سر شکستگی ما نیست؟ یا آنکه نمیتواند
در يك شهرى رفته طلاق نامه عیالش را بفرستد؟
- حاجي مانند آنکه صاعقه بر سرش نازل شده باشد بعد از این
جواب در فکر فرو رفت - در حالتیکه سرش را به زیر انداخته و با کله‌های
قالی بازی میکرد خود بخود میگفت: ضعیفه بی حق نیست اگر اینطور
بشود تمام کارها و زحمات ما ضایع و باطل خواهد شد سهل است اسباب
اقتضاح برای ما فراهم خواهد گردید. بعد از مدتی اندیشه و تفکر گفت
خوب، پس عقیده تو چیست چه باید کرد؟
- عرض کردم باید او را راضی کرد.

- خدایا عجب مسئله ایست و چگونه من دچار و مبتلا شده‌ام
آخر این بچه احمق و بی شعور یا این طفل پر روزی را بچه زبان میتوان حاضر
ساخت؟

- حاجیه هم که مانند شوهرش بفکر فرو رفته بود آنگاه با يك
چهره بشاش و امیدوارانه گفت يك خیال دیگری بنظرم آمد و تصور
میکم با انجام آن زحمات ما پایان خواهد رسید
- حاجي زود بگو ببینم چه فکری کرده

حاجیه قدری نزدیکتر آمده گفت : مثلی است معروف زبان خر را خلیج میدانند باید یکی از رفقای صمیمی او را که خیلی با او انس و الفت دارند بجان این پسره بپندازیم تا او زبان خودش حسین آقارا راضی کند آیا پسندیدید ؟

- اینهم خوب فکری است و من در اینخیال نبودم اما اشکال در اینست چه کسی را باید برای اینکار پیدا کنیم و به کی متوسل شویم زیرا تمام رفقای این پسره جمعی از فکلی پکلی ها هستند که غیر از چهار کلمه زبان خارجه و ترك کردن خودشان چیزی نمیدانند .

- چاره چیست باید یکی از همانها را انتخاب و وادار نمود حتی قطنمیش کرد که در صورتیکه حسین آقارا باین وصلت ترغیب کند مبلغی پول هم . رسم شیرینی باو داده میشود حاجی آقا تو میدانی پول مشکل کشا است برای اندکی پول دوستان جدید حاضرند ترك الفت و دوستی بکنند البته هیچکس از سر پول نخواهد گذشت .

- بسیار خوب حالا بگو ببینم تو کسی را میشناسی برای این مسئله انتخاب کنیم که شایسته باشد ؟

- باید دید چه کسی بیشتر از همه با حسین آقا الفت دارد - من يك پسره را میشناسم که اغلب اوقاتی که حسین آقا بخانه میاید با او وارد میشود و غالب اوقات در بیرون و گردش باهم هستند در شکه باهم می نشینند و تماشا خانه را با اتفاق هم میروند بنظر من جوان زرنگی آمد و چند ماه است در اینخانه رفت و آمد دارد و با حسین آقا رفیق است

— عجب چطور شد که من او را نمیشناسم ؟
— دلیل ندارد شما هیچیک از دوستان حسین آقا را نمی شناسید
و از آنها خوشتان نمی آید

— مگر این کسی را که نام بردی از همان فکلی ها است ؟
— متأسفانه بله.

آه این پسر بدبخت آیا نباید يك نفر دوست و رفیق صحیح داشته
باشد من و تو واقعاً از اولاد مایوسیم بعد از مرگ ما معلوم است تروت و
دارائی و تجارتخانه من در عرض مدت خیلی چطور بباد فنا خواهد رفت
خداوند عاقبت ما را ختم بخیر کرده و این پسر را که بضلالت افتاده
هدایت کند

نه ، مایوس نباشید جوانی است و غرور اثناء الله همینکه چند
سال دیگر از عمرش گذشت آنوقت از این ترتیبات دست خواهد برداشت
او هم تقصیری ندارد زمانه بد شده او می بیند که فلان پسر حاجی فکل بسته
یا پوتین کالوش پوشیده موی سرش را ماشین کرده تقلید میکند و الا
خودتان میدانید که با همه این احوال حسین آقای ما الحمدلله از هر حیث
آراسته است . تنها چندی بمدرسه رفته این طور بار آمده و این غفلت من
و شماست که چرا از اول او را بمدرسه فرستادیم

— نه بی جهت از حسین تعریف و تمجید مکن میدانم او چطور
بزرگ خواهد شد من پدرم و پسرم را خوب میشناسم او در زمان حیات
من اینقدر خراکات زشت و ناشایسته بر خلاف میل من و تو کرده که

واقعاً بزودی مرا پیر و شکسته نموده بعد از مردن من دیگر معلوم است
وضع دارائی من چه خواهد بود

— حاجی آقا من هرگز در حضور حسین این حرفها را بشانمیکویم
ولی تصدیق بفرمائید که شما هم ناشکری میکنید اگر پسر شما مثل سایر جوانان
این دوره معتاد بهزار عادات پلیدی بود هر شب در فاحشه خانه بسر میبرد
یا العیاذ بالله عرق خور و قمار باز و تریاکی بود چه میکردید باز جای هزاران
شکر باقی است.

— خوب اینطور باشد از این بحث بگذریم بی سبب وقت را نباید
تلف کرد — تو گفتی آن پسر اسمش چه چیز است ؟
— چه عرض کنم نامش را نمیدانم ظاهراً جوان معقولی بنظرم
آمد و اهل این ولایت هم نیست کمان دارم اهل طهران باشد که مدتی در
خارجه بسر برده است.

— اه پناه بر خدا اگر خارجه هم رفته باشد دیگر معلوم است —
پس چطور ما میتوانیم او را ملاقات کنیم در صورتیکه اسمش را نمیدانیم
و از و اسمش بی خبریم اگر چه من هنوز ندیده از ملاقاتش اکراه
طبیعی دارم.

— من ممکن است از حسین آقا بپرسم اسمش را برای من بگوید

— تو اطمینان داری که خواهد گفت ؟

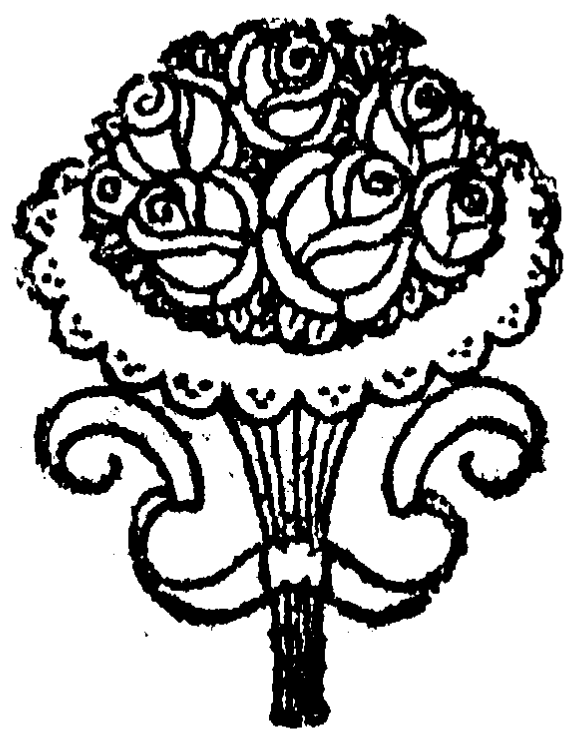
— جهة ندارد که نگوید.

— پس از این فقرات چیزی با و اطلاع مده

- البته دیوانه که نیستم.

- پس همین حالا برخیز و از حسین آقا اسم آن پسر و اگر بتوانی اسم پدر و شغل خانواده اش را تحقیق کن و زودتر برگرد عجلتاً قبل از رفتن هم سفارش کن شام ما را تهیه کنند.

حاجیه خانم از جا برخواسته در بیرون اطاق بنحدمه دستور تهیه شام داده و خود بحیاط دیگر که اطاق حسین آقا در طبقات فوقانی آن بود داخل شده راه پله را گرفته بالا رفت. حسین آقا که در پشت میز تحریری نشسته و سر قلم فولادی که در دستش جریان و حرکت داشت بروی صفحه کاغذی سایه میانداخت بهیچوجه ملتفت صدای پای احدی نشده و تمام دقت و هوش خود را معطوف به تحریر آن ورقه نموده گاهگاهی از فرط غضب و شدت خیال بی خودانه میگفت: آری یا اویامن غیر از این ممکن نیست.



فصل ششم

تحقیق

حاجیه خانم که برای استراق سمع و برای آنکه از مشغولیت حسین آقا و حالت کنونی او باخبر شود در عقب در ایستاده آن کلمات موحش را که شنید بی اختیار داخل اطاق شد - بطوری که حسین آقا از بکه و فریاد بی اختیار گردید.

- نترس نترس عزیزم من مسمم - چرا فریاد کشیدی؟

- حسین آقا در حالیکه آثار عدم رضایت از این طرز ورود مادر در سیمایش آشکار بود بایک آهنگ رقیق و لطیفی گفت : آه مادر جان شمائید اما این طرز ورود را من نمی پسندم

- نه ، طوری نشده من چون دیدم که باره کلمات بی مناسبت از زبانت ادا می شود محض آنکه خدای ناکرده دچار هذیان یا سرسام شده باشی بی اختیارانه خود را بدرون افکندم

- حسین آقا احساس کرد که مادرش آن جملات مقطوعه را شنیده و لکن منتقل نکته نشده و نتوانسته است مقصود را درک کند باین جهت در پس یک زلزل خاطر آرامی و سکون جانشین آن گردیده در این حالت چشم حاجیه خانم بمیز تحریر و دوات و قلم و ورقه که مغلو طاً تحریرش بیابان نرسیده افتاد بی اختیار متوجه آن شد حسین آقا هم که غفلت کرده و لایحه را از روی میز برداشته بود ملتفت خیال مادر شده دست

برده و صفحه کاغذ را از روی میز ربوده در بقل گذاشت .

- این کاغذ چه بود ؟

- هیچ چند فرد شعر

- شعر را که اینطور و بآن تفصیل نمی نویسند بعلاوه مکرر تو تازہ

شاعر هم شده به به چشم های ما روشن !

- به بخشید ادبیات منثوره بود که میخواستیم تصحیح کرده

جراید بفرستیم .

- ادبیات منثوره چه چیز است جراید یعنی چه چرا معما میگوئی

فارسی حرف بزنی .

- حسین آقا با کمال متانت جواب داد معنائی عرض نکردم چون

شما آشنا با اصطلاح زبان مذهبی خودتان که عربی است نیستید اینست عرض

میکنم « ادبیات منثوره » یعنی نکار شانی که از موزونیت نظمی خارج در

این حال سبک انشاء و تحریر آن ملیح تر از منظومات شعری است جراید

هم یعنی روزنامه ها .

- خوب من باینها کار ندارم ولی همینقدر بتو میگویم این نصیحت

مراهم بپذیر که ادبیات منثوره یا جراید بقول خودت در دنیا و آخرت

مفید بحال تو نخواهند بود برو تحصیل کمال کن .

- بسیار خوب اینطور باشد اما بفرمائید چه باعث شد که بفاصله

کمی دوباره قدم رنجبه فرموده و سرافرازم کردید اگر ناشی از مهر و محبت

خالصانه سرکار علیه است باین خوشبختی جدید خود را تهنیت میگویم

و اگر برای تعقیب مذاکرات ساعت قبل است زهی بدبختی .

- پسر جان تو البته نمیتوانی مهر و شفقت قلبی مادر را نسبت بفرزند انکار کنی بدیهی است علت العلل اینکه تو را از کار باز داشته و مخیل آسایش شده ام همان تجدید استفسار از سلامتی حالات تو است زیرا ساعت قبل بواسطه کسالت عارضه زکام حواسم را خیلی پریشان کردی اما الان حالت چگونه است .

- مرسی از تفقذات سرکار متشکرم از توجهات شما عجلتاً بهترم امید است تا صبح رفع کسالت بشود

- اما چه میشود که دوستان دیشب و امشب تو را فراموش کرده بدیدنت نمیآیند در حالی که اغلب شبها اینجا بودند - در صورتیکه برای رفع کسالت و تنهایی تو امشب وجود دوستان خیلی ضرورت داشت .
-- نه خودم امشب میل کردم که تنها باشم زیرا عرض کردم که میخواستم باره چیزها که ملاحظه فرموده اید بنویسم بعلاوه بعضی مراسلات برای دوستان خودم .

- یقین از بابت بشارت عروسی و وصلت خودت خواسته چیزی بنویسی - این حرف در ضمن يك تبسم مخصوص از دهان حاجیه خانم بیرون آمد و منتظر بود که حسین آقا نیز در ضمن يك چهره خندان جوابش گوید در حالی که حسین آقا متانت و وقار یا بی اعتناعی را از دست نداده با کمال خون سردی جواب داد :

- خیر جواب مراسلات وارده بخودم بوده و ابداً از این مذاکرات چیزی نوشته نشده .

- خوب مطلب از دست رفت از تو پرسیدم چرا دوستانت امشب ترا تنها گذاشتند مثلاً همان جوانکی که هرروز بدیدن شما میآمد و اغلب باهم بسر میدیدید چه شد که دیروز و امروز شما را فراموش کرده - کی را میفرمائید؟

ده چرا تجاهل میکنی - همان جوانی که اغلب باهم صحبت و مخالطه میکردید و من کمتر میدیدم که غیر از او کسی باتو اینهمه انس و الفت داشته باشد .

- بله بله عبدالعلی خان را میفرمائید .

- اسمش را نمیدانم راستی پسر کیست و چه کاره است من چند دفعه خواستم از تو بپرسم فراموش کردم اما جوان معقولی و با هوشی بنظرم آمد .

- اسم پدرش حاجی میرزا محسن و اصلاً از اهل قفقاز است پدرش در تفلیس یکی از تجار بزرگ و معتبر آنجا است لیکن عبدالعلی خان را با مادر او یکسال است بایران روانه کرده تا در بعضی اقوام و عشیره خودشان ملاقاتی کرده باشند .

- پس مادر این جوانك در کجا است؟

- اکنون در طهران .

- خودش چگونه در این جا توقف کرده؟

— بعد از آنکه از کسان خود دیدن نموده از مادرش اجازه تحصیل کرده که بیدارۀ نقاط ایران مسافرت کند اکنون قریب ۳ ماه است از مشهد سرباینجا آمده و چون از من مهربانی دیده میل کرده در اینجا اقامت کند و همه روزه خبر خود را به پدر و مادر خود کتباً یا تلگرافاً میرساند — واقعاً چه جوان خوش بختی است خداوند اقبال و سعادت را از هر حیث باو ارزانی داشته و مانند من بدبخت و بیچاره خلق نشده.

— پسر جان بچه چیز او حسرت میبری خداوند باو چه عطا فرموده که بتو ارزانی نداشته — پدر مادر خوب با ثروت و مکنّت و دارائی و همه چیزهای دیگر که اسباب سعادت و خوشبختی تو است در حقیقت تو دیوانه و مجنون بچه چیز او رشک میبری در صورتیکه در همین شهر هزاران نفر آرزو و حسرت دارند مثل تو دارای ثروت و عزت باشند — حالا هم که از حسن اقبال و توجهات حضرت احدیت این وصلت مایه مباهات و افتخار فامیل ما خواهد بود.

— مادر جان شما مقصودم را ملتفت نشدید این کلمۀ خوشبختی را عرض کردم نه مقصودم از ثروت و مکنّت بوده بلکه فرق و امتیاز عبدالعلی خان بامن بسیار و تفاوت من و او از زمین تا آسمان است زیرا او لا پدری دارد که برخلاف حاج آقای ما همه جا موجبات آسایش و استرضای خاطر فرزندش را فراهم کرده چندین سال او را به اروپا فرستاده که اکنون صاحب معلومات و افره شده ثانیاً همیشه اجازه گردش و مسافرتش داده که بهر جا بخواهد برود و سیاحت کند ابداً مانعی برایش موجود نیست

خلاصه این پدر و مادر هم خود را مصروف استراحت و آسایش پسر خود کرده ابداً راضی نیستند که ساعتی دل‌تنگی او را مشاهده کنند بر عکس من که گرفتار امثال شما پدر و مادری شده ابواب سعادت و آزادی از هر طرف برویم مسدود مجبورم که عمر عزیز خود را در این قبیل اطاقهای تاریک و زوایای خراب بسر برم سهل است با این حال نمیگذارید که بحال خود مشغول شده و در صدد علاج بدبختی خود برآیم آنوقت با آن لهجه و طرز تکلم مرا مجبور بقبول ترویجی میکنید که فوق‌العاده موجب تنفر من است اینست فرق يك پدر و مادر متمدن و امتیاز يك پسر آزاد و آسوده با چون من عنصر بدبخت و مقید. حالا ملتفت نکات عرایض شدید و فهمیدید که سعادت و خوش بختی تنها پول و ثروت نیست ؟

- باز من مجبور شدم با شما داخل مباحثه بشوم در حالتی که همیشه اکراه داشته و دارم که در ضمن صحبت کار من و شما بمشاحره برسد خوب است از این صحبت صرف نظر کرده بشرح حالات آن جوان که بقول شما عبدالعلی خان است بپردازیم گفتید حالا او در کجا است ؟

- چه عرض کنم در منزل خودش

- منزل شخصی است یا کرایه ؟

- خیر در منزل یکی از دوستان خود اقامت کرده

آیا فردا بنزد تو خواهد آمد ؟

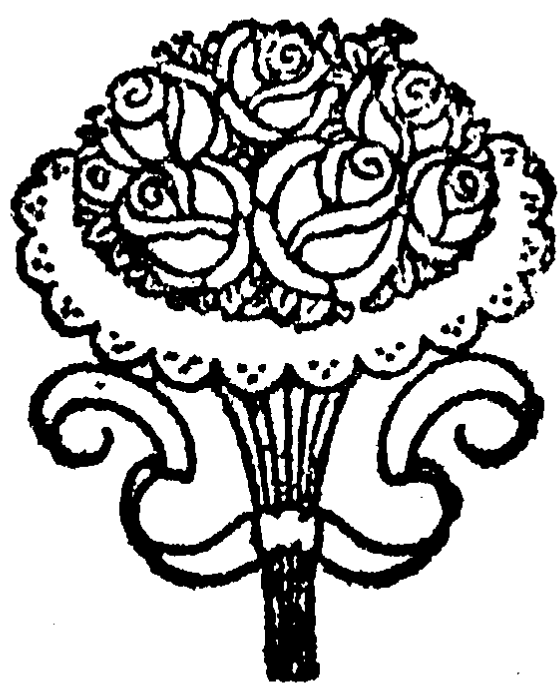
- شاید هم نیاید مگر شما یا او فرمایشی داشتید حسین آقا در

گفتن این جواب دقت خود را بچشمهای مادر متوجه داشت که شاید

از علت کنجکاوِي حاجیه خانم و جهت استفسار از حالات عبدالعلی خان چیزی بدست بیاورد - لیکن مادر با کمال متانت جواب داد:

- نه کاری با او نداشتم و اینکه حالات او را پرسیدم خواستم بفهمم آیا اهل رشت است یا نه آنهم که معلوم شد و اینکه بیشتر به تفحص حال او پرداختم برای این بود که باو بفهمانی من و حاجی آقا از آمد و رفت او بهیچوجه دلتنگ نبوده سهل است خیلی دوستش داریم در این صورت هر وقت که خواسته باشد بدیدن شما آمده و ما را هم مفتخر نماید علی الخصوص که پسر يك تاجر محترمي است بنا بر این ما پیوسته برای پذیرائی او حاضر خواهیم بود اما يك سؤال دیگر باقی است و آن اینست که مکان و منزل عبدالعلی خان را نشانی دهی در گجاست

- چه ضرر دارد در اداره کار گذاریم . در ادای این جواب حسین آقا فهمید که مادرش يك مقصود خارجی غیر از آنچه گفته در دل دارد و نمیخواهد اظهار کند در همین موقع حاجیه خانم احساس کرد که کسی از پله ها بطرف بالا میآید او و حسین آقا هر دو از اطاق بیرون آمدند



فصل هفتم

حسن اتفاق

- کیست چه کار داری؟
- بنده هستم عرض داشتم.
- محمود آقا توهستی.
- بله. محمود خانه شاگرد که تقریباً مستخدم خصوصی حسین آقا بود در این موقع از پله ها بالا آمد و باکت كوچك و ظریفی در دست داشت که بحسین آقا تقدیم نمود.
- این چه چیز است کی آورده؟
- آقا بکنفر مستخدم کار گذاری است و خودش عقب درب بزرگ منتظر جواب یا امضاء وصول این مکتوب است.
- حسین آقا برای مطالعه مکتوب بطرف روشنائی چراغ روانه شد مادرش هم او را تعاقب کرد که از مضمون این رقعۀ كوچك بلکه مطلع شود حسین آقا سر باکت را باز کرده و در همان دقیقه که مشغول قرائت مکتوب بود حاجیه خانم کاملاً از سیما و چهره اش اثر و نتیجه رقعۀ را قبل از وقت تفرس مینمود.
- این مکتوب فقط عبارت از يك كارت ویزیت خیلی زیبا و قشنگی بود که در يك طرف آن کلمات ذیل « عبدالعلي خان » چاپ شده بود و در طرف دیگر با خط ظریفی جمله ذیل بروی آن نگاشته شده بود.

« دوست عزیزم دو روزی که از زیارت محروم مانده بودم برای يك فقره کار شخصی به انزلی (بندر پهلوی امروزی است) رفته امشب مراجعت کرده ام و فوق العاده مایلیم جنابعالی را زیارت کنم زیرا فرط اشتیاق بقدری است که بیش از این نمیتوانم از زیارت محروم باشم اگر خودتان بمنزل من تشریف میآورید مایه افتخار من است و الا اجازه فرمائید ارادت کیش شرفیابی حاصل کنم دوست با اخلاص شما عبدالعلی »

بعد از فراغت از مطالعه کارت حسین آقا متوجه مادر شده و قبل از آنکه منتظر سؤالی از مشارالیهها باشد گفت این همان عبدالعلی خان است که ذکر خیرش چند دقیقه قبل از زبان گذشت از قرار معلوم این دو روزه در شهر نبوده امشب مراجعت کرده است یا مرا بنزد خود طلبیده یا اجازه خواسته است بمنزل من بیاید .

- تو چه خواهی جواب داد .

- مینویسم که تشریف بیاورند .

- همین الآن ؟

- البته مگر چه میشود ؟

- نه صلاح نیست بنویس که فردا بملاقات شما حاضر شود

- چه علت دارد و شما چرا در کار خصوصی من مداخله میفرمائید

حالا که میل ندارید او نزد من بیاید من خود خدمتش خواهم رسید اما با آنهمه تمجید و تعریفی که ساعت قبل از عبدالعلی خان کر دید این نفرت و اکراه کنونی شما مایه تعجب است !

- نه من اکراه و نفرتی ندارم چون الان تقریباً چهار ساعت از شب میگذرد شما و او هر دو کسل هستید خواستم که صبح یکدیگر را ملاقات کنید.

توصیح آنکه مقصود حاجیه خانم از عدم حصول ملاقات این دو جوان این بود که مذاکراتی در باب امر تزویج بین حسین آقا و عبدالعلی خان واقع نشود و بالطبع عبدالعلی خان هم با خیالاتش همراهی نکند بدین ملاحظه میل داشت شوهرش قبلاً احساسات عبدالعلی خان را برای ترغیب و تشویق حسین آقا مستعد سازد زیرا میدانست افکار و نظریات این دو جوان بطوری موافقت ناه دارد که هرچه را اراده حسین آقا اقتضا کند او تصدیق خواهد کرد و بعد از ملاقات این دو نفر تحریک عبدالعلی خان برای تشویق حسین آقا بی ثمر و سهل است نتیجه معکوس خواهد بخشید.

- خیر مخصوصاً امشب ملاقات حتمی است زیرا من دو برابر مشتاق بیدار او هستم.

حاجیه خانم خیال کرد که رفتن حسین آقا بمنزل عبدالعلی خان انتظاراتش را یقیناً برهم خواهد زد این بود صلاح دانست که عبدالعلی خان را بمنزل حسین آقا دعوت کند و قبل از اینکه بملاقات حسین آقا برسد آنها را در ب حیاط عبدالعلی خان را نزد حاجی آقا برده قبل از وقت زمینه را حاضر کنند.

آنوقت رو بحسین آقا کرده گفت حالا که ملاقات تو و او در امشب

حتمی است پس او را نزد خود بخواه بهتر است زیرا حالت تو مساعد نیست و چون زکام کرده میترسم در طول راه بواسطه باد خنکی که اکنون در وزیدن است تصرف هوا پیدا کنی .

- حسین آقا خیلی تعجب میکرد که چرا مادرش در این قبیل مسائل مداخله میکند و تفحص مخصوصی در شناسائی عبدالعلی خان بکار میبرد اگر چه نمیدانست که مقصود آنها چیست ولی همینقدر حس کرده بود که توطئه در کار و این جستجو خالی از قصد مخصوصی نیست پس بهتر اینست که خود را عمداً به تجاهل زده و برای کشف این سر پیدشهاد صادر را تصدیق کند بنا بر این فوراً از کشومیز خود کارت و بزیتی را بیرون آورده و کلمات ذیل را بروی آن نوشت :

« عزیزم کارت عالی زیارت با کمال فی صبری منتظر مقدم جنابعالی

هستم اخلاصمند صمیمی حسین »

و در يك پاكيت كوچكى گذارده بمحمود داد که بحامل یا مستخدم کار گذاري که دم درب منتظر است برساند محمود از پله ها سرازير شده بطرف درب حياط روانه گردید حاجیه خانم چند دقیقه بدون گفتگو و حرف خود را به نگاه کردن کارت واصله که هنوز روی ميز بود مشغول داشت در حالتيکه از وجنات احوالش محسوس است که خیالش راحت نیست

فصل هشتم

قرار داد - ملاقات مکروه

حاجیه با حسین آقا خدا حافظ کرده با عجله مخصوصی وارد اطاق حاجی شده بدون آنکه منتظر باز پرسى باشد گفت خود آن پسره نزد حسین آقا میآید -

- چطور نفهمیدم کدام پسره ؟

-- همان کسی که من لحظه قبل برای استیضاح معرفی او نزد حسین آقا رفته بودم .

- خوب اسمش چیست ؟

- عبدالعلی خان .

- پدرش کیست ؟

- جواب این سؤال را برای وقت دیگر بگذارید عجلتاً خودتان را حاضر کنید که باید با این پسره ملاقات نمائید .

- همین الان ؟ من که بکلی کسلم

- کسالت یعنی چه باید امشب حتماً عبدالعلی خان را ملاقات

کنید و الا کار میگذرد و نتیجه بعکس خواهد بخشید او از حسین

آقا اجازه و وقت خواسته بود جواب داد برای پذیرائی او مانعی ندارد

این ترتیب را من انجام دادم تفصیلش را بعد بشما خواهم گفت قبل از آنکه

عبدالعلی خان بحیاط اندرون داخل شود شما باید او را ببینید و تقاضا

کنید که بقدر نیمساعت با شما صحبت بدارد ملتفت میشوید ؟

- بله بله فهمیدم مثلاً من خود را حاضر کم همینکه صدای دق-
الباب بلند شد فوراً بیرون رفته و او را دعوت کم که بقدر نیمساعت
صحبت مرا بپذیرد اینطور نگفتی ؟

- بله همین است حالا ترتیب صحبت را بنحاطر بیاورید و بدانید
که چون ملاقات این جوان با شما بیش از دو مرتبه نیست باید یکطوری با او
برخورد کنید که بدش نیاید مثلاً تکذیب اقوالش را نکنید یا داخل مباحثه
با او نشوید یا کلمه رکیک و خارج از نزاکتی به متجددین و امثال او نسبت
ندهید یا از مدارس و غیره ابدأ حرف نزنید بلکه کمال مهربانی و محبت
را باید پیشه نمائید که او را مجذوب خودتان قرار دهید بعبارة اخري
باید فریبش بدهید والا اگر غیر از این رفتار نمائید نتیجه بضرر ما خواهد بود
یعنی او هم رفته با حسین آقا همراه و هم خیال سهل است معلم او خواهد
شد و خیلی از چیزها را که هنوز حسین آقا نمیداند با او خواهد آموخت
خوب ملتفت بشوید که چه عرض میکنم - آیا شام صرف کردید ؟

- بله مگر تو غذائی نخورده ؟

- خیر زیرا تا حال با او مشغول گفتگو بودم .

- یقین حسین آقا هم شام نخورده .

- خیر او همیشه ساعت پنج و شش شام میطلبید و محمود برایش

حاضر میکند ترتیب شام و نهار او بما معلوم نیست چه وقت میخواهد
و می برد .

- بسیار خوب تو حالا برای صرف شام برو من منتظر این پسره
خواهم ماند و بعد از ملاقات با او مذاکره خواهم کرد امیدوارم نتیجه
مطلوبه بدهد.

- لیکن مجدداً سفارش میکنم که طرز گفتگوی خودتان را با او
بشکلی قرار دهید که اسباب کدورت و ملالت او نشود هر مزخرفی هم
بگوید غالباً تصدیق کنید زیرا که مصلحت در اینست.

- خوب خوب فهمیدم دیگر روده درازی نکن.

- حاجیه بطرف اطاقهای دیگر رفته و حاجی آقا را در میان اندیشه
گذاشت حاجی وضع و سیمائی که برای ملاقات عبدالعلی خان بن خود اختیار کرد
این بود که اولاً عمامه را بسر گذاشته قبا و لباده را مجدداً پوشیده شال
را با کمال بی نظمی بر کمر بسته قلمدان و دفتر حساب را بسته با چرتکه
روی صندوقچه که در حضورش بود گذاشت و خود بانتظار ورود مهمان
ماند. چند دقیقه بعد صدای دق الباب بلند شد حاجی خودش با کمال وقار
و با همان وضعی که هم اکنون شرح دادیم از اطاق بیرون آمده از دالان
عبور کرده درب بزرگ را باز نمود.

عبدالعلی خان جوان در این موقع انتظاری که نداشت این بود که
غیر از چهره زیبای حسین آقا با هیكل حاجی مواجه شود لهذا ناچار
سلامی گفته و منتظر بود که از طرف حاجی ابداً اظهار ملاطفتی نشده
سهل است با برو دت مخصوصی جواب سلامش را باز خواهد گفت چه او
بنا بمعرفی حسین آقا از احساسات و اخلاق حاجی آقا بخوبی مستحضر و

مسبق بود مع هذا مشاهده نمود که مسموعات او با مشهودات مغایرت نامه داشته و حاجی آقا با کمال خون گرمی و مهربانی او را می پذیرد و بعلاوه تکریمات و تعظیبات متواتری که از طرف حاجی آقا نسبت باو معمول می شود مجال عرض تشکر برای عبدالعلی خان باقی نمیگذارد اینست که اودر مقابل اینهمه مهربانیهای غیر منتظره با اشاره و تعظیم سر عرض امتنان می نماید .

خلاصه ناعبور از عمارت بیرونی پیوسته عبدالعلی خان در این فکر بود که البته حسین آقا از اخلاق و عادات پدرش آنچه گفته بی کم راست و وکاست بوده دلیلی نداشته که بی جهة پدر را تقبیح و تنقید نماید لیکن از طرفی مهربانی های مفصله حاجی آقا از طرز مذاکره و اخلاقی بودن و تمدن مآلی حاجی میرساند و در پایان تصورات خود باینجا منتهی ساخت که حاجی آقا پدر و کسان او را شناخته یا سابقه الفتی بین حاجی آقا و پدرش موجود بوده و اکنون خواسته است قرض پدر را نسبت به پسر ادا کند لیکن همینکه خواستند از سومین اطاق ردیف اول عمارت بگذرند اصرار و خواهش حاجی آقا در ملاقات و پذیرائی مشار الیه بان جوان حساس فهمانید که قصیه بر عکس تصورات او بوده و باید يك مسئله مهمی در کار باشد که حاجی آقا با آن سوء اخلاق و حرکات نا پسند خود را مجبور به خود سازی و کرنش موقتی کرده بهر حال عبدالعلی خان هر چه برای این دفعه معذرت طلبید اصرار و ابرام حاجی آقا که دستش را گرفته و به طرف پله اطاق میکشد موجب تعجب این جوان را فراهم میگرد - حتی قول قطعی

داد که بعد از ملاقات حسین آقا که اکنون در انتظار من است شرفیابی حاصل خواهم نمود متأسفانه این خواهش نیز پذیرفته نگردید عجب مهری که نبود از کجا پیدا شد !؟

در اینحال يك فكر موحشی بخاطر عبد العلی خان رسیده که بر خود داری و امتناعش می افزود زیرا جوان سویلیرۀ ما دارای صباحت و وجاهت منظر و زیبائی چهره و جذابیت چشم و آبرو در حقیقت ممکن بود حاجی بخيال خام و فاسدی اینهمه اصرار در بالا بردن او داشته باشد و الا با عدم سابقه هیچ علق برای اصرار و لجاجت آقای درازریش نمیتواند تصور کند اگر چه این خیال مانند برق در مغزش عبور کرد و از این فکر جدید کلمۀ بر زبان نیاورد لیکن از حاجی آقا اجازه طلبید نوکر خود را که يك شخص قوی هیکل و پر قوتی بود و در دالان منتظر صدور امر و فرمان آقای خود بود با خود همراه بیاورد حاجی نیز بدون خیال و غیر از آنکه منتقل بسوء ظن عبد العلی خان گردد این تقاضا را با کمال میل پذیرفت .

عبد العلی خان ملازمش را صدا کرده و در زیر گوش او کلمۀ چند گفت که مفهوم دیگری نشد و معلوم است که دستور مخصوصی باو داده چه تا زمانی که عبد العلی خان از اطاق حاجی بیرون نیامد او نیز از راهرو اطاق که متصل و مقابل با اطاق بود بر نحو است گوئی مانند سپند بر آتش نشسته بود که چه وقت برای يك وقعۀ مهمی بتواند با آقايش مساعدت کند ما حسین آقا را در میان اضطراب و بی صبری که بواسطۀ تاخیر ورود

رفیق عزیزش حاصل شده میگذاریم و خود بتعقیب حاجی و عبدالعلی خان که متفقاً داخل اطاق میشوند میپردازیم

وضع انائیه داخلی اطاق که مخصوص نشستگاه و خوردنکاه و خوابگاه حاجی است چندان دقتش را جلب نکرد زیرا او هم منتظر نبود که غیر از يك اطاق نامیز مناظر دیگری که مربوط به متمدنین و متجددین است در اطاق يك نفر پیر مرد سالخورده می مشاهده کنند که از تمام عواطف و آثار تمدن بی بهره است. لیکن انتظار مخصوص داشت که چه وقت حاجی از تعارفات بی مزه و روده درازی های خنك که از حال مخاطب گرفته تا باحوال سك و گریه های همسایه خاتمه میدهد آسوده شده و اصل مقصود را اظهار کند، بیشتر از يك ربع اوقات این جوان به تعاطی تعارف و عرض امتنان و مذاکرات بیهوده گذشت، و بالاخره با کمال بی حوصله گی علت احضار و تقاضای حاجی آقا را در ملاقات خود استفسار نمود.

بنابر این حاجی آقا از این جا شروع بمطلب کرد: من جناب عالی را یکی از جوانان با عقل و با کمال شناختم هر چند سنأ خورد سال و کمال ندارم که سنین عمر شما از بیست و دوسه سال گذشته باشد مع هذا چون تا اندازه به علم قیافه آشنا هستم میدانم که شما از جوانان باهوش و زیرك هستید اگر چه هنوز کاملاً به درك مقام و شناسائی شما نائل نشده ام (عبدالعلی خان یقین کرد که حاجی او را هنوز نمی شناسد و این همه تکریمات یا احترامات برای يك مقصد مخصوصی است و بعبارة آخری حاجی

سمت احتیاج باو پیدا کرده) مع هذا ارادت مخصوصی بشما بهمزدو خصوصاً که چندی است با حسین آقای ما دوستی و معاشرت میکنید خیلی از سرکار راضی و ممنونم و دعا میکنم که خداوند شما را از چشم بد محفوظ نموده سعادت و عزت بشما ارزانی دارد. مقصود اصلی از تصدیع خاطر جنابعالی اینست که البته حسین آقا در طی مصاحبه خاطر شما را از تصمیم و صلتی که درباره او در نظر است مستحضر ساخته.

عبدالعلی خان - (با کمال تعجب) خیر ابدأ اطلاعی ندارم - آیا حقیقتاً میفرمائید!

- به چطور سرکار مطلع نیستید!

- علت معلوم است زیرا چند روزی بنده به بندر پهلوی رفته بودم

و بالطبع از این اطلاعات نفیس محروم ماندم

- بله دوروز است که این امر از پس پرده خفا بیرون آمده آشکار

و آفتابی شده.

- به به جای خوشوقتی است پس من از همین الآن تبریک

عرض میکنم.

- از تبریک سرکار امتنان دارم با آنکه جای خوش حالی است

مع هذا نمیدانم حسین آقا بچه علت از رضایت باین تزویج امتناع دارد

- آیا جهتی در بی میلی او عرض نکرده.

- چرا؛ پاره دلایل بقول خودش اقامه کرده لیکن بقدری مزخرف

و بی اساس است که جز به بیشعوری حسین آقا حمل نمی توان کرد

— خیر خیر آقای آقا حسین آقا را آنطور بکه بنده شاخته ام یکی از جوانان دانشمند و با کمال هستند نسبت کم شعوری را بایشان دادن بی لطفی بلکه بی انصافی است .

— به بینید حالا دلا بلی که اقامه کرده بعضی را بعرض میرسانم مثلاً میگوید این نامزدی که برای من انتخاب شده باید تمام علوم اولین و آخرین را دارا باشد آیا این ممکن است ؟

— خیر خیر او نباید در مملکت ایران با عدم انتظام مدارس فعلی همچو انتظاری را از یک نفر دختر ایرانی داشته باشد یک دختر ایرانی همینکه دارای یک رشته معلومات مقدماتی بر طبق پروگرام امروزی از قبیل خیاطی — خانه داری — نوشتن — خواندن — اطلاع از جغرافیای مملکت خود و مختصری از تاریخ را دانسته باشد کافی است .

حاجی — از همین جا فهمید که باچه کسی سروکار دارد و دانست احساسات نجدآمیز این جوانان برپیشنهادهات حسین آقا تفوق و غلبه دارد . بهر حال رشته مطلب خود را قطع نکرد و علاوه نمود که مقصودم اینست چیزهایی را او می طلبد که امروز در ایران بلکه در روسیه هم ممکن نیست .

— البته در اینصورت که جنابعالی میفرمائید او حق ندارد این قبیل تحصیلات پیشنهاده کند خوب است اینهارا شفاهاً بخودش بفرمائید — خودم آنچه لازمه نصیحت بوده گفته ام مع هذا عرض کردم فقط از روی احساسات کودکانه و جاهلانه این وصلت را که از هر حیث مایه

افتخار اوست رد میکند مثلاً به بینید طرف او اولاً يك فامیل محترم و نجیب و ثروت او بحدی است که حسین آقا را مادام العمر باچندین نفر دیگر میتوانند از هر جهت راحت و آسوده خوش گذرانی نمایند آیا رد کردن يك چنین فامیل نجیبی بواسطه ضعف عقل نیست غرض مقصودم این نبود چون اینکار تا پس فردا باید انجام یابد و سه روز دیگر بمبارکی شروع باجرای مراسم عقد و عروسی بشود میخواهم جنابعالی او را ملاقات کرده و با بیانات شیرین خودتان باو بفهمانید که بی ربط میگوید و این اظهارات او بهیچوجه موقعیت ندارد سهل است نتایج سودی را هم احزار خواهد کرد البته این مقصود بنده را سرکار در ضمن يك عباراتی باو خواهید اظهار کرد که تسلیم صرف بشود هرچه باشد چون او با جنابعالی الفت مخصوصی دارد البته فرمایشاتتان را بادلایلی در تلو صحت خواهید فرمود بخوبی و خوشی تلقی خواهد نمود و من منتظرم که بنده وفامیل بنده را کلاً رهین منت خود قرار داده در تسریع انجام امر خیر کوشش کنید که در واقع يك خدمتی است که بخود حسین آقا کرده بنده را هم ممنون ساخته اید.

- عبدالعلی خان در این مدت سکوت اختیار کرده و اصغای فرمایشات حاجی را مینمود درحالتیکه از ته دل قاه قاه میخندید در این موقع که بتقاضا و خواهش با اصل مقصود واقف گردید سکوت را قطع کرده ظاهراً محض کسب اطلاع و باطناً برای تولید تشویش با کمال ادب عرض کرد:

این تزویجی را که برای آقا حسین آقا مصلحت دانسته اید آیا در اطراف آن مطالعاتی که موجب پشیمانی آتیه را فراهم نکنند بعمل آورده اید یا نه ؟

— از چه قبیل مطالعات را میفرمائید درست مفهوم نشد .

— البته این ملاحظات در حق دختر است مثلاً طرف حسین آقا

يك دختر بدكل و بی علم و ساده که فاقد معلومات نباشد ؟

— عرض کردم و شما هم تصدیق کردید که در مملکت ما امروزه

این چیزها شیوع و رواجی ندارد و بلکه قدغن اکید است برای دختر

حیا و ادب عفت و عصمت کافی است و علاوه بر این محسناتی لازم ندارد

— عبدالعلی خان از علت اکراه رفیقش بخوبی مستحضر شده و دانست

که علت العلل عدم رضایت او فقط از همین بابت است بنا بر این سکوت اختیار نمود .

— حاجی موقع را غنیمت شمرده مجدداً خواهش و استدعا را

تعقیب نمود که بهر نحوی ممکن است موجب رضایت حسین آقا را فراهم

تمایب و تمنا کرد که عبدالعلی خان يك قول قطعی بدهد که تا فردا اینکار

برضایت و رغبت تامه حسین آقا خاتمه خواهد یافت

— عبدالعلی خان از ادای قول قطعی خود داری نموده و گفت

امیدوارم این امر مبارك برضایت و خوشنودی طرفین خاتمه پیدا کند زیرا این

بهترین آرزوی دوستان است که در عروسی آقا حسین آقا خدمتگذاری کنند .

— خبر مخصوصاً باید تعهد کنید که بهر وسیله ممکن است رضایت

اورا تحصیل کنید

- عرض کردم که نمیتوانم قول قطعی بدهم زیرا هنوز نمیدانم آقا حسین آقا چه معاذیر و عوایقی در پیش پایم خواهد گذاشت باید با ایشان مذاکرات کرد تا رضایتش را جلب نمایم و در هر حال من بهترین مساعی خود را در جلب موافقت ایشان بکار خواهم برد عجلتاً بنده را مرخص فرمائید که با ایشان ملاقاتی کرده باشم زیرا حسب الوعدہ مدتی است منتظرند.

- بنده مانع از تشریف بردن جنابعالی نیستم لیکن عرض کردم که امر وصلت باید تا پس فردا خاتمه قطعی پیدا کند در اینصورت بنده چه وقت منتظر نتیجه صحیح باشم و خوش حال بشوم.

- بنده فردا صبح ساعت (۹) جنابعالی را زیارت خواهم کرد.

- ساعت نه چه وقت است؟

- عبدالعلی خان از تبسم مختصری ناگزیر شده و توضیح داد که ۳ ساعت بظهر مانده را اروپائیها ساعت نه میگویند یعنی برعکس ایرانیان که میزان وقت را از غروب و اذان صبح قرار میدهند آنها از ظهر و نصف شب حساب میکنند.

- حاجی باری استدعا دارم با هر وسیله رضایت او را بمن مژده بدهید و اگر خدای نکرده فرمایشات شمارا هم بی اثر گذاشت و در اجابت باقی ماند باید باو خاطر نشان فرمائید که این امر در هر حال صورت پذیر است و رضایت یا عدم رغبت او ابدا مانع از انجام وصلت نخواهد شد

- بنده امیدوارم که رضایت خاطر آقا حسین آقارا با این وصلت

جلب نمایم لیکن فرمایش عربی میفرمائید در صورت بی میلی او بوقوع این ازدواج این «وصلت اجباری» نتایج بس ناگواری در بر خواهد داشت که بهیچوجه قابل تصور نیست زیرا نظیر این ترتیب را خود بنده مکرر در روسیه مشاهده کرده‌ام.

— خیر این عواقب و خیمی که برای وصلت های اجباری پیش بینی میفرمائید مانند بسیاری از چیزها در حدود همان روسیه و ملل خارجه رواج دارد نه مملکت اسلامی ایران که پسر حقاً باید مطیع و منقاد و تسلیم صرف اراده پدر و مادر باشد در صورت خلاف در دنیا و آخرت روسیاه و هرگز روی خوش بختی و رستگاری نخواهد دید بعلاوه بر فرض وقوع نتایج ناگوار آیا غیر از این خواهد شد که حسین آقا چند روزی قهر کنند آنهم علاجش آسان است همینکه مختصری کم اعتنائی دید جیره اش قطع شد آنوقت حرکت غلط خود را احساس کرده و پشیمان خواهد شد

— امیدواریم که دیگر محتاج باین گفتگوها نشویم ولی مخصوصاً لازم میدانم جنابعالی را از يك اشتباه بزرگی خلاص کنم آن اینست که سوء نتیجه وصلت اجباری نه اینست که تنها ممکن است فرزند عزیزتان قهر کند بلکه ممکن است وقایع ناگوار دیگری رخ دهد که از دائره تصورات جنابعالی بیرون است

— حرف تازه میزنید مثلاً چه میکند؟

— آیا مستبعد میدانید که در اینصورت فرار کند یا خود یا طرف

را معدوم سازد؟

- حاجی یکمرتبه از اینحرف بگه خورده و برافروختگی سختی در
چهره اش عارض شده و با کمال وحشت اظهار کرد وای - چیز غریبی میگوئی
این حرفها یعنی چه - چه چیزها را القاء میکنی ؟

- بنده خلاقی عرض نکردم و رسم مثل خواستم خاطرتان را از
يك اشتباهی آسوده سازم والا خدا نکند که این سوانح و حوادث عده شده
در این مورد و در حق دوست عزیزم حسین آقا نازل شود تمام مقصود بنده
همخیالی با جنابعالی است امیدوارم هرچه زودتر این وصلت بخوبی و
خوشی خاتمه پیدا کند .

حاجی که از این جواب قوی گرفته و اظطرابش تسکین یافته بود
گفت خیلی ممنونم - فرمودید نه ساعت از روز رفته بنده را ملاقات می-
فرمائید - او ، اینکه خیلی دیر است .

- خیر عرض نکردم نه ساعت از روز رفته بلکه گفتم ساعت نه
صبح سه ساعت بظهر مانده

بله بله بنده اشتباه کردم با آنکه توضیح دادید مع هذا فراموش
نمودم پیری است و هزار عیب و علت که یکی از آنها نسیان است واقعاً
حواسم از پیش بینی های جنابعالی پرت شد . بسیار خوب حالا که عجله
در اید بملاقات دوستان تشریف ببرید مختارید مانع نیستم ولی فراموش نکنید
که بنده منتظر نتیجه صحیح هستم .

فصل نهم

وداع با پدر - ملاقات با پسر

پس از آنکه مذاکرات پیدایان آمد و عبدالعلی خان از فضای کثیف این اطاق عفن که دود غلیان مانند ابرهای غلیظ درجوا طاق گردش میکرد خلاص شده و باشتیاق هوای آزاد نائل میشود خیلی خوشحال شد این بود که بر خلاف مرسوم خود بدون آنکه برسم خدا حافظي دست بدهد با حاجي وداع لفظي نموده و بطرف حیاط اندرون روانه شد.

عبدالعلی خان را میگذاریم که بطرف عمارت اندرون رهسپار شده و حاجي آقارا هم در اطاق خود که از طرز مصاحبه عبدالعلی خان خصوصاً از قسمت اخیر راجع به پیش گوئی ها فوق العاده مشوش بود در میان چرت و فکر قرار داده و حالت حسین آقا را در این یکساعت انتظار تحت مطالعه قرار میدهیم.

بعد از رفتن حاجیه خانم و نوشتن جواب رقعہ یکربع ساعت وقت او بدون تشویش و اضطراب گذشت همینکه این موقع بسر آمد و از عبدالعلی خان خبری نشد تاخیر ورود او با تحقیقاتی که مادرش در باره معرفی این دوست عزیزش نموده او را در حالت تشویش و اندیشه انداخته با خود فکر میکرد که چه مطلب مهمی پدر و مادرش را مجبور ساخته که در جستجوی حالات عبدالعلی خان بر آیند و آیا از او چه میخواهند؟ این پدر و مادری که از شکل لباس این قبیله جوانان متنفر و بیزارند چه

شده که خود را اینقدر مایل و شایق بملاقات عبدالعلی خان نشان میدهند بعلاوه او چرا دیر کرده - عبدالعلی خان هرگز از قول و وعده و قرار تخلف نمیکرد - و یکی از مزایا و مختصات او همین است آیا چه شد که اینهمه تاخیر کرده و چه بر سرش آمده این خیالات او را بقرار کرده و مجبورش نمود که در صدد تحقیق برآید بنا بر این محمود خانه شاگرد را که مستخدم خصوصی او بود صدا کرد این طفلك محجوب که سنش ۱۲ سال بود اطاعت امر آقای خود را همیشه بر خود فرض شمرده و هرگز از او امر حسین آقا تعلل نمیکرد حسن رفتار او بقدری جالب توجه حسین آقا واقع شده بود که يك علاقه صمیمانه و دوستی برادرانه نسبت باو پیدا کرده در این موقع نیز محتاج بمساعدت او شد.

محمود از مسئله وصلت اطلاع کاملی نداشت و از احساسات و نظریات حسین آقا بکلی بی خبر بود همینقدر در افواه اهل خانه شنیده بود که وصلتی در باره حسین آقا جریان دارد. بالجمله فوراً باطاق داخل شده علت استحضار خود را استعلام نمود.

— محمود جان! اداره کار گذاری را میدانی؟

— بله آقا مکرر آنجا رفته ام.

— میخوام که الان بدون آنکه کسی بفهمد به آنجا رفته و از حالت

عبدالعلی خان جو یا بشوی در کجاست اگر در همانجا است باو بگوئی که من در انتظارش هستم - اگر اهل خانه کسی از تو پرسید کجا میروی جواب میگوئی برای خرید کاغذ یا چیزهای دیگر بیازار میروم - ولی

میخواهم خیلی سرعت کرده و مرا از انتظار خارج کنی - برو عزیزم و زود مراجعت کن.

محمود دیگر منتظر نمانده و با سر تعظیمی کرده از اطاق خارج شد همینکه خواست از حیاط بیرونی و دالان بزرگ خارج شود بر خلاف مرسوم دید که هنوز در اطاق حاجی آقا چراغ روشن است این طفلک از عادت حاجی آقا بخوبی آگاه بود که حاجی شام را در ساعت دو و نیم الی سه صرف کرده و در ساعت چهار همه بخواب میروند یقین کرد که اطاق حاجی خالی از مهمان مخصوصی نیست حس کنجکاوی او را وادار کرد که به تفتیش پردازد همینکه خواست از پله ها بالا رود چشمش بنوکری عبدالعلی خان که در انتظار آقایش بیرون نشسته بود افتاده او را شناخت : او حسنخان تو اینجا چه میکنی ؟

- آقایم در اطاق خدمت حاجی آقا است .

- کی آمده ؟

- قریب یکساعت است .

- هیچ فهمیدی برای چه مذاکره میکنند ؟

- نه همینقدر صحبت و صلت در میان است زیرا می بینی که درب بسته است و من هم با آنها مسافت دارم . اما بگو ببینم تو برای چه کار اینجا آمدی ؟

- این طفل زیرک دروغ را بر حقیقت در اینجا ترجیح داده گفت آمده بودم برای آقایم شام ببرم این گفته و با کمال عجله بطرف حیاط

اندرون مراجعت کرد تمام مدت غیبت او از نزد حسین آقا بیشتر از چند دقیقه کوتاه امتداد پیدا نکرد بنا بر این حسین آقا با کمال عجله از او پرسید چه خبر
برایم آورده؟

- من بکار گذاری رفتم زیرا عبدالعلی خان همینجا است.

- کو - کجا؟ زود بگو.

- پیش حاجی آقا.

- آنجا چه میکند - یعنی چه - تو از کجا فهمیدی؟

- ملازمش در راه پله انتظارش را داشت. و بعلاوه او میگفت

که مذاکرات راجع است بوصول شما.

- حسین آقا از کسب این اطلاع خیلی مسرور شده و محمود را

فوق العاده نوازش نموده و محض آنکه در این لحظه خبر خوبی برایش

تحصیل کرده و او را از انتظار شدیدی خارج ساخته يك اشرفی از کیف

خود بیرون آورده به او عطا نمود و بعد از این مرخصش کرد که بیرون برود

همینکه تنها شد فهمید علت استفسار و کنجکاوی مادرش از حالات

عبدالعلی خان چه بوده و بچه جهت مادرش او را از رفتن بمنزل عبدالعلی

خان ممانعت میکرد و میل داشته است که این ملاقات موکول بفردا یا

اوقات دیگر گردد. آری آنها میخواستند که خودشان قبلا عبدالعلی خان

را ملاقات کرده و باره مطالب گوشزد او بنمایند که از هم خیالی با

حسین آقا منصرف شده و بلکه هر قدر بتواند از مساعدت با مقاصد آنها

یعنی در انجام قضیه وصلت کوشش کند حسین آقا بنای قدم زدن را در اطاق گذاشته و با خود میگفت.

« اِه اینها چقدر احمق و بی شعورند که نمیفهمند خود عبدالعلی »
« خان بك جوان شایسته و لایق هرگز تسلیم مزخرفات و عقاید پوسیده »
« آنها نمی شود بر فرض آنکه ذهن او را از من مشوب کرده و حقایق را »
« در نظرش بشکل دیگر جلوه بدهند بمحض آنکه مرا ملاقات کند »
« تمام تفصیل را با کمال صحت باو خواهم گفت - و باو اطمینان خواهم »
« داد که اگر پدر و مادرم پیرایه یا اضافاتی در اطراف گفته های من »
« بسته اند دروغ محض بوده است . بسیار خوب آنها هر وسایلی دارند »
« بر انگیزند اما محال است من راضی بشوم - این وصلت نباید انجام »
« بگیرد در صورت وقوع یکی از دو یعنی یا من یا او معدوم باید شویم و غیر »
« این محال است اگر هم ذهن عبدالعلی خان را مغشوش کرده باشند من »
« باد و کله حرف او را از اشتباه نجات خواهم داد »

این اندیشه و خیال نیز حسین آقا را بشدت مشغول کرده بود که صدای عبدالعلی خان رفیقش از پشت در بلند شد : دوست عزیزم آیا اجازه ورود میفرمائید ؟

- (جواب بفرمائید عزیزم) عبدالعلی خان وارد اطاق شد بعد از دست دادن بیکدیگر و جلوس بر صندلی از حصول این ملاقات تشکر کرده و قبل از اینکه به احوال پرسى همدیگر بپردازند حسین آقا اظهار کرد که اکنون پنج ساعت از شب میگذرد و ناکنون منتظر دوست عزیزم

بوده‌ام و بالاخره شام شب را صرف نکرده پس اجازه بدهید قبل از مداخله در صحبت مختصر غذائی که برای شب تدارك شده حاضر کنند و باتفاق یکدیگر صرف نمائیم

- عبدالعلی خان برای اظهار رضایت باسراشاره کرد که این تقاضا

را با بهترین وجهی قبول مینمایم

- حسین آقا محمود را صدا کرده و برای سرعت تهیه شام سفارش

لازمه نمود.

- عبدالعلی خان نیز از جا برخاسته خود را بملاحظه و تماشای

آلبومی که در روی میز بود مشغول داشت و حسین آقا از زیر چشم به سیما و وجنات دوست عزیزش نگاه میکرد که در این مدت دوروزه غیبت تغییرات محسوسی در سیما و صورتش آشکار شده است

هنوز پنج دقیقه طول نکشید که سفره کسترده و شام حاضر شد

این دو رفیق شفیق که بظاهر ساکت لیکن قلباً با هم راز دل داشتند متفقاً شروع بخوردن طعام نموده و تا فراغت از غذا صحبت مخصوصی که قابل ذکر باشد نداشتند همینکه از روی میز برخواسته دست و روراپاك و تمیز نمودند حسین آقا محمود را متذکر ساخت که يك چراغ دیگری در اطاق تحریر روی میز بگذارد اطاق تحریر حسین آقا در جنب همین منزل است اساساً این عمارت مشتمل بر هشت اطاق فوقانی است که دو رو ساخته شده است چهار اطاق مقدم که آب چاه و حیاط وسیع و راه عبور بعمارت بیرونی را دارد همین منازلی است که در صف مقدم جای داشته و

همینکه يك نفر از پله‌ها بالا بیاید بدون مانع میتواند داخل هريك از این اطاقها بشود در حالتیکه چهار چشمه اطاق در صف مؤخر این عمارت جای دارند بجز يك حیاط كوچك مربع مستطیل و يك باغچه خیلی كوچك كه انواع گلها و ریاحین در آن غرس شده و يك دهلیز خیلی تنك چیزی در خود ندارد چنانچه کسی بخواهد بهريك از اطاقهای صف مؤخر كه درب های آن بطرف مغرب باز میشوند وارد گردد مجبور است از اطاقهای مقدم بگذرد در صورتیکه درب اطاقهای صف مقدم بسته شده باشند دخول در اطاقهای مؤخر بکلی غیر مقدور است

اطاق تحریر حسین آقا از طرف مغرب متصل بهمین منزلی است که عبدالعلی خان را اکنون در آنجا پذیرفته و نظر باینکه او احساس کرده است کسی در پشت در بمصاحبه آنان گوش خواهد داد محض اخفای صحبت و مذاکرات لازمه بادوست عزیزش که میداند خیلی مهم است به اطاق دیگر با محل خلوتی محول کرده بالجمله همینکه داخل اطاق دیگر شدند حسین آقا امر کرد محمود تمام درب های اطاق های مشرقی را از پشت به بندد و خود محمود هم در بیرون نزدیک راه پله بماند چنانکه کسی بطرف بالا بیاید فوراً آمده آنان را خبر دهد همینکه این دستور العمل با تمام رسید حسین آقا با خاطری آسوده که ابداً ممکن نیست کسی از مذاکرات آنها آگاه شده و استراق سمع نماید يك صندلی را نزدیک آورده و بهلوی عبدالعلی خان قرار گرفت و حسین آقا از این جا داخل مصاحبه شد.

- عزیزم به بخشید اگر جنابعالی را منع از صحبت کردم و تمام

مصاحبه خود را به بعد از شام محول کرده و نشستگاه خودمان را به این اطاق تغییر دادم و تمام دربهایی اطاق بیرونی را از پشت بستم متعجب نشوید برای اینست بتازکی احساس میکنم که در منزل من جاسوسی در کار است .
— عبدالعلی خان بانهایت تعجب - جاسوس ، جاسوس یعنی چه ؟

— مشتبه نشوید مقصودم از جاسوس يك مفتش رسمی و سری نیست بلکه پدر و مادر خود را میگویم که غالباً بالخصوص در ایام اخیر که اغلب حالم مغشوش است در پشت درب ایستاده و مکالمات مرا با دیگران گوش میدهند .

— آه این که يك کار خیلی بد و وقیحی است از این حرکت چه مقصودی دارند .

— چه عرض کنم نمیدانم باری از اصل موضوع دور افتادم خواهش میکنم از حالات خودتان برای من تعریف کنید آیا کسانی ندارید و این یکی دوروزه چرا ترك ملاقات کرده باینجا تشریف نیاوردید بعلاوه در صورتیکه قصد مسافرت داشتید بچه علت بنده را مطلع فرمودید .

— خیلی معذرت میخواهم مسافرت بنده دارای اهمیت مخصوصی نبوده و اتفاقاً اینطور پیش آمد مخصوصاً آقای کارگذار هم بی اطلاع بود و ایشانرا از بین راه بوسیله يك کارت از مسافرت خود مستحضر ساختم آیا شما این طرز مسافرت را دوست نمیدارید ؟

— نه من نمی پسندم که دوستان از حال یکدیگر بی خبر باشند زیرا در مسافرت ممکن است هزاران اتفاقات سوء رخ دهد و چون دوستان

شما از نقطه توقفتان بی خبرند نتوانند وظایف خود را نسبت به جنابعالی
ادا نمایند - از اینهم بگذریم راستی رنگ و روی شما تغییری کرده مگر
خدا نا کرده کسالتی دارید ؟

- علت تغییر چهره بنده فقط بواسطه تب شدیدی بود که دیشب
عارضه شد و امروز بحمدالله حال خیلی خوش و خرم است .

- آیا مسافرت دوروزه شما به بندر پهلوئی يك مطلب مهمی بوده
که باید مخفی مانده و من از آگاهی برآن ممنوع باشم ؟

- دوست عزیزم میدانی با آنها اطمینانی که بمراثب صفای باطن
سرکار کرده ام هیچ چیز حتی اسرار شخصی خود را هم از شما مخفی نمیدارم
لیکن اجازه بدهید شرح آن را برای وقت دیگر محول بداریم و موقع مخصوصی
را برای آن معین کنیم الان کار لازمتری با سرکار دارم

حسین آقا ملتفت شد که این کار همان مذاکره وصلت است خود
را حاضر برای شنیدن و جواب دادن نموده گفت بفرمائید .

- عبدالعلی خان - خوب آقای عزیزم شما مرا ملامت میکنید
که چرا دوروز قبل از مسافرت ناگهانی خود جنابعالی را بی اطلاع
گذاشتم آیا من حق ندارم کله کنم که سرکار در مسئله امرخیر و عروسی خودتان
که بزرگترین آمال قبیله من است بهیچوجه خبر نداده اید .

- حسین آقا بانهایت اکراه و خون سردی - عروسی ؟ امرخیر ؟
ابداً چنین قضیه واقع نشده و من بکلی بیخبرم .

- این يك که پرسش خوبی بود چه شد که در نظر جنابعالی مکروه

آمد . فرمایشات جنابعالی مکروه نیست

— لیکن پیش آمد طور است که نمی خواهم این مذاکرات را بشنوم
زیرا سعادت و زنده کافی آتیه مرا همین قضیه که خداوند بمانش تبدیل
نماید تهدید میکند .

— خیلی به بخشید که مزاحم و مصدع سرکار شدم

— خیر خیر من مخصوصاً میل داشتم جنابعالی را زیارت کرده و
عقدۀ دل خود را بگشایم و از کارهای والدین و اقدامات آنان شگوه و
شکایت نمایم .

— راستی میدانید که من قریب یکساعت در خدمت حاجی آقا
بودم و ایشان چقدر از بنده بطور شایسته پذیرائی نمودند این بشارت
را هم در همانجا شنیدم ؟

— بلی محمود خبر آورد که جنابعالی نزد حاجی تشریف دارید آیا
برای چه کاری نزد حاجی رفته بودید جمع ضدین میگویند محال است اما
خلاف این قاعده علمی ثابت شد (این کلمات را حسین آقا در تلو یک تبسم
مختصری ادا کرد .)

— اگر چه این ملاقات ناگهانی بود و ابداً مقدمه و سابقه نداشت
معهدنا چون مذاکرات را جمع بجنابعالی بود خصوصاً مسئله مبارک و صلتی
که در نظر است از این حسن تصادف خود خیلی خوشوقتم پس اجازه
بدهید از همین الان بهترین تبریکات خود را تقدیم دارم .
گرچه مذاکراتی در اطراف مسئله و صلت جریان داشته و گوشزد

بنده شده لیکن روح و قلبم بکلی بی اطلاع است و مانند نشنیده انگاشته‌ام زیرا نفرت قلبی من بطوری است که مایل نیستم این نیت را در ضمیر خود پرورانیده و قوت بدهم.

— من تصور میکردم که سرکار را در این قضیه خیلی راضی و خوشنود خواهم یافت عجب است که از ابتدا اظهار اکراه و نفرت می فرمائید.

— این بیشتر مایه تعجب است که جنابعالی يك چنین تصویری در باره بنده فرمودید مگر از رضایت بنده حاجی آقا چیزی بشما عرض کرده.
— خیر ولی ایشان ابداً تصریح نکردند که ممکن است سرکار تا این حد نا راضی باشید فقط تعلل و تسامح جنابعالی را خاطر نشان بنده فرمودند.

— تعلل و تسامح؟ قصاص قبل از جنایت؟ اول خوب بود که موجبات استرضای مرا فراهم میکردند آنوقت از تعلل و مسامحه بنده شکوه مینمودند خیر این جمله اخیر نقل قول جنابعالی از حاجی آقا ابداً واقعیت نداشته

— خوب یا آنکه شنیدم طرف جنابعالی يك دختر مطبوع و بعلاوه از هر حیث تمول و ثروت و فامیلی هم یکی از خانوادہ های نمره اول رشت است مع هذا علت امتناع جنابعالی چیست.

— خوش بختی من در اینست با کسی طرف مصاحبه هستم که از وضعیات زناشویی امروزه دنیا آگاه است برای من اشکالی ندارد که دلایل

خود را با موجبات امتناع خود اظهار کرده و جنابعالی را وادار بتصدیق آن بنمایم مع هذا از سرکار میپرسم آیا در يك وصلت فقط ثروت و تمول نقدی شرط است آیا هیچگونه نظریات دیگری مدخلیت ندارد یا هیچگونه صلاحیت و مراتب دیگری نباید رعایت شود ؟

— خوب میخواهید بفهمائید که طرف بر طبق میل و انتظارات سرکار نیست .

— بله جان کلام در همین جااست که بهیچ زبانی نمیتوانم این عبارت ساده را به مغز پدر و مادر خود فرو کنم .

— میدانید باشدت علاقه که بجنابعالی دارم خوشوقتی خود را در خوش بختی میدانم مع هذا جنابعالی باید تصدیق کنید که با وضعیات فعلی یعنی عدم رواج بازار معارف خاصه در طرز تربیت دوشیزکان — دختران عالمه فاضله در این کشور بزخلاف تمام دنیا دیده میشوند تا بهمسری خود اختیار و شريك زندگانی خود نمائی این مطلب بدیهی است که ایران مردمانش قرنهای از قافله تمدن دورند تا پی بمنافع تحصیل دوشیزکان که مادران رجال آینده ایرانند برده و بمعنای حقیقی و فرمایش حضرت عقل کل (طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة) آگاهی حاصل کنند

— فرمایشات جنابعالی را تصدیق دارم و خود علاوه میکنم که بنا بمقتضیات امروزه مملکت تعلیم نسوان آنطوریکه باید و شاید در ایران رواج نیافته لیکن آیا جنابعالی راضی میشوید که بنده در اجبار و عدم اختیار قرار گرفته بهمسری کسی رضایت دهم که زندگانی و عمر آتیه مرا

بسیاه بختی لطمه دار سازد آیا جنابعالی این اصول و رویه را می پسندید که من قلب و روح را تسلیم کسی کنم که از عادات و اخلاق او بهیچ وجه خبر ندارم ؟ من بچه چیز او دلخوش باشم آیا بصورت — بزشتی سیرت — یا به اصالت و نجات ؟ پس جواب بگوئید

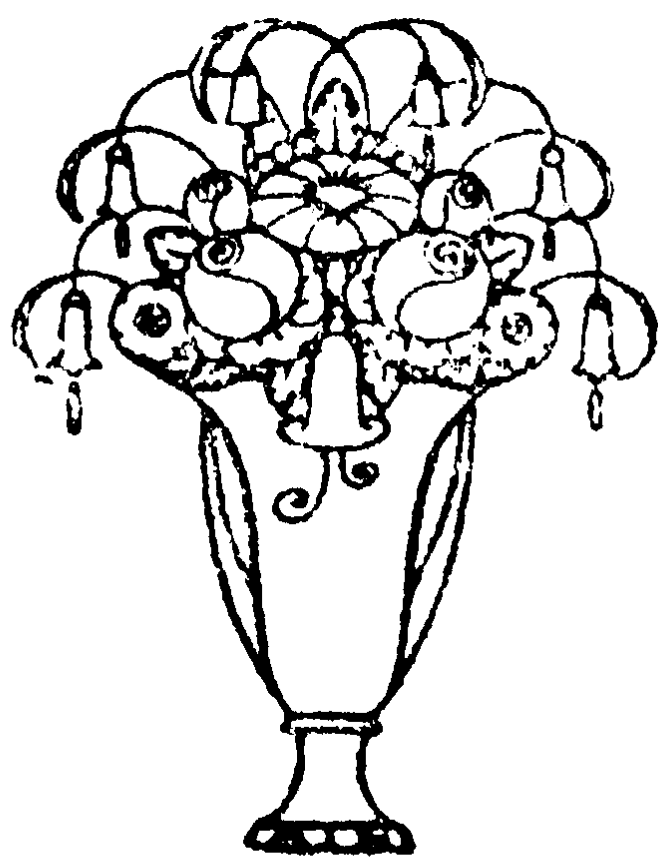
— خیر عقاید و افکار من تا این حد قدیمی نیست من هم در این قضیه مهم اساسی که موجب تشکیل خانواده و فامیل ها خواهد بود با پیشنهاد جنابعالی موافقم و حقیقتاً ثروت و تمول طرف را شرط صلاحیت وصلت نمیدانم مع هذا برضایت پدر و مادر و رعایت اوامر و نظریات آنها يك اعتقاد راسخ و زلزل ناپذیری دارم آیا این امتناع و مقاومت جنابعالی موجب دل شکستگی این پدر و مادر پیر و علیلتان نیست پس بعقیده بنده بهتر اینست که هم دل آنها را بدست آورده و هم بر طبق میل خود اقدام کرده باشی

— این دوکار در يك حال محال است خوب است توضیح بدهید.

— خیر محال نیست باین معنی که ممکن است از خیال وصلت از این فامیل که چندان مایل نیستید یا بقول خودتان نفرت دارید صرف نظر کرده و يك محل دیگری که نسبتاً بهتر است شما هم در انتخاب آن دخالت داشته باشید و از طرفی هم کفو و هم تراز و با خانواده باشید که حاجی آقای شما خیال وصلت در آنجا دارد — بنا بر این هم موجب دلتنگی و عدم رضایت پدر و مادران فراهم نشده و هم شما از موصلت با يك فامیل غیر متجانسی خلاص شده اید

— افسوس میخورم که این فکر جدید جنابعالی در مقابل اصرار ابرام پدر و مادر پیر من ذره اثر و اندکی تأثیر نخواهد بخشید زیرا در مقام اضطرار بالاخره خودم این پیشنهاد را نموده ام لیکن متأسفانه آنها قبول نکرده و گفته اند که قطعاً باید همین وصلت انجام یابد در این صورت آیا من بدبخت نیستم؟

— عبدالعلی خان یکباره از عهد خود که نسبت بحاجی نموده بود منصرف شده یافراموش نموده و تمام احساسات خود را به مساعدت حسین آقا معطوف داشته و مصمم شد که حسین آقا را از این وصلت ناهنجار خلاص و راحت نماید لهذا گفت اگر واقعاً این پیشنهاد را هم ابوین شما رد کرده باشند من کاملاً با جنابعالی هم عقیده بلکه در استخلاص شما مساعدت تامه خواهم کرد



فصل دهم

امید - آرزو

حسین آقا از اینکه موفق شده که عبدالعلی خان را با خود هم عقیده نماید و در این تنگنای موقع که ابواب نجات از هر طرف برایش مسدود است يك چنین دوست صمیمی شریک اندوه و المش گردید و برق امید از چشمانش جستن کرده و شعاع شرف و خوشحالی نمودار شد اما نتوانست بفهمد این مساعدتی که رفیق عزیزش وعده داده از چه راه است آیا مساعدت فکری و علمی است یا عملی بنا بر این با کمال سادگی پرسید:

- عزیزم من نمیتوانم مسرت بی پایان قلبی خود را از هم خیالی جناب عالی مستور دارم و در ضمن عرض امتنان و تشکر لفظی از سرکار استفسار کنم طریق این مساعدتی را که بمن وعده فرموده اید بیان کنید دوست عزیزم متأسفانه سرکار تا اندازه کم حوصله هستید - من قول قطعی ندادم که این وصلت را بهم بزنم بلکه مذاکرات من در نزد پدر پیرمرد شما این بود که رضایت شما را تحصیل نمایم مع هذا چون نظریات من با احساسات آنها مخالف و با فرمایشات سرکار مطابق است گفتم در صورتیکه شق اخیر پیشنهاد شما را رد کرده باشند من مساعدت خواهم کرد که این وصلت انجام پذیر نگردد طریق استخلاص و نجات شما در این موقع ترتیبی است که نمیتوانم عجالاً اظهار کنم همینقدر بشما قول میدهم که خود را مستظهر بمن کرده و بیاری خدای متعال کوشش خواهم

کرد که سعادت آتیه شما قرین بدبختی و مذلت نگردد

— حسین آقا عرض تشکر و امتنان نموده و علاوه کرد . پس اقدامات جنابعالی هرچه زودتر بهتر است و از قرار اطلاعی که بمن داده اند اعم از رضایت یا مخالفت من این وصلت ناپس فردا انجام خواهد یافت پس هر قدر در استخلاص و نجات بنده بآن طریقی که خودتان میدانید کوشش کنید باز هم دیر است .

— اولاً ما چهل و هشت ساعت تمام وقت داریم که تدبیر صحیحی در عدم انجام وصلت اتخاذ کنیم بعلاوه تا زمانیکه نتیجه قطعی این مذاکره را بحاجی آقا ابوی شما اظهار نکنم ابداً مشغول کاری نخواهند شد لیکن محض جلوگیری از يك رسم غیر مشروعی که در این مملکت معمول است تدبیری بمخاطرم رسیده و الساعه بشما میگویم که اقدام کنید و احتیاط کار را داشته باشید

— حسین آقا — با کمال بی صبری — بفرمائید چیست ؟ من که از غصه خفه شدم آه خدایا آیا نجات برای من ممکن است

— آن رسم بی قاعده و پوچ اینست که پدر و مادر بدون رضایت داماد و عروس عروسی کرده فقط رضایت خودشان را در صحت جریان عقد و نکاح کافی میدانند

چه بسا مشاهده کرده ایم که عروس را چند نفر زنهای همسایه یا کسان او با کمال قهر و شدت مجبور کرده اند که رضایت دهد در حالتیکه از گوشه دیدگان عروس قطرات اشک مانند باران سرازیر بوده آن بدبخت ناچار شده است که عدم

رضایت یا اکراه خود را در میان همان قطرات اشك مخفی کرده و از زیر چادر خویش در جواب استفهام و سؤال عاقد بر کلمه «بله» قناعت نماید چه بسیار مطلع شده‌ام پدر داماد يك دختری را بر طبق سلیقه خود برای فرزند خویش عقد کرده در صورتیکه طرف‌ا‌بدا اطلاع و بلکه رضایت نداشته محض جلوگیری از این قاعده غیر مشروع که مبادا بدون اطلاع شما این وقایع ناپسند رخ دهد راه حلی پیدا کرده و هم اکنون بشما میگویم که با نهایت دقت کوش داده و عمل کنید.

- حسین آقا خود را جمع کرده و تمام هوش خود را در حرکات لب عبدالعلی خان قرار داده هر يك کلمه از این کلمات تأثیرات مخصوصی در او ایجاد می‌کرد و تصور می‌نمود که عبدالعلی ملك رحمتی است که از جانب خداوند برای نجات او نازل شده.

- عبدالعلی خان - آیا کاغذ کتابت موجود دارید

- حسین آقا جوابی نداده و با طاق دیگر رفته چند دسته کاغذ و پاکت با قلم و مرکب حاضر نمود.

- عبدالعلی خان يك صفحه کاغذ را برداشته و شروع به تحریر کرد پس از خاتمه او را نزد حسین آقا گذاشته و گفت لازم است تا صبح فردا سی‌ورق از این متحد‌المال‌ها حاضر شده و در پاکت گذاشته شود آنهم بدون آنکه کسی بفهمد. تا فردا من اوضاع کار را مشاهده کرده در صورت لزوم مورد استعمال آنها خواهد رسید.

- حسین آقا با کمال تعجب ورقه را برداشته و شرح ذیل را دید که در آن نگاشته شده:

« حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالاسلام آقای »
 « نظر باطلاعات حاصله چون جناب مستطاب قبله کاهی آقای حاجی محمد »
 « مهدی تاجر ابوی در صد تهیه و انجام و صلتی بنام این بنده می باشند »
 « لهذا لازم دانست قبلاً عدم رضایت خود را خاطر نشان نموده و ذات »
 « عالی را مستحضر بدارد که اساساً نظر به علل خصوصی امر تزویج برای »
 « این بنده غیر مناسب و هر گونه مغلطه و اشتباه کاری در جلب رضایت »
 « بنده بشود مجهول و از درجه اعتبار ساقط است بنا بر این بنام »
 « قانون مطهر شریعت لازم است خاطر عالی آگاه باشد که بدون رضایت »
 « شفاهی بنده اجرای صیغه هر گونه عقد و نکاح بنام تزویج فدوی »
 « مشروع نبوده و هر قسم طوطئه در اجرای صیغه بشود از حدود »
 « قانون شرعیه خارج و حضرت مستطاب عالی عندالله و عندالرسول معاقب »
 « و مؤاخذ خواهد بود امضاء حسین پسر حاجی محمد مهدی »

— از خواندن این لایحه حسین آقا غرق دریای حیرت شده و از
 صمیم قلب بهوش و قریحه و مال اندیشی دوست عزیزش آفرین ها گفت
 و قول قطعی داد که تا صبح سی مکتوب مطابق همان مینوت حاضر کند
 چون عبدالعلی خان دیگر کاری نداشت و از شب قریب ۶ ساعت و نیم
 میگذشت با حسین آقا وداع کرده و روانه منزل خود شد حسین آقا
 نیز بفاصله دو ساعت سی ورق مکتوب مزبور را برای سی نفر از علماء و
 مجتهدین شهر حاضر نموده و سه ساعت بعد از نصف شب بخواب رفت يك
 خواب آرام و خالی از هر گونه خیال که در این شبهای اخیر برایش
 میسر نشده بود نمود

فصل یازدهم

یأس مفرط

شب با کمال سکوت و آرامی گذشت همانطور که حسین آقا در بستر راحت خفته بود برخلاف آن حاجی آقای فلکزده که با خیالات پریشان و قلبی مملو از یأس و امید بنحواب رفته بود خوابهای موحش و پریشان دیده بنظرش چنان میآمد که حسین آقا را می بیند در دریا با کشتی مسافرت میکند هر لحظه از بستر جستن کرده بعد از ذکر چند لا اله الا الله و خواندن يك دو قل هو الله و قل اعوذ بنحواب میرفت آنشب یکی از لیالی بد و ناگواری بود که حاجی آقا بصبح رسانید بمحض طلوع صبح و روشنی از بستر برخواسته و عیالش را نیز صدا کرده به تهیه لقمة الصبح اشارت نمود بعد از صرف آن بنخیال و عده عبدالعلی خان افتاده و در زیر لب میگفت ساعت نه صبح یعنی چه؟ این چه حسابی است که او کرده - البته اشتباه نموده است. ساعت نه یعنی نه ساعت از صبح گذشته. پسر این را هم نفهمیده وقتی که میخواهد این عبارت و حساب ساده را تفسیر کند میگوید ساعت نه صبح یعنی سه ساعت بظهر مانده - آری اینها با این معلومات ناقص آنوقت لاف فضل زده و ادعای دانش هم میکنند در صورتیکه حساب ساعت را هم بلد نیستند!

خوب حالا من چه کار دارم بعقیده او بگذار اینطور باشد - الان که قریب شش ساعت بظهر داریم آقایان فکلی ها هم همه در خوابند. آنها

راستی اینکه نتوانست زود تر مرا ملاقات کند برای این بود که قبل از سه ساعت بظهر مانده نمیتواند از خواب بیدار شود بدتر از همه وقتی هم از خواب بر میخیزند اولاً باید بقدر یکربع زیر لحاف این پهلو آن پهلو غلطیده و دهندره بکشند و بعد در صورتیکه اولین فریضه آنها نماز است بخواندن کتب متفرقه مشغول میشوند آنوقت به تمام قد از جا برخوابسته نیمساعت هم طول دارد تا سروروی خود را باصابون بشویند مدتی هم وقت میخوابد تا لقمة الصبح تناول نمایند امان از وقتی که از این ترتیبات فارغ شده مانند زنهار به برك و زینت خودشان در برابر آینه میپردازند (این رسومات را حاجی از حسین آقاده بود و بهمین جهت بود که پسرش مجبور شد که منزل خود را بعمارت اندرونی انتقال دهد) که حوصله انسان سر میرود بلکه بهین جهت است که صبح آنها موقع ظهر است در واقع دقت کنیم این اطفال امروزه که بقول خودشان متمدن هستند نصف اوقات روز خود را باید صرف همان برك و توالت نمایند بعد سر را مانند زنان شانه کرده نصف مو را از طرف راست و نصفی دیگر را از طرف چپ مرتب نموده بدون شك نیمساعت طول میکشد تا لباس پوشیده آنوقت قلاده بسته و پارچه بند آن را (کراوات) مطابق سلیقه خود در مقابل آینه درست کنند آنوقت بروغن و عطریات مشغول شده کثافت باطنی خود را بظاهر خوشبو نمایند مدتی هم استعمال این فقرات طول میکشد در حقیقت بنگری گویا يك عروسی را برك و آئین میکنند تف بر این وضع زندگانی اینها که خیر و برکت و رحمت الهی برای خاطر همین فکلیها از ما سلب

شده است (اینها مذاکراتی بود که حاجی در زیر لب برای خود زمزمه داشت همینکه باینجا رسید يك خمیازه طولانی کشید و بزمزمه خود خاتمه داد. دست در بغل کرده ساعت خود را ملاحظه نمود که هنوز پنج ساعت و نیم بظهر و دو ساعت و نیم بموقع ملاقات عبدالعلی خان باقی است بنا براین سر و وضع لباس خود را منظم کرده عمامه بسر گذاشته و شال را بر کمر بسته عبا را بردوش افکنده بعزم حجره از خانه بیرون آمد اما در بین راه خیالی بمخاطرش رسید که بدکان قنادی رفته و از شیرینی هائی که سفارش کرده استفسار کند بنا براین راه خود را کج کرده در طول راه سیصد قدمی بدکان مخصوص قنادی رسید قناد مشار الیه حاجی را با سیهای گشاده پذیرفته و در جواب اظهار کرد که شیرینی های سفارشی لذیذ و مطبوعی که دستور داده بودید دوز و دیگر کاملاً حاضر خواهد شد مقداری نمونه نیز از حلویات ساخته نشان داده که حاجی بعد از ذائقه آنها خیلی تعریف و تمجید نموده و وعده کرد که زحمات قناد را تلافی کند پس از آن از سکوی دکان برخوایسته و بطرف حجره خود روانه گردید در دارالتجاره خود ملاحظه کرد که دفتر دار و شاگرد حجره همه حاضر خدمت هستند بنا بر این با فراغت خاطر در روی تشك چه خود جلوس نمود و منتظر عبدالعلی خان بود که دو ساعت بعد در طول بازار نمودار شد این جوان زیبا و بدیع که یکسال از حسین آقا کوچکتر و داخل در مرحله بیست و دومین سال عمر خویش گردیده بایک متانت و وقاری که مناسب و برازنده اندام او بود در راه میآمد وضع لباس منظم و مرتبش بر شکوه

و زیبائی خدا دادی او میافزود موی مشکین و طرز نگاه دلنشینش حسن و جمال او را جلوه میداد قطع نظر از همه اینها با این که هنوز چندی نیست وارد شده معهداً حسن اخلاق و معاشرت او عده کثیری از اشخاص مختلفه را مفتون خود ساخته و بهمین مناسبت است که غالب از تجار و کسبه بدو اظهار آشنائی نموده و اکنون که از جلو حجرات آنها عبور مینماید بسیاری بوسیله سرود ست و تسبیحات مخصوص احساسات دوستانه خود را باو نشان میدهند او نیز بنوبه خود هر یک را جواب محبت آمیزی میدهد با این حال که عده کثیری پابست حسن اخلاقش بودند معهداً نظر به نفرتی که حاجی محمد مهدی از کلیه متجددین در خود پنهان کرده بود او را نیز مانند دیگران فرض کرده و اگر حس نمیکرد که احتیاجی باو دارد ابداً حاضر نبود دقیقه از اوقات خود را باو بسر برد لذا علی الاجبار مصمم پذیرائی عبدالعلی خان شد و در خاطر خود تذکر داد که سفارش حاجیه خانم را که از دخول در سایر مباحث علمی و اجتماعی با مشارالیه اکیداً پرهیز و در طرز صحبت کاملاً تمایلات او را رعایت کند.

حاجی بحساب خود تصور کرده بود که عبدالعلی خان بمقصود نائل و موفق شده است بنا براین با کمال اطمینان و بطرز مخصوصی که مراتب شرف و مسرت قلبی او را مینمایاند ورود عبدالعلی خان را پذیرفته و دست وی را گرفته با اصرار بسیاری در طرف راست خود نشانید این طرز معامله با این جوان فکلی واقعاً موجب حیرت منشی و نوکرهای حاجی شده

بودا اگر دیگران هم ملتفت میشدند یقیناً نمی توانستند از اظهار تعجب خود داری نمایند مخصوصاً منشی او خیلی خوش حال بود از اینکه تغییرات ناگهانی در اخلاق حاجی آقا پدیدار شده لیکن او غافل بود از اینکه این طرز پذیرائی دارای اساسی نبوده و موقتی است و حاجی محمد مهدی همان پیر مرد قدیمی بقول متجددین فناءتیک است منتها نظر بانجام پاره مقاصد خصوصی این رویه را عجالتاً مقتضی دیده است - بالجمله بعد از طی مختصر تعارف معموله حاجی نهایت انتظار را داشت که از طرف عبدالعلی خان شروع به اظهار کیفیت و تفصیل ملاقات شده و پایان صحبت خود را با خوشحالی و بشارت حصول رضایت حسین آقا خاتمه دهد چون مکث و تأمل یا خود داری عبدالعلی خان را مشاهده نمود بی انتظارانه پرسید خوب نتیجه آن مسئله چه شد ؟

- خیلی متأسفم که عرض کنم نتیجه منفی است .
 - چگونه و چطور میشود ؟ (این سؤال را بایک بی تا بی مخصوصی ادا کرده در حالتی که رنگ سیمایش هم غفلتاً تغییر کرده در عوض یک چهره بشاش لحظه قبل بتبسمات شیرینی آن را زینت میداد اکنون یک سببیت غریبی در وجهه اش عارض شده) یعنی چه مگر شما بمن قول ندادید که این کار را بر طبق انتظار خودمان خاتمه بدهید ؟ !

- خیر بنده قول قطعی ندادم مخصوصاً در نظر دارم که چند مرتبه از بنده تعهد خواستید و نظر بعدم اطمینان استنکاف نمودم مع هذا باز هم مأیوس صرف نیستم بلکه او را حاضر کرده ام طریقی اختیار کند که هم

میل و رضایت خودش و هم رغبت جنابعالی دخالت تامه داشته باشد

- حاجی آقا - چه ترتیبی است بفرمائید ببینم

- بلی يك محل دیگرى غیر از این نقطه که مطمح نظر جنابعالی

است انتخاب فرمائید چه ضرر دارد؟

- حاجی بعلامت نفی و عدم رضایت سر را تکان داد و گفت: این

پیشنهاد تازه نیست خودش هم تقاضا کرده بودند من قبول نکردم.

- در اینجا بعدالعلی خان ثابت شد که رفیقش دروغ نگفته و

همین مطلب را در خاطر پدرش متذکر شده آنگاه گفت: چرا جنابعالی

این پیشنهاد را رد کردید در صورتیکه ممکن بود بدون اشکال يك وصلت

مناسبی با رضایت هر دو طرف انجام بگیرد

- حاجی با شدت لهجه مخصوصی گفت: شما چه میکوئید سرکار

هنوز بچه و طفلید من در تمام دقایق اینکار مطالعات عمیقه نموده ام آن

کسیکه حسین آقا او را میطلبند و در آن خانواده که او مقصد دارد هرگز

لایق و در خور همسری ما نیستند من باهربقال و آهنگری که نمیتوانم

وصلت کنم مردم برای خودشان احترام و شئونی دارند منتها او نمی

فهمد سرکار چرا باید این اظهار را بفرمائید این حرفها یعنی چه؟

- عبدالعلی خان که منتظر این سختی و بی نزاکتی نبود معارضه

بمثل کرده گفت: عجب است جنابعالی با آنهمه عقل و شعور هنوز

بابست خرافات و تعصبات واهی هستید شئونات یعنی چه، چه میشود اگر

شما بنخواهید دختر یکی از کسبه را برای پسران اختیار کنید در تزویج

رضایت طرفین و ارکان حقیقی که عبارت از زوج و زوجه یا شوهر و عیال باشند شرط است نه پدر و مادرهای آنها آیا شما میخواهید با جهیزیه عروس خودتان تجارت بکنید پس در فکر و نقشه تجارت باشید آن تصوراتی که در نظر جنابعالی جلوه گر شده ابداً در قضایای مواسلت علاقه ندارد.

- حاجی - چون هنوز شمارا نمی شناسم خواهش میکنم سربسرم نگذاشته و مرا بسوء خلق و بی نزاکتی وادار نکنید حالا که خدمتی از دستتان بر نیامد مرا بحال خود واگذارید من از شما توقعی ندارم بگمان من آنکه شما در میان این جوانان فرنگی مآب بیشتر از سایرین چیزی فهم هستید حالا میبینم که همه بشکل یکدیگرید!

- عبدالعلي خان مقتضی دید که رشته سخن را کوتاه و از نقطه نظر مساعدت با حسین آقا پاداش این بی احترامی و بی ادبی حاجی را بطرز قاطع و مؤثری بدهد این بود که جوابی باین جمله نداده برخواسته و خدا حافظ کرد لیکن همینقدر خاطر نشان نمود که در این تجارت سودی ندارید جز ضرر و بدون آنکه منتظر جوابی باشد کالوش خود را بیپا کرده با نهایت دلتنگی از حجره بیرون آمد در حالتی که غرغر حاجی آقا تا چند قدمی بکوشش میرسید ولی نمیتوانست آن کلمات رکیک را تفکیک نموده و تشخیص بدهد - عبدالعلي خان که قبلاً مقدمات کار را حاضر کرده بود با کمال سرعت بطرف منزل حسین آقا روانه شد با نهایت عجله از حیاط بیرونی گذشته و راه عمارت داخلی را پیش گرفته در عرض چند دقیقه بنزد حسین آقا رسید

فصل دوازدهم

ملاقات با نقشه مسافرت

- عبدالعلي خان - تنها چه ميکرديد؟
- هيچ کاري نداشتم جناب عالي چرا دير کرديد
- گرفتار حاجي آقا و استماع فرمايشات ايشان بودم
- نتيجه چه شد و مذاکرات بکجا انجاميد
- مطلب همان است که خود شما شنيده و ديده ايد اصرار غربي دارد که بايد اين وصلت انجام پذير شود - حتي بنده ياره نکات را متذکر شدم متأسفانه جوابهاي سرد و ناملايم شنيدم «ميخواهم عرض کنم که مطالب حاجي آقا خالي از نزاکت و بي احترامی هم نبود ولی من متعرض اين مهملات نشدم
- حسين آقا . با نهايت تعجب - آه حاجي آقا نسبت بجناب عالي هم بي احترامی کرده واقعاً خيلي موجب شرمساری من است اه به بينيد چطور گرفتارم . آيا من حق ندارم او را پدر خویش نخوانم - آيا شما باز هم با من مساعدت نخواهيد کرد؟!
- عزيزم - من ديشب بشما عرض کردم که در نجات و آسايش شما حتي المقدور کوتاهی ندارم و مخصوصاً امروز آمده ام که شروع به عمليات کنم تا اقدامات حاجي آقا در اين «وصلت اجباری» خشن و بينتيجه بماند - آيا شما مراسلات را حاضر کرديد؟

— بَلَه مي ورق موجود است.

— بسيار خوب لازم است يك يك را با درس علماء و مجتهدين

شهر بنويسيد

— فوراً دوات و قلم برداشته و اسامي مجتهدين و عاقدين را در

محل مخصوصی که برای ذکر اسم در مراسله خالی بود قيد کرد

— در پاکت گذاشته سر آنها را بچسپانيد.

— اين کارها عموماً در يك ساعت پايان آمد.

— حالا بچه وسيله بايد اين مكاتيب را توزيع کرد که خیلی

اشكال دارد.

— خير ابدأ زحمت ندارد من خود برده در صندوق پست ميفکتم

وقت عصر تمام اين مراسلات بصاحبانش ميرسد.

— آفرين بر هوش و قريحه جنابعالی. ليکن ميدانيد اين اقدامات

موقتي است و اساسي نيست تکليف قطعی بنده چيست و چگونه بايد در رد

و اختيار آزاد باشم.

— من در اطراف استخلاص و آزادی شما مطالعات لازمه بعمل

آورده ام و هرکاري را در موقعش اجرا خواهم کرد همينقدر بدانيد که

گرفتار نخواهيد شد.

خودتان ميدانيد، ليکن من قبلاً نميدانم. باچه زبان و بياني ميتوانم

تشکرات بي پايان خود را از اين اقدامات دوستانه و نوع پرستانه جنابعالی

تقديم کنم چه می بينم و پيش بيني ميکنم که جنابعالی در اين خصوص دچار

زحمت و مشقت نخواهید شد و ناچارید برای خاطر بنده طرفیت و مقاومت
کنید در این صورت من اگر هزار خدمت بکنم گناه کارم - نلافی این
زحمات عجلتاً برای من میسر نیست امیدوارم خداوند بشما پاداش
نیکو دهد.

— خیر من ابداً حقی بر شما ندارم این خدمتی که مینمایم فقط از نقطه
نظر دوستی نوعی است من وظیفه وجدانی و دوستی خود را در حق شما
ادا میکنم و منتظر کمترین مزد و پاداش مادی و معنوی هم نیستم تکلیف
من این است در این موقع مهم از مساعدت و کمک با جناب عالی خود ادری
نکنم این را بدانید که من هر گونه مخاطراتی را در راه آسایش سرکار بر خود
سهل و ناچیز میشمارم در هر حال موقع برای این گونه مذاکرات مقتضی
نیست باید مشغول کار شد.

— بسیار خوب من خود را تسلیم ازاده شما نموده ام چه میفرمائید
حاضرم اطاعت کنم.

— آیا هیچ میل مسافرت دارید. مثلاً يك مسافرت بعید که شاید
خودتان هم بدانید چند ماه طول خواهد کشید؟

— در این موقع البته مایل و راغبم آیا خط سیر و مقصود ما
معلوم نیست؟

— این مسئله را بعد ها بشما خواهم گفت که بکجا خواهیم رفت
لیکن بمن بگوئید آیا کسی را با چیزی را در این شهر آنقدر دوست میدارید
با علاقه مند هستید که مفارقت شما از آن موجب تأثر و دلتنگی شما را

فراهم نماید

- خیر خودتان میدانید که من در اینجا بهیچ چیز علاقه و

الفت و محبتی ندارم

- آیا مفارقت پدر و مادرتان در شما تأثیری ندارد؟

- ابدا هرگز فقط میل دارم آنها بسلامت باشند.

- پس امروز مسافرت خواهیم کرد

- با کمال تعجب - همین امروز؟ وه این خیلی تعجب آوراست.

- خیر ابدا تعجبی ندارد اگر شما مصمم شوید و بی میل نباشید

همین امروز طرف عصر بدون اطلاع بیرون خواهیم رفت.

- پس اجازه دهید يك دفعه تجدید کنم بکدام طرف و از چه راه

- من قبلاً فکر کرده بودم که شما را بطهران ببرم اکنون می بینیم

که سوء تصادفی ممکن است در عرض راه پیش آید. با وسایل حمل و نقل

ایران هنوز مابقزوبن نرسیده دستگیری می شویم و تحت الحفظ مارا برشت

عودت می دهند لیکن حالیه من از این خیال منصرف شده قصد دارم که

امشب با تزلّی برویم که فردا صبح توسط کشتی پست بباد کوبه عزیمت

نمائیم از آنجا هم به تفلیس و شاید بالاتر آیا می پسندید

- عرض کردم من مطیع حرف شما هستم

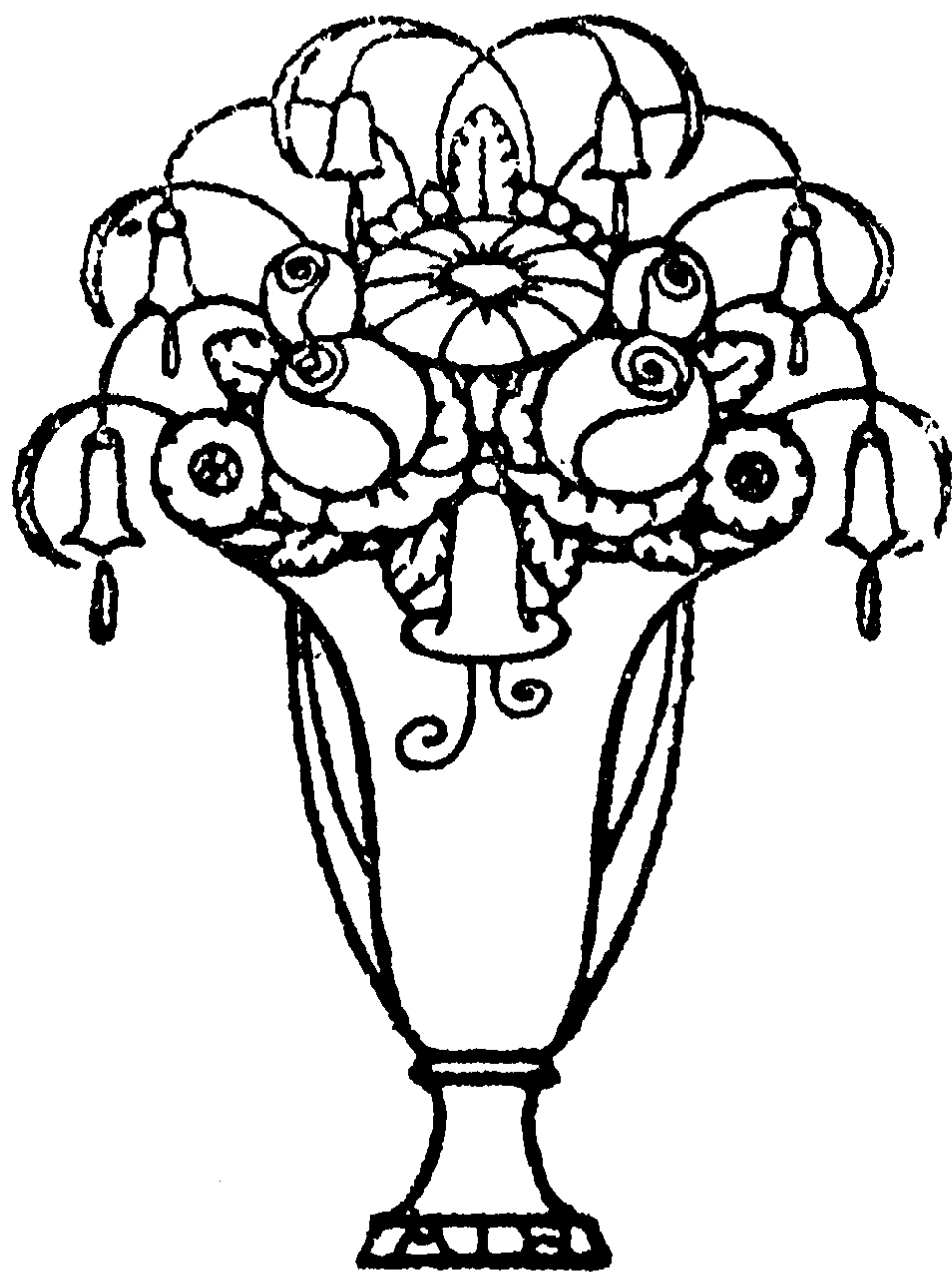
- پس دیگر صحبتی نداریم مگر آنکه شما در جامه دان سفری خود

پاره لوازم و لباس های خودتان را حاضر کرده واقعاً در تهیه مسافرت

باشید من هم بیرون رفته و وسایل خارجی را از قبیل تهیه تذکره و فایتون

و غیره فراهم کرده حرکت نهائیم ولی لازم است که این گفتگو بکلی مستور بماند و ابداً کسی ملتفت نشود — شما در منزل خواهید بود تا من دو ساعت بعد از ظهر مراجعت نموده و سرکار و ملاقات نهائیم شما بقدری باید در مخفی داشتن ترتیب مسافرت احتیاط کنید که اگر هم کسی باطاق شما وارد شد از دلتنگی و آشفته گی اسباب سوء ظنی در حق شما حاصل ننماید خوب ملتفت میشوید که چه عرض میکنم ؟

— آری این کارها را با بهترین طرزی انجام خواهم داد . بعد از این عبدالعلی خان خدا حافظ گفته بیرون آمد در وجنات و سیمای این اجوان ابداً آثار اضطراب و تشویش که موجب بدگمانی باشد معلوم نبود ما عبدالعلی خان را میگذاریم که به تهیه موجبات خارجی مسافرت پرداخته و طرف عصر او را در منزل حسین آقا ملاقات خواهیم کرد اکنون حاجی آقا را تعقیب میکنیم که فوق العاده اوقانش تلخ شده و بخانه مراجعت میکند



فصل سیزدهم

دلتنگی - و تهیه پذیرائی

حاجی بمحض ورود بمنزل عیال خود را طلبیده و بدون مقدمه باو گفت ورق برگشته و کاربکلی تغییر شکل پیدا کرده .

- چطور؟ این حرف مبهم است

- دیگر « چطور » همینکه گفتم . این کسی را توبقول خودت

جهة اصلاح انتخاب کرده بودی افساد کرده باحسین آقا همدست شده امروز که قرار بود نتیجه صحیح بیاورد خبریأس آورده است و توبیجهة مرا امیدوار کرده بودی .

- تفصیلش چیست

- حاجی با نهایت اکر اه تفصیل گفتگوی عبدالعلی خان را با

خودش در حجره و اینکه بالاخره نسبت باو بی نزاکتی کرده بود يك يك بیان نمود .

- حاجیه - من نمیفهمم شما چرا گاهی این طور بد اخلاق میشوید

شما بشخص واسطه آنهم باین جوان فکلی چرا تغیر کرده اید باو چه مربوط است چرا بیجهة برای خودتان دشمن میتراشید؟

- حاجی - ضعیفه توجه میگوئی چیزی که نمیفهمی سهل است

آنوقت اعتراض و ایراد بحركات من هم داری من میگویم اگر دیشب حسین آقا مثلاً بقدر يك مثقال ناراضی بوده الان زیاده از يك خروار

تمرد دارد. برای اینکه دیشب همین پسر همرچه خواسته باو القاء کرده
- من ابداً این فرمایش را قبول نمیکنم - چرا از خیریت پسر جوان مرگ
شده خودتان سخن نمیگوئید که دیگران را مسؤل قرار میدهید
- (حاجی با کمال شدت) تو چرا امروز طرفدار این پسرۀ احمق
شده بتوجه که با او همراهی میکنی و حفظ الغیب او را منظور میداری !
- من طرفدار عبدالعلی خان نیستم ولی میبینم که شما بی التفاتانه
سخن میگوئید (گنه کرد در بلخ / آهنگری به ششتر زدند گردن مسگری
این نظیر همان قضیه است با این حال عقیده من اینست که ابداً محتاج
بواسطه و وسیله نیستم فردا یا پس فردا شما از طرف حسین و پدر
(مهر آمیز) از طرف او صیغه عقد را نزد یکی از حکام شرع جاری
میکنید رضایت یا عدم رضایت این پسر به کلی مخفی میشود بعد از وقوع عقد
امتناع و داد و بی داد حسین بی ثمر است . چرایی جهت این و آن را می بینید
- بله من همین سلیقه را داشته و دارم امشب باید پدر عروس را دعوت
کنم همینطور مذاکره بشود که همان ساعتی که حلویات بخانه عروس حمل
میشود همان لحظه عقد و نکاح هم واقع شده باشد .
- اگر شما این طور با پدر عروس مذاکره کنید آیا او نخواهد
فهمید که پسر ت راضی نیست و این « وصلت اجباری » است ؟
- اه تو که خیلی حرف میزنی من هم کم حوصله آخر بی عقل
من زمینه صحبت را طوری بنا میکنم که او با اجداد طاهرینش هم از این
موضوع چیزی نفهمند !

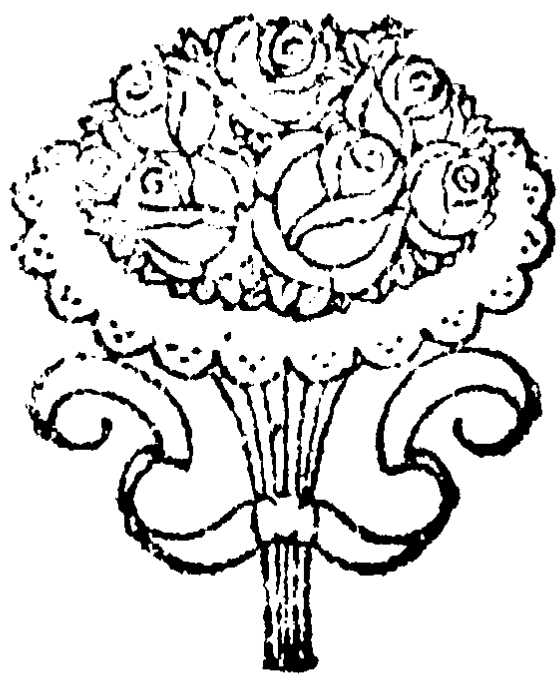
— حاجیه خانم این مطلب در نزد خودمان مخفی و مستور باشد
حاجی بی خبر از مراسلات مخصوصه بود که کارها را بکلی تغییر
خواهد داد و همین امید باقی بود که فردا بدون رضایت حسین آقا این
قضیه صورت انجام خواهد گرفت

حاجی نهار طلبیده بعد از نهار سفارش تهیه شام شب برای چند
نفر مهمان داده خود بطرف حجره روانه شد در این چند روزه که مشغول
این کار بود حواس تجارت بکلی از سرش رفته و ابداً دست بخرید و فروش
نمیزد همان لحظه که حاجی به حجره رسید تلفون خبر داد مقدار مهمی قند
و شکر از بادکوبه وارد و بقیمت نازلی میتواند خرید یا بخود یا بتوسط
دیگری حواله بدهند اکتیاع شود

حاجی آقا را مذاکره بیع قند و شکر تا غروب مشغول خواهد
داشت خوب است به تعقیب عبدالعلی خان بپردازیم — مشارالیه وقتی که
از منزل حسین آقا بیرون آمد مستقیماً به تلفونخانه رفته تحقیقات صحیحه
از ساعت حرکت کشتی و سایر اطلاعات لازم بعمل آورده و همینکه
دانست غروب آنروز کشتی از انزلی مراجعت خواهد نمود دقیقه تأخیر
را جایز ندانسته فوراً به اداره تذکره رفته دو ورق تذکره بنام خود و
(حسین آقا) تحویل کرده بمنزل خود مراجعت نمود. بنوکر خود امر کرد
که لباس و سایر ملزومات سفر او را حاضر کنند آنوقت يك قطعه کارت
ویزیت از بغل در آورده شرح ذیل را بروی آن نگاشت

« عزیزم کارها مرتب و منظم است چمدان و سایر لوازمات خودتان را »

« به حامل این ورقه بدهید بمنزل من بیاورد خودتان بخانه اطلاع دهید »
« که امشب مهمان هستید فردا صبح زود مراجعت خواهم کرد بعد »
« از فرستادن اسباب سفر که باید خیلی مختصر باشد بفاصله نیمساعت »
« خودتان در اداره کار گذاری تشریف بیاورید من و فایتون منتظر »
« هستیم دقت کنید که از مسافرت شما کسی مطلع نشود آمدن خود من »
« موجب سوء ظن بود باین جهة شرفیاب نشدم امضاء صاحب کارت »
این کارت ویزیت بفاصله چند دقیقه بحسین آقا که کمال انتظار را از دوست
محبوب خود داشت رسید



فصل چهاردهم

فرار

بعد از قرائت این مختصر آنوقت حسین آقا احساس کرد که بیرون فرستادن چمدان و سایر لوازم سفری و عبور دادن از حیات بیرونی که همه مواظبتند چه قدر مشکل و دشوار است بیشتر از چهار دقیقه در این خصوص فکر نموده آخرین طریقی که بدست آورد این بود که نوکر عبدالعلی خان را صدا کرده باو گفت از درب خانه بیرون رفته و در کوچهٔ مقابل این منزل اندرونی منتظر او باشد انگاه ریسمان محکمی تهیه نموده چمدان و سایر اشیاء را بدان بسته از طرف کوچه بحیاط سرازیر کرد سپس خودش به پائین آمده نردبانی در عقب باغچه وصل بعمارت بین کوچه و منزل بود قرار داده بانهایت مواظبت و دقت اشیاء را از بالای دیوار عمارت بطرف کوچه پائین و از بالای بام بملازم عبدالعلی خان تأکید کرد که هرچه زود تر خارج شود و باقایش بگوید که او بعد از نیمساعت دیگر خواهد رسید -

بعد از فراغت از این کار و اطمینان بر اینکه کسی از این اقدام با خبر نشده مجدداً نردبان را بجای خود گذاشته و با کمال احتیاط به اطاقهای بالا صعود کرد در اقهانیز بر آشفتگی و درهم ریختگی اسباب ها را مرتب و منظم نموده بطوری که هیچ چیز موجب تشویش ذهن کسی نشود انگاه با فراغت خاطر چتر و پالتو خود را برداشته از پله ها سرا زیر گردیده

داخل حیاط بیرونی شد در آنجا مادر خود را صدا کرده بدون تزلزل زبان با کمال متانت بمشار الیها اطلاع داد که امشب در جائی مهمانم و تا قبل از صبح فردا نمی توانم بمنزل رجعت کنم و دیگر منتظر جوابی نشده از درب حیاط بزرگ خارج گردید. بیرون آمدن او از درب خانه مانند این بود که بعد از سالهای متمادی از حبس تاریک و سیاه چال خلاص شده بنابر این چند مرتبه بادهن و بینی هوای خارج را استنشاق کرده و از صمیم قلب خدا را شکر نمود که او را خلاص فرموده و ضمناً در این موقع خدمات دوست عزیزش را نیز از نظر دور نداشت. لیکن همینکه احساس نمود که هنوز در رشت است و مدتی طول دارد تا از این حدود خارج و داخل کشتی شده مسافرت کند باین معنی که مدتها باقی است تا مالک یک آزادی مطلق گردد فوق العاده ملول و معذور شد.

بهر حال راه خود را گرفته بفاصله کمی باداره کار گذاری آمده رفیقش را ملاقات کرده که حسب الوعد منتظر او بود لیکن فایتون و چمدان خود را مشاهده ننمود بنا بر این زبان فرانسه از رفیقش پرسید که آیا از مسافرت منصرف شده یا نه ؟

— خیر ابداً تصمیم ما تغییر نکرده بلکه فایتون در سر راه انزلی منتظر است و محض آنکه در داخله شهر کسی ملتفت سفر آنها نشود این احتیاط را بجا آورده است.

حسین آقا بر این هوش و دقت رفیقش تحسین کرده و این دونفر بدون

گفتگو و معطلی‌های دیگر از حیاط کارگذاری خارج شده و راه خود را در پیش گرفته به محل موعود که فایتون در انتظار آنها بود رسیدند

این مسافرت بکلی مبهم بود چه حتی نوکرهای عبدالعلی خان هم مطلع نبودند که مقصود آقایان چیست و مدت این سفر تا چقدر امتداد خواهد پیدا کرد حسین آقا همین‌طور از نقطه مقصود بی‌خبر و خود را تسلیم اراده‌ی دوست عزیزش کرده بود.

نیم‌ساعت بغروب این دونفر مسافر شراب رودخانه (پدله بازار) که چندان مسافتی با انزلی ندارد وارد و توسط بارکاس‌های کوچک (۳) عبور کرده و بانظر رودخانه رسیده و شتابان بجانب انزلی رهسپار شدند عبدالعلی خان گاهی بواسطه قطع صحبت و فرط سکوت دچار پریشانی فکر و خیال میشد. لیکن حسین آقا بواسطه استشام بوی آزادی و اطمینان بر آنکه از يك وصلت اجباری و هائی یافته بقدری خورسند و مشغوف بود که ذره افکار و خیالات خود را بتشویش آلوده ننموده و خود را به تماشای مناظر کوچه‌هائی که با فایتون عبور میکرد مشغول میساخت اگرچه حسین آقا مکرراً از این راه عبور کرده لیکن اوقات عدیده مسافرت خود اهمیتی بجنبه‌ها و باغات و مزارع اطراف و چه ها نداده و توجهی بآنها ننممود لیکن در این دفعه بالعکس خیلی میل داشت که در تمام جزئیات سفر مشاهدات خود را کاملاً حفظ کند. یا شاید چنین تصور

(۳) در رودخانه بارکاس عبور نمیکند - لنگار بارکاس تصور کرده اند

میکرد این آخرین سفری است که از ایران و سرحدات آن مینماید میخواست
یادکارهای مخصوص در قلب خود نگاهدارد

این عواطف و احساسات متضاد در این دو نفر جوان که پهلوی
یکدیگر قرار گرفته و دلهای آنان بیشتر از هر چیز بهم نزدیک است تا
موقعی دوام یافت که در شبکه توقف کرده و سورچی با اشاره دست بطرف
چراغهای کوچه بانها فهمانید که در محوطه (۴) انزلی داخل شده اند و
پرسید بکجا و چه نقطه خواهند رفت

(۴) در شبکه در خط غازیان عبور میکنند لیکن بواسطه مرداب بشهر
انزلی وارد نمی شود

فصل پانزدهم

در مهمانخانه انزلی یا بندر پهلوی

توقف سورچی و ورود بشهر انزلی یکباره رشته خیالات عبدالعلی را قطع نموده و باالفور جواب داد مهمانخانه نمره ۳. سورچی مجدداً در نقطه خود قرار گرفتند و اسب ها را بشدت میراند - عبور درشکه در کوچه های طولانی و انعکاس صدای سم اسبان که بروی سنگ فرش ها اصطکاک می کرد نشاط مخصوصی در قلب حسین آقا تولید می نمود چراغهای متعددی که در کوچه ها روشن شده و فروغ خود را رهنمای آنان ساخته بود بیدش از پیش دقت نظر حسین آقا را بمشاهده جزئیات جلب می کرد.

درشکه در پیچ و خم دوسه کوچه طولانی عبور کرده داخل يك کردشگاه عریضی گردید چراغ های برق والکتریک که هنوز ازدور چشمها را خیره میساخت برنجلی و شکوه انزلی افزوده صدای همهمه و قال و قیل و عبور درشکه و دوچرخه « نه

میفرمایید که نزدیک مهمانخانه ها رسیده اند بنابر این در مسافت صد ذرعی مهمانخانه ها از درشکه فرود آمده و حامل طلبیدند که اشیاء و ملزوماتی که در درون فایتون است حمل نمایند این کار هم بمساعدت درشکه چی انجام یافته مشهدي حسینقلی سورچی اجرت و کرایه درشکه خود را با

حق الزحمه و انعام مكفی گرفته و بعد از اظهار امتنان باد رشكه خود بطرف دیگر روانه گردید.

صدای موجات مهیب دریا و کاهکاهی سوت کشتی ها که لنگر انداخته اند خیالات عبدالعلی خان را هر لحظه بیشتر به ترك انزلی و عزیمت به باد کوبه متوجه میساخت و او تصور میگرد که اگر امشب بتواند در کشتی سکونت و فردا صبح عزیمت نماید از دو نقطه نظر بهتر خواهد بود زیرا اولاً ممکن است در مهمانخانه با دوستان و آشنایان خود و حسین آقا مصادف شده آنها از علت عزیمت بانزلی و خیال مسافرت این دو جوان آگاه شوند ثانیاً اگر بنخواهند تا فردا صبح بوسیله کرجی و کوتکاهای کوچک خود را بکشتی برسانند مدتی طول خواهد داشت بنابراین مصمم شدند که بسته های سفری خودشان را عجلتاً بمهمانخانه حمل کرده و خود از رئیس مهمانخانه ملاقاتی نمایند - چمدان هارا بتوسط حسین آقا بمهمانخانه فرستاده و ضمناً باو سفارش کرد که پیار و علل معینه از صاحب و شناسائی با دوستان و آشنایانش جدا پرهیز کند و هر قدر بتواند خود را مخفی داشته و با کسی سخن نگوید تا خود او مراجعت کند. حسین آقا باحال بطرف اطاقهای فوقانی روانه شدند و عبدالعلی خان تا چند قدمی مهمانخانه باتفاق آنها آمده و از آنجا سوا شده جویای رئیس مهمانخانه گردید. باو گفتند که در اولین اطاق طرف دست راست بالاخانها منزل دارد پس از کسب اطلاع فوراً راه پله را گرفته ببالا آمد این در ساعتی بود که يك نفر مستخدم مهمانخانه با حسین آقا در سالون مهمانخانه مشغول مذاکره بود

مستخدم مع الاحترام اصرار داشت با این کسی که سر و روی خود را بواسطه اقتضای لطافت و برودت هوا پیچیده به یکی از اطاق های مهمانخانه داخل نموده و موجبات آسایش و استراحت میهمان جدیدالورود را فراهم کند آن شخص مجهول (حسین آقا) بیشتر اصرار داشت که تا نیمساعت دیگر نمی تواند از این نقطه که ایستاده بجای دیگر برود و محض آنکه انتظار کسی را دارد ناچار است که در همان نقطه مانده و اسباب سفر خود را هم محافظت کند.

عبدالعلی خان در همین گفتگوی آنان رسیده و از آن مستخدمی که مشغول مذاکره با دوستش بود درخواست کرد که ورود ایشان را بمدير مهمانخانه اطلاع داده و ضمناً تحصیل اجازه ملاقات نماید.

توضیح آنکه آشنائی عبدالعلی خان با رئیس مهمانخانه سابقه دارد زیرا در ضمن مسافرت خود بانزلی کراراً در همین مهمانخانه وارد شده و با مدیر آن مفصلاً گرم گرفته و او نیز صمیمانه اظهار دوستی میکند عبدالعلی خان در هر موقعی که بانزلی وارد شده جز در این مهمانخانه در سایر مهمانخانه های عمومی منزل اختیار نکرده مزیت این مهمانخانه بر سایرین از هر حیث عالی تر است. اولاً نظافت و پاکیزه گی اغذیه - دوم مهارت در طبخ - سوم وجود هر گونه اغذیه و خوراکی و نوشیدنی چهارم حسن اخلاق مدیر و مستخدمین - مخصوصاً عبدالعلی خان بواسطه حسن خلق و مهربانی مدیر مهمانخانه غالباً خوش گذرانی و تفریح میکرد و هر چه را که قبل از وقت سفارش می نمود در موقع خود با کمال نظافت و نزاکت حاضر میدید. این مهمانخانه مشتمل بر ۱۲ باب اطاق تحتانی

و فوقانی است که چهار اطاق تحتانی آن اختصاص بمطبخ و قهوه خانه و بوفه دارد سایر منازل برای ورود مسافران دائر و همه قسم اسباب و ضمایم و آسایش و اردین مهیا است. مدیر مهمانخانه يك نفر شخص چهل یا چهل و پنج ساله بنظر میرسد وضع لباس منظم و مرتبش شهادت میداد که ایام عمر خود را بسلیقه مخصوصی گذرانیده مشارالیه چندین سال در بادکوبه مشغول کسب و تجارت بوده و در نتیجه ضرر و خساراتی با و متوج به گردیده و نقصان و وقفه در تجارت خود مشاهده کرده دو قست از هس و دارائی خود را بفروش رسانیده و قروض خود را پرداخته و اینک با مبالغی سرمایه بانزلی آمده و دو سال است که مهمانخانه مفتوح و بسمت مدیریت مهمانخانه مشغول کار است.

عبدالعلیخان از سوابق مهمانخانه چپ بی اطلاع بود و شاید لازم نمیدانست که در این خصوص از مشارالیه استفساری کند بعلاوه اوقاتی که بانزلی آمد و شد میکرد و قتش برای اینگونه مذاکرات کافی نبود و کرارا خود مهمانخانه چپ خواسته از سرگذشت خویش برای او نقل کند همه را بدفع الوقت گذرانیده و از استماع آن تفره زده بود و رویهمرفته عبدالعلیخان از مهربانی و خدمتگذاری مدیر مهمانخانه خوشنود و تنها نکته که اسباب انزجار خاطر او را فراهم میکرد همان برحرفی و روده درازی او بود که عبدالعلیخان از نقطه نظر خود این را يك عیب بزرگی برای او میدانست بنا بر این اغلب از زیر بار صحبت مدیر مهمانخانه شانه تپي کرده و در مواقع مخصوص که شروع بمذاکره مینمود عبدالعلی

خان بوسایلی صحبت او را قطع میکرد باالجمله مستخدم بفاصله چند دقیقه مراجعت کرده و به عبدالعلی خان اطلاع داد که مدیر مهمانخانه برای پذیرفتن شما حاضر است مشارالیه در نیمکت هائی که وضع شده است جلوس نموده خود منتظر خبر بود بمحض رسیدن مستخدم بطرف اطاق مدیر مهمانخانه روانه شد بمحض ورود عبدالعلی خان رئیس مهمانخانه با يك صمیمیت و مهربانی مخصوص او را استقبال کرده و جای خود را بوی تقدیم کرد .

- مدیر مهمانخانه : به به کجا تشریف داشتید که در این موقع چاکر را بقدم خودتان مفتخر ساختید عجب عجب من هیچ باور نمیکردم که جنابعالی باین زودی باز هم بانزلی تشریف خواهید آورد زیرا همین پریروز بود که از انزلی برشت تشریف بردید .

عبدالعلی خان - بلکه همینطور است و اتفاقاً يك مطلب مهمی برای من پیش آمده که بانزلی آمدم و بیشتر از اهمیت کارهای من در ملاقات شخص شما است و مخصوصاً تمنا میکنم که مرا از مطلب خارج نکرده بحواشی نپردازید زیرا موقع برای تبادل تعارف ندارم این صحبت هارا بوقت دیگر باید بگذاریم

- خیلی خوب بعد از خاتمه صحبت خودتان آیا حاضر برای شنیدن

سرگذشت من هستید ؟

- نه این دفعه هم باکمال تأسف نمی توانم زیرا حواسم بکلی پریشان

است و مخصوصاً خواهش میکنم که مرا امشب از مذاکرات خارجی معاف بدارید.

— مهمانخانه چي در حالت تبسم: آيا هنوز هم شما مرا بر حرف میدانید در صورتیکه من اصرار دارم که از طول صحبت خود جلوگیری کرده جز بقدر لزوم حرف نزنم.

ع — این خوب تصمیمی است امیدوارم از حالا بمن امتحان بدهید که همه مردم شما را بکنفرشخص کم حرف بشناسند.

م — من مخصوصاً بشما اطمینان میدهم که جز بقدر لزوم حرف نخواهم زد حال بفرمائید چه کاری داشتید که حتی القوه در انجامش حاضرم سرکار میدانید با ارادت مخصوصی که بشما دارم بقدری که مقدور من است از خدمتگذاری نسبت بشما ...

ع — واه باز هم که رشته سخن را رها کردید قرار این نبود چه زود وعده خودتان را فراموش کردید؟

م — بله بفرمائید که حالا سر تا پا گوش هستم

ع — کشتی (اسلام) که اکنون در دریا لنگر انداخته چه وقت به بادکوبه حرکت میکند ثمننا میکنم صریحاً بمن بگوئید

م — کشتی اسلام فردا صبح ۴ قبل از ظهر اما اجازه بدهید که زنگ را زده و مستخدمی را صدا کنم که شام شب را دستور بدهد امشب مهمان عزیزی دارم.

ع - خیر لازم نیست .

م - پس میگویم يك دو استكان كاكاو بما بدهند در این موقع خیلی

مطلوب است .

ع - شما را بخدا بگذارید من حرف خود را تمام کنم

م - من که عرضی نکردم بله بفرمائید .

ع - شما گفتید که فردا صبح ۴ قبل از ظهر کشتی بطرف بادکوبه

حرکت میکند آیا بطور حتم و یقین میدانید ؟

م - بله زیرا امروز بارهای خود را گرفته و انبارهای کشتی

از محمولات صادره مملو است امشب از كمرک به کماندر کشتی اجازه خواهد

رسید و صبح عازم میشود - آیا از این اختصار صحبت خوشتان میآید من

که دوست ندارم .

ع - از این اختصار جواب شما خیلی ممنونم که بی جهت وقت ما

تلف نشده دو سه سؤال دیگر باقی مانده که عرض میکنم آیا ممکن است

امشب مسافر داخل کشتی شده و در همانجا توقف نماید که صبح بتوسط

کشتی حرکت کند .

م - البته امکان خواهد داشت مگر شما مسافر هستید ؟

ع - بله چون میدانید تا موقع حرکت کشتی من در خواب هستم

البته بموقع نخواهم رسید و نظر بانکه پدرم بفوریت احضارم کرده باید حتما

فردا به بیادکوبه عزیمت کنم يك نفر رفیق هم با من همسفر خواهد بود

م - اسمش چیست و خودش کیست پس چرا با شما داخل
اطاق نشد؟

ع - او یکی از اقوام من است که از طهران آمده آیا ممکن است
لطف فرموده همین الان ما را بکشتی بفرستید؟

م - خیر این ممکن نیست زیرا تا شام صرف نکنید و اقلاً به نصف
سرگذشت من گوش ندهید نمیگذارم بیرون تشریف ببرید

ع - من بزودی مراجعت میکنم و در وقت ورود خود به انزلی
قول میدهم که حتی دو شب در خدمت شما باشم و تمام سرگذشت جنابعالی
را گوش بدهم اکنون خیالم بکلی پریشان است حوصله این مذاکرات را
ندارم و خیلی از شما ممنونم که تا یکساعت دیگر ما را بکشتی برسانید

م - حالا که اصرار و تاکید دارید من جلوگیری نمی کنم به شرط
آنکه در مراجعت یکی دو شب در مهانخانه من توقف کنید و سرگذشت
مرا گوش بدهید .

ع - بدیهی است و خواهم آمد .

- نه من باین مواعید مطمئن نیستم زیرا شما مکرراً مرا فریب داده اید

- بجان شما در مراجعت حاضرم که داستان شما را کاملاً استماع نمایم

۱ - بسیار خوب پس دیگر عرضی ندارم .

- آیا لتکا و کرجی حاضر دارید که ما را بکشتی بفرستید .

- بله اکنون مهیا خواهد شد . همان دقیقه دست به بند زنگ

برده و مستخدمی حاضر شد باو اکیداً سفارش کرد که يك لتکا با پارو زن

ماهر فوراً حاضر نماید .

مستخدم برای انجام امر خارج شده آنگاه مهمانخانه چپ روی به عبدالعلی خان کرده و گفت آیا از من راضی هستید ؟
ع - یکدنیا ممنون و متشکرم اما يك استدعای دیگر باقی است که باید قبول کنید .

م - به امشب مگر شب استدعا است هرچه سرکار میگوئید باید من قبول کنم دیگر چه فرمایشی است ؟
ع - باید ورود من بانزلی و خروج من از اینجا و ملاقات با شما بکلی محفوظ و مخفی بماند .

م - من حاضرم که این قضیه را مستور بدارم اگرچه نمیدانم علت اقتضای این کار چیست و البته مصالح شما اینطور مقتضی دانسته لیکن غالب اشخاص که در مهمانخانه من هستند شما را میشناسند اگر ازطرف آنها بروز کند چه میکنید ؟

- بر فرض آنکه دیگران از ورود و خروج من مطلع شده و اظهار کنند سرکار نباید از ملاقات من با خودتان در امشب نکته نقل کنید علی الخصوص که بکلی باید کتمان و انکار نمائید که کسی هم همراه من بوده است

- حتی المقدور کوشش خواهم کرد که کسی نفهمد ولی این طرز مسافرت شما خیلی حیرت انگیز است و معلوم است خالی از اسراری نمیباشد لیکن آیا بمن قول میدهید که در مراجعت قضا یا را برای من شرح دهید

- آری در رجعت خود هیچ ضرری نمی بینم. برای سرکار یادبگران هم اظهار بدارم.

- آیا آن کسی که میگوئید یکی از کسان شما است کجا رفته که من او را نمی بینم.

- او در بیرون منتظر من است.

- متمنی است که اجازه دهید باطاق تشریف آورده يك استكان چائی بنوشد.

- خیر لازم نیست مری.

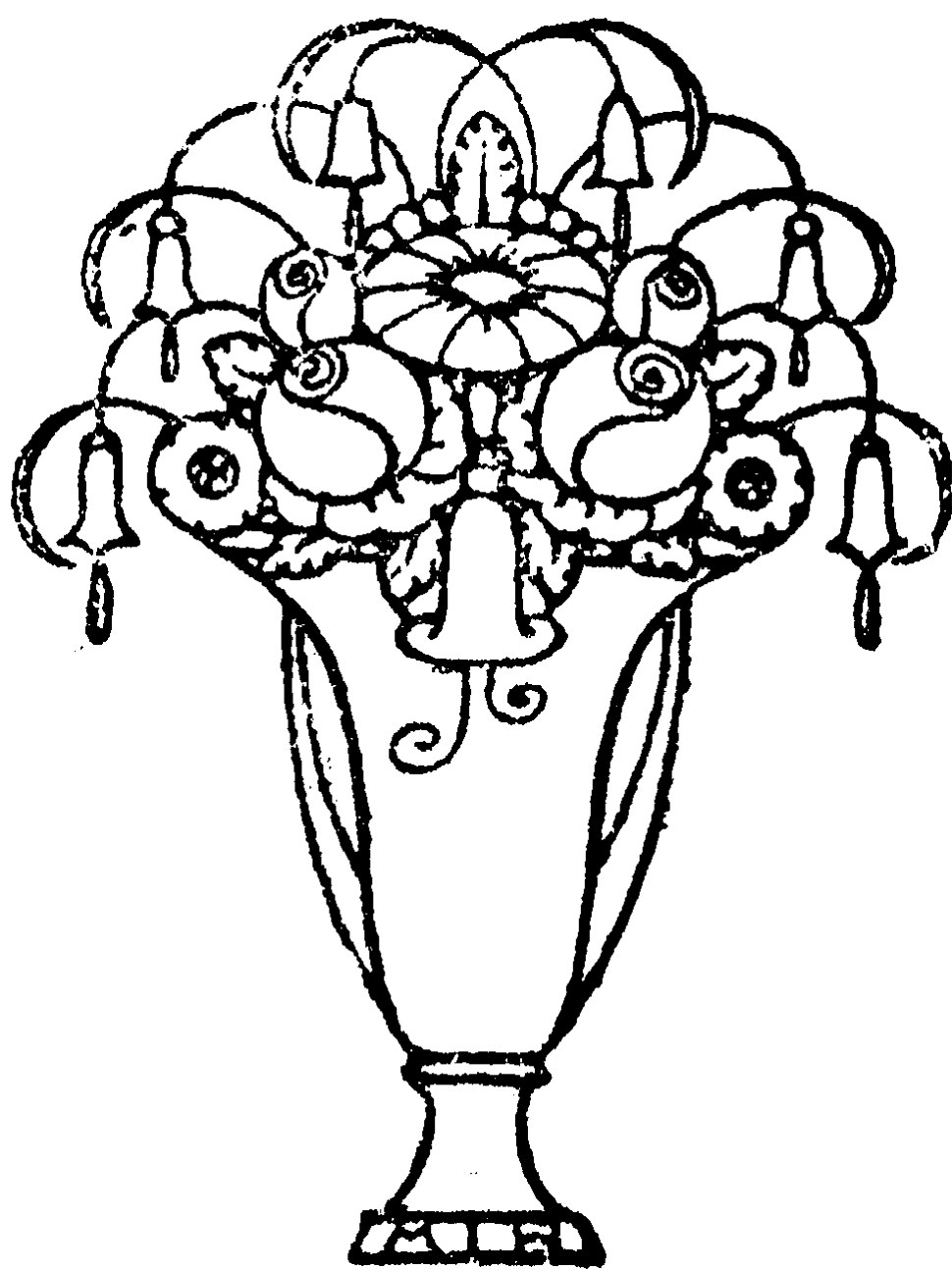
در همین بین مستخدمی که برای تهیه لتکا رفته بود مراجعت نموده گفت که لتکا حاضر است.

عبدالعلی خان بعد از تحصیل اجازه و اظهار امتنان و امتحان مقصود يك تومان به مستخدم انعام داده از او استفسار نمود که آیا مرا می شناسی؟

- خیر ممنون! احسان سرکار هستم و متاسفانه از شناسائی حضرت تعالی فعلا محروم.

عبدالعلی خان در باطن خیلی خوشوقت شده و نام دروغی برای خود وضع کرده. باو گفت - انگاه باتفاق مدیر مهمانخانه و همان مستخدم از اطاق بیرون آمده و بطرف حسین آقا که منتظر او بود روانه شدند. با هر گونه دقتی که مهمانخانه چی در شناسائی حسین آقا مصروف داشت متاسفانه موفق نشد او را بشناسد زیرا بر حسب دستور رفیق خود حسین

آقامانند اشخاص علیل و بیمار بطوری سر و صورت خود را با شال کردن
پیچیده بود که بجز چشمهایش از صورت او چیزی دیده نمیشد.
عبدالعلی خان جامه دان را بمستخدم سپرده خود از پیش و حسین آقا
در وسط و مدیر مهمانخانه از عقب و مستخدم از متعاقب بطرف کرپی
روانه شدند در آنجا این دو نفر جوان از مدیر مهمانخانه وداع کرده و
به لوتکاچی اشاره کردند آنها را بطرف کشتی ببرد.



فصل شانزدهم

خدا حافظ ؟

ماه با چهره دلفروز خود افق رارخشان و سطح دریا را درخشان ساخته - کشتی هائی که در مسافت يك مېلى لنگر انداخته مانند اجسام مهيب و هیولای وحشت انگیز دقت نظر آدمي را بنحود جلب میکردند ، نسیم ملایمی باهتزاز در آمده به برودت هوا افزوده و يك هوای لطیف و رقیقی را احداث میکرد بتوسط اشعه جهان افروز قمر انعکاس عبور لتکا که هیولائی معکوساً در روی آب تشکیل میداد اسباب مضحکه بود عبدالعلی خان دو عدد سیکار پیچیده از جیب بغل بیرون آورده و بعد از روشن کردن یکی را خود و دیگری را برفیق خود بخشید . حسین آقا که قریب دو ساعت صامت و ساکت بوده و از مصاحبه عبدالعلی خان با مهمانخانه چي فی خبر است و بر طبق دستور رفیق خود کلمه حرف نزده همینقدر پرسید آیا خوشحال هستید .

ع - خیلی خوشوقت و خوشبختم .

حسین آقا - خواست از جزئیات و تفصیل وقایع مستحضر شود عبدالعلی خان بتوسط چند کلمه فرانسه باو حالی ساخت که موقع قضا ندارد و در کشتی قضیه را برای او نقل خواهد کرد .

بفاصله يك ربع ساعت پارون بالتکای خود در مقابل کشتی «اسلامیه» ایستاد و دو نفر مسافر جوان بعد از ارائه تذکره عبور و سایر نشانها و

علامات تحصیل اجازه کرده بدرون کشتی داخل شدند - باروزن هم مزد خود را گرفته و بسرعت هر چه تمام بطرف کریبی مراجعت نمود بلافاصله این دو نفر مسافر از اطراف کماندان کشتی احضار شده بعد از تحقیق و دقت کامل در حالات آنها که بکجا خواهند رفت یا از کجا می آیند مرخصشان نمود که استراحت نمایند.

دو نفر جوان از اطاق کماندان خارج شده و سفارش طبخ غذا به مطبخ کشتی داده و يك اطاق پاکیزه و نفیسی را برای خوابگاه خود اختیار نمودند آنگاه در اطاق مخصوص خود رفته و بعد از جا بجا نمودن اشیاء و اسباب مسافرت در روی نیمکت‌هایی که وضع شده بود قرار گرفته عبدالعلی خان از نقطه که حسین آقا را دچار بهت و حیرت ساخته بود شروع به بیان تفصیل کرده و تا ورود خودشان بکشتی از مطالب و قضایا آگاهش ساخت. مخصوصاً از نقل ملاقات و مذاکرات با مدیر مهمانخانه حسین آقا خنده بسیاری کرد. بعد از يك دو ساعت و صرف شام این دو نفر هر يك به بستر خواب خود آرمیده و صبح همان روز چهار ساعت قبل از ظهر کشتی سوت و دایع را بلند کرده و با کمال سرعت بطرف بادکوبه روانه شد در حالتیکه حسین آقا بواسطه تحصیل آزادی خویش دمبدم سر از روزنه کشتی بدر آورده مشاهده میکرد که از بندر انزلی دور و دور تر میشود تا آنکه کمترین آثار و آخرین علائم بندر انزلی از چشم او ناپدید شد و خود را در دریای بیکران مالک يك آزادی مطلق دید

فصل هفدهم

ضيافت - کشف اسرار

ما این دو نفر را میگذاریم که با کشتی عازم بادکوبه شده و خود مجدداً برشت مراجعت کرده و از احوال حاج محمد مهدی که در فصل سابق به بیع و شرای قند و شکر مشغول بود تفقدی مینمائیم ، این معامله تا غروب امتداد پیدا کرد و بعد از فراغت و اطمینان بر اینکه يك نفع و سود خطیری از این معامله عایدش میشود کدورت آروز را فراموش کرده و حسب المعمول در اول شب حجره را بسته و بمنزل آمد اطاق پذیرائی مهمان امشب را واریسی کرده جای نماز را گشاده و ادای فرض خداوندی نموده سپس بانتظار ورود میهمانان خود نشست

لحظه بعد دق الباب بانند شده یکنفر حاجی مفخم با چند نفر دیگر که معلوم بود از طبقات تجار و هم مسدکان حاجی هستند بدرون اطاق وارد شدند - حاجی محمد مهدی بعد از استقبال شایانی از ورود آنها اظهار خوشوقتی و مسرت کرده و علاوه کرد از اینکه امشب در گرد یکدیگر هستند خیلی موجب خوشوقتی او خواهد بود - حاجی تازه وارد نیز از این حسن اتفاق اظهار مسرت نمود . قبلاً لازم است ما بمعرفی حاجی جدید - الورود که يك رول مهمی در صحنه این مواسلت بازی خواهد کرد پرداخته و سپس مذاکرات آنها را شرح دهیم :

این حاجی محمد صادق و اصلاً اهل کرمان است که از پانزده سال

قبل بواسطه رونق و رواج تجارت داخلی در رشت توقف کرده و دارالتجاره بهم رسانیده . سنش از پنجاه الی پنجاه و پنج چهره چین خورده او ثابت میگردد که کار را دچار سوانح و ابتلائات شده و زحمات بسیاری در طریق تجارت کشیده مشار الیه به تنک نظری و خست معروف بطوریکه با داشتن ثروت و مکنت هنگامی معینا هیچکس را برسم مهمانی بسفره خود نشانیده با کهولت سن تمام امور زندگی خود را شخصاً از پیش میبرد چه بسا برای پاره حرکات لثامت کاراند طرف ملامت و توبیخ سایر هم کاران خود شده معینا ابدأ در خط مشی و رویه زندگانی خود تغییر نداده و همه اعتراضات را نشنیده میانگاشت اگرچه صورت ظاهر و وضع تجارت مشار الیه کاملاً آراسته معینا در این مدت متمادی هیچکس موفق نشد که دست بدرون وضعیات حاجی محمد صادق برده و از داخله او مطلع شود اصراری که مشار الیه در اختفای سرمایه خود داشت در نظر عوام مانند یکی از کسبه یا یکی از تجار متوسط تعبیر و تفسیر میشد - هرگز در هیچ محفل انسی حاضر نشده اول غروب هر روز درب حجره را بسته و بخانه میشتافت صبح زود روز بعد هم از خانه بیرون آمده و بعد از فاتحه اهل قبور قبل از همه حجره خود را باز میکرد مذاکرات سیاسی یا مصالح ملی و مملکتی در نزد او حکم ترهات را داشته و کمال نفرت از شنیدن آنها داشت تمام مذاکرات و محاورات او فقط در حدود ترقی و تنزل تجارت سیر کرده و ابدأ به قضایای خارجی نمیپرداخت .

بالجمله این حاجی پیر مرد که حظ زندگانی را در جمع آوری مال

و منال دانسته و هرگونه سختی و شدت را بر خود گو را ساخته از عیال خود دارای دختری است که از همه چیز و حتی از علوم ابتدائی و مقدماتی بیگانه و از وجاهت مادی نیز بی بهره بلکه روی مجدر دختر مشارالیهها همه کس را متنفر و از طلب خواستکاری متنبه میساخت دختر مزبور که به « مهر امیز » موسوم است اکنون قریب بیست سال از زنده‌گانی و عمر خود را طی کرده و بقول حاجی در پس شده عفت و عصمت نشسته و نه تنها از وضعیات دنیا آگاه نیست بلکه از طرز شوهر داری هم بکلی عاری و در اینمدت توقف حاجی در رشت اولاً نظر به تنگ چشمی حاجی و ثانیاً بواسطه عدم لیاقت مهر امیز هیچ کس بنخواستکاری دختره برنخواست و همینکه يك نفر زن مهر امیز را در حمام یا جای دیگر دیده و دانسته است که صبیحه حاجی است لحظه دیگر کوس زشتی صورت و سیرت او را در همه جا کوبیده است حاجی محمد صادق در صد برآمد که بهر وسیله که ممکن است در تهیه يك نفر شوهر جهة دختر خود برآید چون دید با وسایل عادی ممکن نیست فکری بنخاطرش رسیده و مجبور شد که از همین حالا جهیز به دختر را تعیین و بوسایل غیر مستقیم عامه را مستحضر سازد که شاید بطمع کثرت تمول و جهیزیه شوهر لایقی جهة دخترش پیدا کرده و خود را خلاص کنند این بود که از دو ماه قبل مذاکره هشت هزار تومان جهیزیه و بیست و چهار باب دکان و سایر چیزهائی که در فصول سابقه در طی مذاکره حاجی محمد مهدی با عیال خود شنیدیم برای جهیزیه مهر امیز تخصیص داده رفته رفته این خبر بسمع حاجی محمد مهدی تاجر

رسیده مشارالیه بطمع آنکه در این قسمت هم تجارتي کرده و ضمناً برای
فرزند خود نیز همسری اختیار کرده باشد با کمال میل حاضر شد که با حاجی
محمد صادق داخل مذاکره و صلت شود حاجی محمد صادق ابله نیز همینکه از
وضعیات حاجی آگاه شد دانست موقع استفاده رسیده بنا بر این این پیشنهاد
را حسن استقبال نمود و شاید تا کید میکرد که هرچه زود تر صورت
وقوع و انجام پذیرد. همین ملاحظات اساسی بود که موجب نفرت
حسین آقا را فراهم کرده و جدا امتناع نمود - و خلاصه در طی یکی دو
ساعت مصاحبه حاجی محمد مهدی و حاجی محمد صادق از هردری سخن بمیان
آمده و بالاخره منتهی بمذاکره و صلت شد - حاجی محمد مهدی تقدم در
صحبت باز کرده بالهجه بشاشی گفت : واقعاً خیلی اسباب خوشبختی من
است که موفق بوصول با جنابعالی شده ام یقین میدانم انشاءالله این وصلت
نتایج نیکو و درخشنده در بر خواهد داشت

حاجی محمد صادق - من در خوشوقتی جنابعالی شریکم و از حالا
بداشتن دامادی مانند آقا حسین آقا که همه کلمات مادی و معنوی آراسته
و پیراسته است افتخار میکنم و امیدوارم اولین نتیجه این امر مبارك اتحاد
تجارتی و معنوی و یگانگی ما بین بنده و جنابعالی بشود. در همین دقیقه
صدای درب حیاط بلند شده حاجی محمد مهدی خود را از اطاق بیرون
افکنده بطرف دالان رفت درب بزرگ را باز کرده بدون انتظار با یکی
از علمای معروف شهر رشت که از ذکر اسمش معذورم مواجه گردید این
ملاقات ناگهانی و بدون مقدمه فوق العاده اسباب تعجب حاجی را فراهم

کرده و بعد از ادای سلام ملارا متذکر ساخت که مهمانانی چند دارد و اگر هم مایل باشد و در همان اطاق تشریف فرما شود مزید افتخار است جناب شیخ هم متابعت کرده حاجی از متعاقب مشارالیه راهنمایی نموده تا بدرون اطاق داخل شدند از این ورود ناگهانی مهمان جدید سایر میهمانان به حیرت و تعجب افتاده زیرا اهدا مقتضی نبود که سلسله خارجی غیر از تجار در آنجا وجود داشته باشد مع هذا آنها تصور کردند که شاید حاج محمد مهدی بنا بمقتضیات شیخ محترم را دعوت کرده در هر حال بعد از تعاطی تعارف نسبت به مهمان جدیدالورود سایر مدعوین بسکوت مطلق گرفتار شدند.

صدای مهیب جناب آخوند که طنین انداز فضای اطاق گردید سکوت را شکسته چشمها و گوشها را بطرف خود متوجه ساخت - جناب شیخ از اینجا شروع بمطلب نموده و جمعی را که حاج محمد مهدی نیز از آن جمله بود از انتظار بیرون آورد.

اولا از این حسن اتفاق خیلی خوشوقتم که اولیای داماد و عروس را در يك جا ملاقات میکنم زیرا مهمترین مذاکرات من راجع بوصلتی است که در بین آن دو وجود شریف جریان دارد فرط ارادت مندی که نسبت بمجناب حاج محمد مهدی طول الله عمره دارم مرا محرك شد که در این موقع شب باینجا آمده و ایشان را از يك مطلب مهمی که دخالت کامل در امر موصلت دارد آگاه سازم و لازم است یقین بدانید که هیچ مقصود خارجی دیگر جز اثبات ارادت خود ندارم اینك روی سخن را بطرف جناب حاج

محمد مهدي نموده و بمشاراليه عرض مينمايم كه « وصلت اجباري » صورت شرعي ندارد و مورث خسران دينوي و اخروي است و السلام ديگر مطلبي ندارم و با همين اشاره مختصر شما مقصود مرا خواهيد فهميد .

دهان ها همه از شدت حيرت و تعجب بازمانده و في الحقيقة حاج محمد مهدي اصل مقصود را فهميد با يك لهجه خشن و خارج از نزاکت گفت آقا آقا چه ميفرمائيد ؟ يعني چه ؟ شما چه ميگوئيد . وصلت اجباري کدام است بر فرض جناب عالي چه حق

جناب شيخ متانت را از دست نداده و با همان وقار اوليه و كلمات شمرده بدون آنكه از جواب حاجي دلتنگ شود مجدداً رشته سخن را اتصال داده و گفت : جناب حاجي بايد بدانيد كه من ابداً مقصود شخصي ندارم بلكه در اين اطلاعي كه لزوماً بشما داده ام خواستم يك خدمت مهمي بجناب عالي بنمايم و ميل نداشتم كه تفصيل را توضيح دهم ليكن چون حرارت مفرطي داريد ميگويم شما نبايد متعرض من بشويد بلكه بايد موجبات عدم رضايت پسران را مرتفع سازيد من ، قبل از آنكه خساراتي بطرفين متوجه بشود و اين مطلب گوشزد خاص و عام گرديده و شما را مفتضح نمايد محض خدمت بشما ارادتم حكم كرد كه سركار را از اين مسئله مهم آگاه سازم حال هر چه ميل داريد بگوئيد و بهرچه كه تصميم داده ايد عمل كنيد من ابداً مانع شما نيستم و همين الان مرخص خواهم شد . اين گفته مستعد شد كه بر خواسته و برود ليكن حاجي محمد مهدي ملتفت خطاي خود گرديده و دانست كه اين مسئله هنوز خيلي

مهم و محتاج به توضیحات کاملی است بنا بر این با لهجه دیگری از طرز جواب خود نسبت بجناب شیخ معذرت طلبیده و از معظم له درخواست کرد که او را از کیفیت و شرح قضیه آگاهی دهد و باو بگوید چگونه از عدم رضایت حسین آقا مطلع شده است

حاجی این تقاضا را از آقا شیخ نمود در حالتی که عرق خجلت پیشانی‌اش را فرو گرفته و حس کرد که در بدترین موقعی در نزد پدر مهرانمیز که از بی میلی حسین آقا بی اطلاع است مفتضح و رسوا شده و رشته صورتش یکباره پاره گردیده سایر مدعوین از شدت تعجب نتوانستند کلمه نطق کنند تنها حاج محمد صادق که در وحشت و دهشت کمتر از حاج محمد مهدی نبود از این سرعجیب خواست خوبی مطلع شود او نیز خواهش خود را در توضیح و تفسیر حقیقت قضیه به تقاضای حاج محمد مهدی ضمیمه نمود. جناب شیخ مجدداً روی بحاجی کرده و گفت: نه تنها من از بی میلی و عدم رغبت پسر شما در این مواصلت مطلعم بلکه کلیه علماء اعلام و حتی عاقدین و محروین شرعیه هم از این فقره مسبوقند حاجی - بی اختیار فریاد کرد (وای این چگونه ممکن است آقا)

جناب شیخ - عجله نکنید دیروز گذشته سی و سه فقره مراسله بایست شهری بعنوان تمام علماء شهر رسیده و همه متحد المضمون است یکی از آنها اکنون در نزد من موجود است که اگر میل دارید بشما ارائه دهم حاجی - کو، کدام است پس زودتر بدهید به بیم چیست کی نوشته است جناب شیخ - باز هم متانت را از دست نداده و از بغل لباده خوج

یکی از همان مراسلات مخصوصی که مانند متحدالمآل بتوسط عبدالعلی خان در اطاق حسین آقا ترتیب داده شده بود بدر آمده بدست حاجی داد تمام مدعوین گردن کشیده چشمها را بر اسله مزبور دوخته مضمون این مکتوب همان بود که در فصول سابق شرح داده و متحد الهالی بود که حسین آقا در عدم رضایت خود از وصلت قریب الوقوع به علماء اعلام نوشته و ماعیناً در فصل ۱۲ مفاد آن را خاطر نشان نمودیم.

بعد از قرائت این مکتوب که همه حضار به تعجب و حیرت دچار گردیدند حاج محمد مهدی اصل مکتوب را برای تجدید نظر بدست لرزان خود گرفته در حالتی که رنگ از صورتش بریده بود فریاد کرد: خیر این ممکن نیست خطیسم باشد - حسین آقا هرگز این خط را ننوشته و دیگری مرتکب شده بله بله پسرم از این مکتوب اطلاع ندارد او باین وسایل که موجب ایجاد افتضاح است تشبث نمی کند

شیخ - اگر خود او ننوشته لابد بی اطلاع نبوده است .

حاجی - خیر دشمنان من قصد مخصوصی در نظر داشته اند این بیرنگ را زده اند اما من آنها را تعقیب خواهم کرد هم اکنون خودم از حسین آقا تحقیق کرده و او را بنخدمت شما خواهم آورد این گفته و با کمال عجله و اضطراب از نزد مدعوین خارج شده بی محابا با طاق عیال خود داخل گردیده و با صدای گرفته و لرزان پرسید حسین کجا است ؟

مادر حسین آقا از این سؤال بی مقدمه و لهجه استفسار حاجی که شراره آتش از چشم و دهانش می بارید تعجب کرده پرسید شما را چه

میشود و حسین را برای چه میخواستید ؟

حاجی - بتو این فضولیه‌ها نیامده زود بگو حسین در کجا است .

زن حاجی - او از امروز ظهر بیرون رفته و گفته است که امشب

در جائی مهمانم و برای خواب هم نخواهم آمد

حاجی - او حتی برای خوابیدن هم بمنزل نمیآید این که خیلی

غریب است یعنی چه ؟

زن حاجی - همین است که عرض کردم اما علت اضطراب شما چیست

حاجی را درد سر شدیدی عارض شده و همینقدر با کمال بی طاقتی

گفت آه زحمات ما به در رفت این جمله برای عیال او بکلی مبهم بود و چون

سابقه باین وقایع نداشت نتوانست چیزی بفهمد این بود که حاجی را بحال

خود گذاشت . حاجی بعد از چند ثانیه فکر مجدداً بجانب مهمانان برگشته

و گفت افسوس که حسین آقا امشب بجائی دعوت رفته و الا خودش را

حاضر میکردم که بشاها ثابت کند او مرتکب اینکار نشده .

شیخ گفت اعم از آنکه او خود نوشته یا دیگران شك نیست که

پسر شما از این مواصالت رضایت ندارد .

حاجی از این صراحت کلام و رك گوئی آقا شیخ دلخور شده و

گفت جناب آقا قصاص قبل از جنایت یعنی چه پسرم کمال افتخار و رضایت

را برای این مزاجت دارد جنابعالی بچه مناسبت حاضر شده‌اید با این

مذاکرات بی موقع يك امر خیری را بهم بزنید .

شیخ - عجب شما ملتفت عرض من نمیشوید من گفتم که اشتیاق

من اینست که این وصلت هر چه زودتر انجام بگیرد و فقط بواسطه دوستی که با شما دارم خواستم جنابعالی را از جلو گیری این واقعه سوء آگاه کنم این در واقع خدمتی است که بشما تحویل میدهم نه خیانت آقایان حضار غیر از این است ؟ مدعوین همه يك مرتبه گفتند بلكه همینطور است که آقا میفرمایند و حاجی خیلی باید امتنان داشته باشند که قبل از وقت ایشان را مطلع ساخته اید .

جناب شیخ گفت من دیگر چون کاری ندارم مرخص میشوم و برای بعضی اوراد و اذکار که استمرارا در شبها دارم میروم مشغول به دعا گوئی باشم لیکن بشما سفارش میکنم که رضایت طرفین حقیقی شرط صحت عقد است و الا باطل خواهد بود . این جمله اخیر مخصوصاً آتش بجان حاجی افکنده با کمال خون سردی جواب وداع آقا شیخ را گفته و خود اکراهاً تا دم درب بزرگ از او بدرقه نمود آنکاه مجدداً نزد مهمانان خود آمده و نشست - سگوت مطلق فضای اطاق را فرا گرفته و همه حضار در حیرت و تعجب بودند گاهی نیز محرمانه و بیخ گوش یکدیگر با هستکی چند کلمه صحبت میکردند حاجی که ملتفت شد تمام نقشه بر هم خورده محض مغلطه و خلط مبحث مجدداً شروع بسخن کرده و گفت : آقایان - آقایان آیا شما تصور میفرمائید که پسر من مرتکب این حرکت شده ؟ خیر ابداً ممکن نیست .

یکی از حضار گفت خیلی عجب است - دیگری گفت باور کردن آن مشکل است - سومی علاوه کرد که حسین آقا يك جوان با کمالی است سایر

جواب ها یا تصدیقهای بلا تصور هم از همین قرار بود .
محمد دا حاجی گفت بله بله پسر من کمال رضایت را داشته
او خودش دلاو طلب و صلت با حاجی آقا بوده و خیلی باین مواسلت افتخار
می نموده آیا ممکن است این حرکت را باو نسبت داد .

حاجی محمد صادق که تا کنون ساکت بود گفت من هم خیلی در
عجبم این مکانی که شما و مرا مفتضح کرده از کیست ؟

حاجی محمد مهدی که ظنش بطرف عبدالعلی خان رفته گفت من
فهمیدم من دانستم چه کسی این نیرنگ را بازی کرده فردا همه خواهید
شنید که چگونه بمجازاتش میرسانم .

حضار با کمال بی حوصله گی رسیدند نام آن شخص چیست ؟
حاجی - فردا معلوم خواهد شد - اگر چه حاجی یقین کرده بود
که سر مشق این بازی را عبدالعلی خان داده ولی شك نداشت که پسرش
محرك او شده و عدم رضایت او را بیک چنین حرکت بدی وا داشت
معهدا در صورت ظاهر نمیخواهید که تمام گناه و تقصیر را بدوش حسین
آقا وارد کرده و عبدالعلی خان را بی تقصیر جلوه دهد بنا بر این با کمال
جدیت از طرف پسر خود دفاع میکرد که مبادا این نقشه بر هم خورده
و شکاری که تازه میخواهد بدام افتد از چنك رها شود - حاجی سعی
میکرد که ابدا نظریات خود را اظهار نکرده و موقتاً بروی این وقعه سر-
پوش بگذارد .

حاجی محمد صادق اگر چه از تشویش و حالت اضطراب حاجی محمد مهدی

آنچه را که لازم داشت استنباط کرده و فهمیده بود معهنا برای آنکه
۳۰ وسیله که ممکن است موجبات رضایت و اقناع حسین آقا بتوسط
پدر و مادر و کسان خود او فراهم شود و حاجی را بیشتر تشنه و مشتاق
نماید گفت :

البته جنابعالی میدانید که اشخاص محترمی برای خواستکاری صبیحه
بنده نزد من آمده لیکن بعلی آنها را لایق ندانسته و جواب گفته ام
نمیدانم این چه رشته ایست که مرا مجذوب شما و مفتون حسین آقا کرده
و بمحض اظهار شما حاضر برای وصلت شدم لیکن البته وقتی احساس بی
میلی از طرف شما بنمایم البته من هم رضایت نخواهم داد.

این کلمات اگرچه مثل نیشتری بود که بقلب حاجی میرسید معهنا
چون از طرز کلام حاجی محمد صادق بوی آمیدی بر میخواست تاثر آن را
فراموش کرده در جواب گفت خیر ابدا جنابعالی نباید پاره خیالات
را بنحود راه داده باشید زیرا بنحوی مطمئنم که این حرکت ابدا از طرف
پسرم ناشی نشده و دیگری محرك این ترتیب بوده میل و رضایت بلکه رغبت
و اشتیاق قلبی حسین آقا در این وصلت بکلی مرا از هر سوءظنی در حق
او ممنوع میدارد.

و بالجمله تا زمان صرف شام که یکساعت دیگر بطول انجامید
تمام مذاکرات مدعوین و دونفر حاجی در حدود همین مسئله بود و دمبدم
بیشتر آثار انقلاب احوال و تشویش در وجنات حاج محمد مهدی آشکار
و واضحتر شده توجه حضار را بطرف خود جلب مینمود و ساعت بعد

نوکر حاجی اطلاع حاضر بودن شام را داده متفقاً با طاق دیگر رفتند بعد از صرف شام و چائی استیلای خواب و غلبه کسالت این مذاکرات را قطع کرده حاجی محمد صادق با سایر همراهان اجازه مرخصی طلبیدند که بنحانه خود مراجعت نمایند در این موقع گوئی حاج محمد مهدی از نطق و تکلم عاجز بود که بدون مذاکرات دیگر رضایت به تصمیم حاجی محمد صادق داده و محض همراهی با آنان تا بیرون در مشایعت نمود و در آنجا بعد از مراسم وداع علاوه نمود که امیدوار است همین دو روزه مراسم عقد و عروسی با بهترین شکلی اجرا شود و خواهشمند است که جناب حاجی هیچ گونه خیالی بنحود راه ندهد بعد از رفتن میهمانان حاجی مستقیماً با طاق عیال خود روانه شده و بمحض ورود با طاق گفت: حاجیه خانم آیا میدانی که تمام نقشه ما بر هم خورد؟

— حاجیه نه من نمیدانم چه شده ساعت قبل که به تفحص حسین آقا باین اطاق آمدید پرسیدم جوابی بمن نگفتید مگر چه شده و چرا اینهمه مشوشید خدای نا کرده چه اتفاقی رخ داده که شمارا بکلی پریشان نموده آیا ضرر و خساراتی بشما وارد شده؟

حاجی — با کشیدن يك آه حیرت بار — بلی بلی يك ضرر جبران ناپذیر — مسئله وصلت بر هم خورد
حاجیه — چطور و چگونه — این گفته نگاه خود را به دهان حاجی دوخت.

حاجی — از تمام تفصیل آمدن مدعوین ورود ناگهانی آقا شیخ و غیره

عیال خود را مستحضر ساخت .

حاجیه - انشاء الله این اتفاق اسباب یاس نمیشود علی الخصوص که میگوئید حاجی محمد صادق با این خیال اظهار امیدواری کرده و یقین میدانم این بازی را عبدالعلی خان در آورده والا این پسر که عجلش میرسید بله بله یقین کار همان پسرۀ جوانمرك شده است که این فتنه را بر پا کرده !

حاجی - اکنون فهمیدی توبی مأخذ از این پسرۀ طرفداری میکردی

حاجیه - صحیح است و درست میفرمائید من در اشتباه بودم

حاجی - حالا چه باید کرد ؟

حاجیه - حسین آقا را بطلبید و از او این مسئلۀ را استنطاق کنید لابد

میتوان چیزی از او فهمید .

حاجی - این مطلب را نمیگویم اساساً تکلیف چیست ؟

حاجیه - هیچ تکلیفی ندارید هنوز ورق برنگشته و فقط يك سوء

تفاهمی حاصل شده از برای این کار من محتاجم که يك دفعه دیگر حسین آقا را ملاقات کنم و از در دیگر در آیم که شاید این اشتباه برطرف شود

واقعاً خیلی اسباب خفت است که اگر سر زبانها بیفتد که حسین

آقا راضی نیست من از روز اول بشما گفتم که چرا اینطور با او مذاکره

کر دید تغییر شما با حسین آقا غلط صرف بود هر چه باشد شما باید مهربانی

کنید نه تغیر و تندی مثلاً تشدد شما نسبت به عبدالعلی خان هم خیلی بی

ربط بود اگر او مرتکب این کار شده محض نلافی حرکتی بوده که شما در

حق او نموده اید .

حاجی - اکنون کار از اینها گذشته و مسئله اهمیت پیدا کرده باید در فکر علاج برآمد ملامت و توبیخ حاصلی ندارد تو باید حسین آقارا ملاقات کنی و با مواعید بسیار او را ملزم سازی که اقرار کند این نوشتجات را او خبر ندارد ضمناً باو وعده بده که من و تو از خیال وصلت با حاجی محمد صادق بکلی منصرف شده ایم واقعاً این توهینی است که نسبت بهما شده و نباید سهل گرفت آیا خوب ملتفت میشوی که چه میگویم؟

حاجیه - بله فهمیدم و همینطور است که شما میفرمائید!

آنگاه حاجی اشاره کرد که بستر خواب او را بگسترانند زیرا محتاج باستراحت کاملی است چند دقیقه بعد حاجی در بستر دراز شد - آنشب نیز یکی از شب های بدی بود که بحاجی گذشت زیرا از شدت خیال و مالیخولیا نتوانست استراحت کند در طلوع فجر حاجی از جا برخوایسته سجاده عبادت را پهن به نماز و ادای فرایض و تذکار اوراد و اذکار خود مشغول گردید آنگاه سر بسجده نهاده از خداوند درخواست کرد که این قضیه یعنی امر مواصالت را به نفع و سعادت او مقرون فرماید.

در این موقع خورشید جهانتاب سر از دریچه ظلمت بیرون کرده و اولین اشعه دلفروز خود را به قله جبال مرتفع هدیه فرستاد پس از صرف چائنی و لقمة الصبح حاجی مزبور از خانه بعزم حجره بیرون آمد این نکته را لازم است توضیح دهیم که حوادث کلی و جزئی ابداً مانع حاجی نمیشد که از باز کردن حجره صرف نظر کند چنانچه غالباً در ایام تعطیلات عمومی و اعیاد مذهبی مشارالیه با منشی و مستخدمین تجارتی خود در

حجره نشسته بداد و ستم مشغول بود و بهترین تفریحات را در بازی تجارت میدانست. در این روز نیز حرص و طمع بهره و سود بطوری او را فرا گرفت که از اضطراب و قلق شب گذشته و ناراحتی آن صرف نظر کرده بدون خستگی و کسالت حجره خود را باز نمود.

بد بختانه و برخلاف انتظار میدید که همه آشنایان و دوستان او از مسئله وصلت و عدم رضایت حسین آقا سخن میرانند و مهم ترین خبری که در افواه عامه جای دارد همین مسئله است. این انتشارات که هر لحظه بتوسعه خود می افزود بیش از پیش موجب خفت حاجی را فراهم کرده و غالباً متعرض جواب احدی نمیشد يك مراجعه مختصر بدفاتر واردات و صادرات تجارتي خود نموده تعلیمات مختصری به منشی خود داده مجدداً بطرف خانه روانه شد.

اگر اشخاصی بآداب و عادات حاجی آشنا بودند در این ایام فوق-العاده تعجب میکردند چه عادتاً حاجی از اول آفتاب حجره خود را باز کرده ظهر جهة صرف نهار بنخانه رفته و بلافاصله مراجعت می کرد غروب نیز درب حجره را می بست و بنخانه مراجعت میکرد.

در ایام عادی ابتدا دیده نمیشد که حاجی در يك روز سه مرتبه بنخانه برود و اگر چنین بود يك اتفاق مهمی او را مجبور میساخت اکنون و در ایام اخیر کثرت اضطراب او را ملزم مینماید که در روز بیشتر از چهار مرتبه بنخانه رفته و مراجعت میکند - از سیما و وجنات حاجی محسوس است که حوصله از او سلب شده و چندین دقتی باوضاع تجارتی ندارد،

و بامور تجارتي با نظر بي قیدی و بي اعتنائی مینگردد. بهر جهة ورود حاجی بمنزل مصادف با سه ساعت قبل از ظهر بود مادر حسین آقا را صدا کرده از او پرسید که آیا تا کنون حسین آقا را دیده و صحبت کرده است یا نه؟

حاجیه گفت خیر تا حال ملاقاتش نکرده ام سهل است که هنوز به منزل نیامده.

حاجی گفت شاید آمده و تو مطلع نشده؟

حاجیه - خیر هم اکنون من بعمارت اندرونی رفته و دیدم تمام اطاقها از بیرون بسته است.

حاجی - با کمال اوقات تلخی گفت اه جوانمرك شده آخر کجارفته بتو هم نگفت که کجا رفته و در کدام خراب شده دعوت دارم؟
حاجیه - خیر خیر همینقدر بمن گفت که امشب در انتظار او نباشم و منتظر اجازه من نمانده از در بیرون رفت.

حاجی - آیا از صبح تا حالا کسی بسراغ او نیامده؟

حاجیه - خیر هیچ کس - اما چه شد که شما حالا بمنزل آمدید این معمول نبود.

حاجی - آخر چکنم بازار هم که نمیتوانم بماتم هر کس میرسد يك چیزی میگوید.

حاجیه - از چه بابت - حاجی از همین مسئله کاغذها که دیشب

آقا شیخ بمن نشان داد و این فقره بازاری شده و مفتضح شدیم خدا

این پسر را اهل و نا خلف ما را بکشد که مایه خفت من شده است
لا اله الا الله عجب گرفتار شدیم !!

حاجیه - عجله نکنید مضطرب نباشید انشاء الله تمام کارها بر
وفق دلخواه و مرام انجام میشود بصحبت های بازاری مردم عوام اعتنا نکنید
حاجی تا نزدیک ظهر در منزل مانده در این سه ساعت توقف خود
هر لحظه بهزاران خیال و اندیشه دچار شده و گوئی فروش غیب او
را بیک وقعه ناگواری متذکر میسازد بالاخره نهار را زود تر از معمول
روزانه صرف کرده و با کمال بیتابی بطرف حجره خود روانه شد در آنجا
هم از حالات حسین آقا استفسار کرده گفتند کسی او را ندیده و نمیدانند
بکجا رفته ..

روز باختر رسید و خبری از حسین آقا تحصیل نشد هر لحظه بر
اندیشه و خیالات حاجی افزوده ناچار شد جدا حسین آقا را تعقیب
کند بنابراین در صدد افتاد بهر وسیله که ممکن است خبری از او تحصیل
نماید در اول شب تمام مکان و اشخاصی را که میدانست با حسین آقا
رابطه دارند جستجو و تفحص نمود کمترین خبری نتوانست بدست بیاورد
همچنین عیال حاجی نیز تا یکساعت از شب رفته خدمه و نوکرها
بنقاط مختلفه شهر فرستاده و بهیچوجه موفق به تحصیل نتیجه نشد و فرستادگان
با کمال یاس مراجعت نمودند و جواب منفی آوردند

حاجی روی بعیال خود نموده و گفت آیا کمان نمیکنی که او فرار

کرده باشد یا خدای نکرده بلائی بسرش آمده باشد ؟

حاجیه - نه برای چه این خیال را بنخود راه دهم و محتاج بفرار نبود
حاجی - با این حال عقیده من اینست که اکنون نتوانیم حسین آقا را
در رشت پیدا کنیم .

حاجیه - خیر اینطور نیست او چند شب بود که در منزل تنها
مانده و اکنون که بدور رفقای بداخلاق خود جمع شده است محض آنکه
گوشش از شنیدن مذاکرات راجع بامر خیر راحت باشد سرگرم اختلاط
با آنها شده و با اصطلاح خود مان جای دنجی بدست آورده و شاید هم
اکنون در زاویه یکی از باغهای خرم و با طراوت رشت مشغول عیش
و نوش باشد .

این جواب را حاجی تا اندازه مقرون بصحت دانسته و موجب این شد
که از اضطراب و تشویش حاجی کاسته شود امشب نیز مانند شب گذشته
بمجاوی خلی بدگذشت دیشب اگر تصور نمیکرد که حسین آقا ممکن است
فرار کرده باشد امشب اقلاً دچار تردید شده است بنا بر این در بستر
خواب تصمیم قطعی نمود که فردا تمام روز را صرف تفحص و تجسس
حسین آقا نموده و او را برای اینکه چرا دو روز غیبت نموده و موجب
اضطراب جمعی را فراهم کرده گوشمالی دهد همینکه روز نمایان شد فوراً
از خانه بعزم تفحص احوال حسین آقا بیرون آمده و تا ظهر باینسو
و آنسو دوندگی نموده نه تنها خود را بلکه چند نفر از مستخدمین
و شاگردان را هم بجانب حسین آقا فرستاد متأسفانه کسی خبری از او
تحصیل ننمود .

تنها از اداره کارگذاری کسب اطلاع نمود که دو روز قبل طرف عصر حسین آقا را با عبدالعلی خان در آنجا دیده اند که باتفاق از کارگذاری بخارج شده و نمیدانند که بکجا رفته اند.

بر یقین حاجی افزود که عبدالعلی خان حسین آقا را فریب داده و با او بطرفی مسافرت کرده اما تعیین خط سیر آنها برای او دشوار بود. طرف عصر شایعه فرار حسین آقا بایک نفر از دوستانش مشهور شهر شده و مسئله عدم رضایت حسین آقا از وصلت که دیروز و پریروز صبح و در زبان عامه شده بود فراموش گردید همان وقت یک نفر فایتون چی بنزد حاجی آمد و گفت گرچه من حسین آقا و عبدالعلی خان را نمی شناسم لیکن دو نفر جوان باین شکل و صورت (که نشانیهای آنها را داد) پریروز عصر بدرشکه من بانزلی رفتند و انعام گرافی هم بمن دادند.

حاجی فهمید که دو نفر رفیق بانزلی رفته اند و نزد خود فکر میکرد که شاید برای تفریح و گردش مسافرت بانزلی کرده باشند و هم امروز مراجعت خواهند کرد لیکن درشکه چی علاوه نمود که درشکه مرا در خارج شهر نگه داشتند بعد از یک ساعت دو نفر نوکر مقداری اثاثیه و غیره بدرشکه من نهاده و همان لحظه این دو نفر مسافر که گو یا شما قرابت دارند بدرشکه من سوار شده و من آنها را تأییره بازار بردم از آنجا به بعد اطلاعی ندارم.

فکر جدید حاجی مجدداً ضایع و باطل شده نزد خود گفت اگر مقصود به تفریح بوده بردن و حمل اسباب و اشیاء و مخفی داشتن درشکه

درین راه لازم نبود آری یقین من شد که فرار کرده اند اما بدست آوردن آنها خیلی آسان است فردا صبح هر دوی آنها در رشت حاضر خواهند بود لیکن باز يك فکر جدیدی از برابر نظر حاجی عبور کرده که در واقع این خیال اخیر بکلي او را مشوش ساخت آن فرار آنها بطرف روسیه بود که در صورت وقوع در میدان مملکت وسیعیه روسیه با سهولت مسافرت دستگیری این دو نفر کار آسانی نبوده و تمام زحماتش عظیم می ماند همان لحظه به تلفون بخانه رفته و از شريك خود در انزلی جویای احوال حسین آقا شد مشارالیه جواب داد که بهیچ وجه ایشان را ملاقات نکرده و خبری ندارد در طی تلفون حاجی علاوه کرد که حسین آقا مقداری از جواهر و نقد مرا برداشته فرارا بانحدود آمده لهذا تأکید کرد که بفوریت در جستجو برآید و هرگونه خبری که تحصیل کرد فوراً اطلاع دهد یکساعت از شب رفته تلفون انزلی خبر داد که تمام شهر را تفحص کرده در این ایام کسی حسین آقا را در انزلی ندیده و مطمئن باشید که او بانزلی نیامده است

فصل هجدهم

تفحص گمشدگان

هرگونه شبهه و تردید از حاجی برطرف شده و یقین قطعی حاصل نمود که حسین فرار کرده نشعه سود و زیان وصلت بکلی از کله اش پریده و با خود خیال میکرد که عجالاً باید از مسئله مواصلت صرف نظر کرده و در جستجوی پسر برآمد و چون دانست این اقدامات مختصر برای بدست آوردن حسین آقا کافی نیست و خودش هم از ترتیب و وضعیات دوائر نظمیه و حکومت بی اطلاع و نمی تواند موفقیت حاصل کند لهذا لازم دید که يك نفر از وکلای عمومی و یکی از اشخاص زبردست را تهیه و با مخارج خودش لیکن بوسیله او با رعایت دستور و کیل مزبور حسین آقا را تعقیب نماید بنا بر این بفوریت رقعۀ جهة یکی از وکلای معروف رشت که مهابت و زبردستی او در نزد همه مشهود بود نوشته و مشارالیه را دعوت کرد که امشب بقدر نیم ساعت قدم رنجه فرموده و در منزل تشریف بیاورد زیرا يك وقعه مهمی برای او حادث شده و بمساعدت فوری آن وکیل معظم خیلی محتاج است.

بعد از فرستادن این رقعۀ خودش نیز هر کس را در مد نظر او بودند مراجعه و آنها را از فرار حسین آقا آگاه ساخت. ما یک ساعت بعد حاجی و وکیل معظم را در خانه حاجی محمد مهدی می بینیم که در پهلوی یکدیگر قرار گرفته و از فرار حسین آقا صحبت میدارند حاجی فقط از

مسافرت حسین آقا که به نحر بك عبدالعلي خان واقع شده صحبت کرده و از ذکر علل و جهة خود داری نموده علت فرار را فقط بد کسر دلتنگی حسین آقا قناعت نموده.

وکیل مشارالیه قول قطعی داد که اقدامات مجددانه در این خصوص بعمل آورده و با هر وسیله که ممکن است آنرا دستگیر خواهد کرد.
حاجی - اگر به باد کوبه رفته باشند چه میکنید؟

وکیل - توسط قونسولگری روس دستگیری آنها را تقاضا خواهم کرد
حاجی - بیالایر چطور مثلاً شاید تفلیس؟

وکیل - البته بی زحمت نخواهد بود و باید منحمل اشکالاتی شد لیکن سرکار نباید در این قضیه ملاحظه نفع و صرفه تجارت را کرده از مخارج آن مضایقه فرمائید.

حاجی - در این فقره خیلی دلتنگ شده و بیشتر از رك گوئی و صراحت کلام وکیل ملول گردید پرسید مخارج این کار چیست؟
وکیل - تقریباً یکصد تومان. و این در صورتیکه است آنها در باد کوبه متوقف باشند و اگر تفلیس و بالایر رفته باشند همین درجه مخارج آن بالایر خواهد رفت.

حاجی - با نهایت تعجب یکصد تومان خیلی است یکصد تومان برای چه؟

وکیل - من قبل از وقت نمیتوانم برای شما صورت حساب بنویسم بعد از خاتمه و انجام این خدمت آنوقت شرح محاسبه آن را برای شما

خواهم نکاشت هفتاد تو مان آنرا باید تقدراً تحویل کنید و الا بدیگری رجوع فرمائید. اگرچه مخارج این کار صد تومان نبود مع هذا چون مدتها بود وکیل مشارالیه منتظر موقع و فرصت استفاده از حاجی آقا بود و از خشت و تنگ چشمی حاجی آقا اطلاع کامل داشت اکنون که موقع بدستش آمد با کمال صراحت و بدون تملق و مجاز این پیشنهاد را مینماید. حاجی آقا - آخر معاودت دادن دو جوان برای چه یکصد تومان خرج دارد در صورتیکه خرج سفر آنها نیز بعهده خودشان است آقای وکیل! جنابعالی خیلی بی لطفی میکنید و من منتظر نیستم.

وکیل - عرض کردم که برای بنده کمتر از این میسر نیست و در مقابل هفتاد تومان وجه نقدی که بمن میپردازید سی تومان سند خواهید سپرد که بعد از موفقیت بانجام کار فوراً کارسازی دارید من هم بشما قول میدهم بهر وسیله که دست رس داشته باشم این دو نفر را که یکی پسر شما و دیگری را که نمیشناسم برشت وارد کنم.

حاجی - لا علاج تسلیم شده و گفت آ یا بمن قول قطعی میدهید و نوشته خواهید سپرد که تخلف نکنید.

وکیل قلمدان را پیش کشیده و تعهدنامه دائر بر معاودت دو نفر فراری نوشته و نزد حاجی آقا گذاشت حاجی بعد از قرائت ورقه قرار داد، باطابق دیگر رفته و بعد از مدتی شماره پولها هفتاد تومان پول سفید نزد وکیل آورد و گفت اکنون بشرافت قول و عهد شما مطمئن امیدوارم هر چه زود تر اقدام کنید که رشته کار از دست نرود.

وکیل - دیگر سایر ترتیبات باخود من است و امید وارم رضایت شما را در خاتمه این امر بطرف خود جلب کنم اکنون وکالت نامه را نوشته و بمن بدهید - حاجی نیز قلم و کاغذ گرفته و وکالت نامه دایر بر فرار حسین آقا و عبدالعلی خان و سرقت آن دو نفر نوشته بوکیل سپرد وکیل پس از اخذ ورقه وکالت خدا حافظی کرده کیسه پول را در زیر عبای خود گرفته بیرون رفت گوئی روح و نفس حاجی در کیسه بود که وکیل همراه خود برده بود زیرا بعد از رفتن وکیل حاجی بنای دیوانگی را گذاشته و به کائنات فحش میداد علی الخصوص بر بی رحمی و بی انصافی وکلا که اینها چه قسم اشخاصی هستند که ذره رحم و انصاف در قلب آنها وجود ندارد، مرد که بی مروت برای يك کار دو پولی صد تومان از من گرفت خدا اینها را بکشد که جز تضییع حقوق مردم مقصودی ندارند و خوب و بدشان در فکر جیب بری هستند!

ما حاجی را در اینحالت میگذاریم و وکیل را تعقیب میکنیم که مشارالیه مستقیماً با اداره نظمیة رفته بعد از ارائه وثبوت وکالت عرضحالی بشرح ذیل داد:

« عبدالعلی خان پسر حاجی محسن اهل تفلیس حسین آقاي پسر »
 « حاجی محمد مهدی تاجر را محرک شده و مقدار مهمی پول و جواهر بهمدستی »
 « یکدیگر از منزل حاج محمد مهدی سرقت کرده و بانزلی رفته اند »
 « وکیل مزبور تقاضا میکند دو نفر فراری مذکور را تحت الحفظ برشت »
 « حجت دهند »

اداره نظمیه فوراً در صدد تفحص و تحقیق بر آمده بوسیله نظمیه
انزلی موفق به کشف درشکه چپي نانوی شده و استنطاقی که از او بعمل
آمد این بود که سه شب قبل از این دو نفر جوان را رو بروی مهانخانه
نمره ۳ پیاده کرده و انعام گرافی علاوه بر مزد و اجرت خود گرفته است
طرف عصر این خبر بآداره نظمیه رشت رسید و رئیس نظمیه بآداره
کارگذاری و قونسولگری روس مقیم گیلان داخل مذاکرات رسمی گردیده
و بدفاتر مسافرتین صادره اداره کارگذاری مراجعه نموده پاسپورت (پته
عبور) عبدالعلی خان و حسن خان را که برای مسافرت بروسیه تحصیل
کرده بودند ملاحظه نمود رئیس نظمیه یقین کرد که مقصود از حسن خان
همان حسین آقا است که نظر بیاره بیش بینی ها عبدالعلی خان اینطور
صلاح دانسته که نامش را مکتوم و مستور بدارد.

از این کشفیات که چندان موجب زحمت نشد و کیل حاجی خیلی
مسرور بود که خود بزحمت و مشقت نیفتاده و بروی کشف کرده که این
دو نفر جوان عجالتاً به بادکوبه رفته اند با جدیت و تعقیب و کیل همان
شب دو فقره تلگراف بعنوان قونسول ایران و روس از طرف دوائر مربوطه
مخابره شد که تحقیقات کامله نموده این دو نفر را تحت الحفظ بانزلی و رشت
معاودت دهند ضمناً به کماندان کشتی که حامل آنها خواهد بود اکیداً
قدغن کنند که این دو نفر را از تلاقی با یکدیگر ممنوع دارد و چنانچه
اشخاص فراری مذکور به نقاط نزدیک بادکوبه مسافرت کرده باشند آنها
را با قوه مخصوص و عادی جلب کرده و مراجعت دهند هر گاه بسایر

ولایات بعیده روسیه رفته اند تعلیمات لازمه بوسیله تلگراف بنمایندگان
رسمی آن نقاط در دستگیری آنها صادر نمایند و لازم است مفاد این احکام
متحد المضمون بفوریت نامه بموقع اجرا گذاشته شود.

این دو ورقه تلگراف در روی دو ورقه مارك دار نوشته شده یکی
بامضای قونسولگری روس و دیگری بامضای کارگذاری ایران بتلگرافخانه
فرستاده شدند که مخبره شود.

توضیح آنکه شخص کارگذار بنا بیک فقره شغل خصوصی به طرف
طهران مسافرت کرده و امور اداره کارگذاری بمعاون مشار الیه برگذار
شده است و دارای همان اختیار و رسمیتی است که شخص کارگذار از
نقطه نظر اداری دارا بوده است

فصل نوزدهم

(تفقدی از مسافرین)

اکنون خود ما باتفاق قارئین گرام قدمی بطرف کشتی که مسافرین جوان ما با آن رهسپار شده اند گذاشته و در مقام احوال پرسی آنها بر میآئیم. همانطوری که رئیس مهمانخانه نمره ۳ در ضمن صحبت با حسین آقا گفته بود کشتی مزبور بعد از بیست و چهار ساعت بواسطه خونی هوا و سکونت دریا بنزدیک بادکوبه رسید مناظر زیبای شهر بادکوبه از دور نظر مسافرین جوان ما را جلب کرده و تأثیرات مخصوصی آمیخته با بهجت و خوشوقتی در آنها تولید میکرد تمام این اوقاتی که فراریان ما در کشتی بودند بمذاکرات متفرقه و خوش گذرانی صرف شده خصوصاً حسین آقا که گمان میکرد از دنیای پراز زحمت و مشقت بیک عالم دیگری قدم نهاده تمام احساسات و افکار یأس انگیز سابق را فراموش کرده پدر و مادر و مسئله وصلت را کان لم یکن می پنداشت اگرچه حسین آقا چندین سفر به باکو برفته و بوضعیات آنجا آشنا بود مع هذا عمارات و قصور عالیه و مناظر زهت بخش و تفرجگاه های دلگشای آنجا تا این حد توجهش را بخود جلب ننموده بود.

بواسطه سرعت سیر کشتی مناظر با شکوه باکو بانها نزدیکتر میشد تا رفته رفته کشتی در توقفگاه خود لنگر انداخته و از طرف کربنی ها کرجی- های بادی برای آوردن مسافرین و اشیاء آنها حرکت کردند. عبدالعلی

خان و حسین آقا یعنی این دو جوان مسافر بدون هیچ حادثه و اتفاقی سالم‌اً بخشکی پیداده شده و اشیاء خودشان را بتوسط حمالی که حاضر بود بخانه یکی از دوستان نقل کردند - عبدالعلی خان بواسطه کثرت آمد و شد بباکو چند نفر دوست صمیمی برای خود تهیه نموده و غالباً بانها وارد شده و خوش گذرانی نموده است اکنون نیز باتفاق دوست عزیزش راه یکی از کوچه های پر پیچ و خم بادکوبه را گرفته بعد از طی قدری مسافت بجای يك عمارت متوسطی رسیدند از وضع خارجی و نظافت عمارت معلوم بود که صاحب منزل یکی از اشخاص خوش سلیقه به نزاکت و پاکیزگی علاقه مفرطی دارد . بعد از زنگ اخبار جوان خوش سیمائی بسن خود آنها بیرون آمده با عبدالعلی خان معانقه کرده و با حسین آقا دست داده با کمال صمیمیت و اشتیاق آنها را بدرون خانه بردطرز پذیرائی صمیمانه آن جوان واقعاً حسین آقا را مجذوب و مقتون خود ساخته از همان لحظه مهر و محبت او را بیادکاری قبول کرده بعد از چند دقیقه عبدالعلی خان رفیقش را بصاحب خانه که موسوم به (آقا بالا) بود معرفی کرده و همچنین او را به دوست خود شناسانید در ضمن معرفی روی سخن را بطرف آقا بالا کرده و گفت که این دوست ایرانی من برای يك شغل مخصوصی بشهر شما وارد شده و خواهش میکنم هر اندازه لطف و محبت نسبت به من دارید در حق او نیز ضایقه نفرمائید .

آقا بالا هم با تعظیم سر جواب داد که ابدأ محتاج بسفارش نیست و حتی الامکان از خدمتگذاری در حق رفیق عزیز او و دوست جدید خودش کوتاهی نخواهد کرد .

بعد از صرف نهار و استراحت کامل این سه نفر باتفاق جهة تفريح و تفرج بیرون آمده به باغات و خیابان ها و سایر نمایشگاه های عمومی رفته طرف غروب به تیارى که اعلانش امروز بدیوار ها منصوب و از يك پیس اخلاقی عالی حکایت میکرد و علاوه میکرد که با ماهر ترین آکترهای روسی و بهترین آرتیست های گرجی و قفقازی بازی خواهند نمود بنا بر این این سه نفر رفیق موافق پس از تحصیل بلیط به تیار رفته خاتمه آن تا چهار ساعت از شب گذشته امتداد حاصل نمود.

مجدداً این جوانان بمنزل رجعت کرده و بعد از صرف غذا هریك با فراغت خاطر به بستر خواب آر میبندند. فردا صبح عبدالعلی خان به دوستش اظهار کرد چون مدتی است که از تفلیس خارج شده و از ملاقات پدرش محروم مانده اکنون که به باد کوبه آمده اند خوب است باتفاق تا مدت یک هفته بطرف تفلیس عزیمت نمایند.

عبدالعلی خان جواب داد که حسن اخلاق و سیره آقا بالا بطوری مرا مجذوب و مفتون خود ساخته که باین زودی مفارقت آن بر من تحمل نا پذیر است.

عبدالعلی خان بیش از این اظهاري نکرده دست حسین آقا را گرفته متفقاً بنزد آقا بالا آمدند و تصمیم خود را اظهار کردند که تا مدت يك هفته از باد کوبه غیبت خواهند کرد و ضمناً مواظبت و محارست حسین آقا را اکیداً به آقا بالا توصیه کرده و از او خواهش کرد که کاملاً موجبات تفريح حسین آقا را مهیا نماید. بعد از صرف نهار به کار راه آهن رفته

و بلیط و اکون تحصیل کرده و با اولین ترن بجانب تفلیس عزیمت نمود و در حین خدا حافظی آدرس خود را برفقای خویش داده و از آنها خواهش کرد که هرگاه اتفاق یا حادثه سوئی روی دهد بوسیله تلگراف او را مستحضر دارند. عبدالعلی خان با کمال اطمینان و خرمی خاطر برای دیدار پدر و اقوام خود عازم تفلیس شده و حسین آقا نیز در ظل مصاحبت دوست جدید روزها و شبها را در کمال آزادی و خرمی که از هر جهت موجبات رضایت خاطر او فراهم بود بسر میبرد.

فصل بیستم

سوء اتفاق

چهار روز بعد از ورود آنها بیاد کوبه و دو روز بعد از عزیمت عبدالعلی خان بطرف تفلیس طرف عصر که در یکی از خیابان های معروف باکو این دو نفر رفیق جدید قدم میزدند بیک نفر مأمور قونسولگری ایران مصادف شده اگر چه مأمور مزبور نکاهی بانها کرده و بدون کلمه حرف از آنان دور شد اما هنوز نیست قدم نگذاشته بود که با کمال تعجیل بطرف آنها مراجعت کرده پرسید که کدام یک از شما عبدالعلی خان هستید

آقا بالا - هیچ یک

مأمور - اسامی شما چیست؟

آقا بالا - من آقا بالا این آقا حسین آقا !

مأمور - این بهتر شد زیرا مأمور ایشان نیز هستم

آقا بالا - مأمور یعنی چه ؟ چه مأموریتی دارید ؟
مأمور - نمیدانم همینقدر حکم دارم که ایشان را به قونسولخانه
ایران ببرم .

آقا بالا مگر ایشان مقصرونند ؟

مأمور - نمیدانم ممکن است خودتان از اداره قونسولگری تحقیق کنید
حسین آقا که در این مذاکرات سکوت اختیار کرده بود بواسطه
فرط ذکاوت و هوشمندی منتقل شد که علت احضار او بقونسولگری فقط
برای تعقیبی است که از طرف پدر او بعمل آمده اگر چه خیلی دلتنگ
شد از اینکه چرا آقا بالا نام او را ذکر کرده لیکن بعد منتقل شد که
آقا بالا از علت مسافرت او بی اطلاع بوده و جهت نداشته که اصراری
در اخفای اسم او داشته باشد .

مأمور - آقایان چرا معطلید . اگر چه با سرکار (روبرف آقا -
بالا) کاری ندارم و فقط مأمورم که این رفیق دیگر را ببرم لیکن هرگاه
مایلید باتفاق ایشان تشریف بیاورید مانعی نیست .

آقا بالا - حکم شما کجا است ؟

مأمور - حاضر و ارائه داد مفادش این بود دارند این حکم مأمور
است که حسین آقا پسر حاجی محمد مهدی رشتی و عبدالعلی خان پسر . . .
تفلیسی را بقونسولخانه دولت علیه ایران جلب نماید در صورت امتناع
اشخاص مزبور از متابعت مأمور موظف است که با مساعدت نظمیه شهر
دو نفر مزبور را اجباراً بقونسولخانه حاضر نماید

آقا بالا - من نمیکذارم شما رفیقم را بقفسولخانه ببرید - من خود حاضرم که بتنهایی باتفاق شما آمده و جواب ایشان را بدهم .

مأمور - در اینصورت تصدیق میفرمائید محتاج به اقدامات دیگری هستم که خارج از نزاکت است و گفتم که من مأمور شما نیستم و در حکم من ابدأ اسمی از شما قید نشده طرف سؤال و جواب من این آقا است در حالتی که ابدأ آثار امتناع در ایشان نمی بینم چنین نیست آقا ۱۹

حسین آقا - بله همینطور است من حاضرم .

مأمور - پس بفرمائید که بیش از این وقت ما بمذاکرات بیهوده صرف نشود .

آقا بالا - خیر خیر شما نباید بروید .

حسین آقا - دانست که آقا بالا از فرت غیرت و همیت نمیخواهد رفیق خود را باین آسانی تسلیم کند اما افسوس که از سابقه واقعه بی اطلاع است . بنابر این با آهنگ مخصوصی گفت عزیزم اسرار شما بی حاصل است زیرا من در هر صورت مجبورم بقفسولخانه بروم .

آقا بالا - خیر لازم نکرده من از طرف شما رفته و علت احضار شما را تحقیق خواهم کرد .

حسین آقا - بنده محتاج به علت احضار نیستم زیرا خود قبل از وقت میدانم .

مأمور - آفرین بر هوش و قریحه شما که جوان آرام و ملایمی هستید حسین آقا بمأمور - شما از چه وقت در بی جلیب و پیدا کردن من هستید

مامور - تاریخ حکم نشان میدهد که از دیروز صبح
حسین آقا - آیا کسی هم مامور دستگیری من است ؟
مامور - بلی دونفر دیگر اکنون بفرمائید برویم که مدتی است
در کوچه معطل شده ایم .

حسین آقا و مامور با اتفاق آقا بالا که اصراری داشت رفیقش را تنها
نگذارد بطرف قونسولگری رفتند . تا ورود به اداره قونسولگری حسین
آقا صامت و ساکت بود و فکر میکرد که چرا با رفیقش به تفلیس نرفته
تا اکنون دستگیر مامورین قونسولگری نگردد و لحظه بعد فکر میکرد
در تفلیس هم دستگیری او امکان داشته با الجملة این پیش آمد را از قضا
و قدر و بخت بد خود دانسته و پدر را از صمیم قلب لعنت میفرستاد در
ورود به اداره قونسولخانه مامور این دونفر را بقراول نظامی سپرده خود
برای عرض راپرت راه پریپیچ و خم بالاخانهای قونسولگری را گرفته و ده
دقیقه بعد مراجعت کرده این جوان را بحضور قونسول ایران برد .

قونسول - آیا شما حسین آقا پسر حاجی محمد مهدی تاجر دشتی هستید
حسین آقا - بلیه صحیح است .

قونسول - پس باید همین امروز در تحت محافظت مامورین مخصوص
به رشت مراجعت کنید

فصل بیست و یکم

سلب آزادی و تبعید

حسین آقا - بچه حکمی حضرت عالی آزادی بنده را سلب میفرمائید
قونسول - بحکم قانون و مبادی رسمی.

حسین آقا - آیا در حکم واصله تصریح نشده که بچه تقصیری
مجبورم مراجعت کنم آیا مقصر سیاسی هستم یا نه ؟
قونسول - از تقصیر و گناه شما کاملاً اطلاع ندارم همینقدر میدانم
که شما بجرم سرقت مظنون شده اید.

حسین آقا - از این حرف مرتعش شده فریاد کرد آقای قونسول
چه میفرمائید ؟ آیا من سرقت کرده ام ؟ آیا ممکن است من دزد باشم ؟
قونسول - نمیدانم و بمن مربوط نیست که از شما استنطاق کنم شما
باید برشت رفته و برائت ذمه از آنجا تحصیل کنید لیکن این رفیق دیگر
شما کیست آیا عبدالعلی خان همین است ؟

آقا بالا - خیر بنده عبدالعلی خان نیستم و دوست این آقا هستم. آقا
بالا از این مذاکرات در ترس و وحشت فرو رفته و از جبهه بی گناه حسین آقا
ادراک کرد که او بکلی از این تهمت مبرا است لیکن باز از اظهار تعجب
و اضطراب نمیتوانست خود داری کند که چگونه در عرض چند دقیقه
آزادی يك نفر از دوستانش سلب گردیده و به چنین تهمت ناگواری گرفتار
شده است

حسین آقا - که در مقابل قونسول به سکوت نزدیک به بهت دچار شده بود مجدداً روی سخن را بطرف قونسول کرده و گفت :
آقای قونسول ! آیا واقعاً شما هم بمن سوء ظن حاصل میکنید ؟
قونسول - من باین سؤال شما نمیتوانم جواب مکفی بدهم بر فرض سوء ظن یا حسن ظن من ابداً مفید و مضر بحال شما نیست .

حسین آقا - آقای قونسول این يك تهمت و حشت انگیزی است يك نسبت مهبی است و بشرافت من لطمه وارد میکند همینقدر برای اسکات من بفرمائید آیا حضرتعالی هم مرا خیانتکار پنداشته اید ؟

قونسول - با لهجه آمرانه گفت : آقای حسین آقا ! بشی گفتم که من چون هیچگونه سابقه در علت احضار شما ندارم از اظهار عقیده ممنوعم و تصدیق بکنید که پیشگوئی و خبر دادن از مغیبات برای من میسر نیست و همانطوریکه گفتم سوء ظن یا حسن ظن ابداً مفید و مضر بحال شما نخواهد بود دیگر اصرار شما بیحاصل است .

حسین آقا - پس اقبالفرمائید بسرقت چه چیزی متهم شده ام ؟
قونسول - از قرار معلوم پدر شما مدعی است که از مال او سرقت کرده اید .

علت اصرار حسین آقا این بود که در عرض راه یا قبل از هرگونه فکر و خیالی در دستگیری خود اگر میکرد تنها مسئله دچار شدن بانهاام سرقت را هرگز گمان نمیبرد و واقعاً در این موقع اگر خود داری فوق العاده او نبود یقیناً در محوطه قونسولگری خود را مسموم یا انتحار میکرد آنکاه

دست بروی پیدشانی گذارده مانند اشخاص متفکر بنظر میآمد لیکن لحظه بعد قطرات اشکی از گونه های سرخ فامش عبور کرده و بروی زانوهایش میچکید معلوم میکرد که این جوان بیچاره مشغول گریستن است.

قونسول را از مشاهده این حال رقت دست داده و او را از گریه باز داشت و باو میگفت انشاءالله امر سوء تفاهمی در این کار حاصل شده و بهمین زودی برائت ذمه شما حاصل خواهد شد.

حسین آقا در حالتی که نمیتوانست از اشک های گرم چشم خود جلو گیری کند با آهنگ رقت انگیزی جواب داد: آقای قونسول! آیا من حق ندارم پدری را نفرین و لعنت کنم که برای جلب پسر متوسل باین اتهامات شرافت بر باد شده. آقای قونسول آیا بر بی گناهی من رحم نمیکنید؟ پس من بدبختم؟ آری من از اول عمر بیچاره و بدبخت بوده ام و اکنون هم در بدبختی خواهم مرد. آه ای خدا! ای کسی که از اعماق ضمیر بیچارگان آگاهی، ای کسی که موجودات متنفس در مواقع شدت هم و غم به تو رو آورده و ذات مقدس تو را بیاری میطلبند. آیا بر بی گناهی من گواه و شاهی؟ آه ای خدای داد گر جزای بدکاران را چه وقت خواهی داد. و کیفر خیانتکاران را چه موقعی خواهی فرمود؟ آزادی بهترین مواهب و عطایای تو است. آیا تو می بینی که چگونه بزرگترین مواهب تو را بایک نوع ظلم و جور مخصوصی از من میستانند.

آه ای خدا تواز شرح حال و حمیقین احوال مطلعی و بر بی گناهی

من گواهی پس در ماندکال را دست گیری کن و بدکاران را به مجازات برسان.

در این مدتی که حسین آقا به شکوه از پذیر و نیایش با ایزد متعال مشغول بود قطرات اشک که از تائرات قلبی آقا بالا حکایت میکرد بسرعت نامه از گوشه های چشم این دوست با وفا میریخت گوئی او نیز در قلب بی آرایش خود بدعا و نفرین حسین آقا آمین میگفت قونسول را نیز رقت دست داده و دچار يك سكوت غم انگیزی گردید.

لیکن اخرا الامر شخص قونسول با این کلمات فیلسوفانه سکوت را شکسته و حسین آقا را مخاطب ساخت: من اکنون از دائره رسمیت خارج شده و بتو میگویم ای فرزند عزیز من. غم مخور و اندوه بخود راه مده دست خدا همیشه همراه بیچارگان است قلب و ضمیر من بر بیکنناهی تو گواهی میدهد. اشک چشمانت که واقعاً از دل سوزناکت مانند خون میریزند شاه دهند که بتو ستم شده - لیکن نومهد مباش که خداوند تو را حفظ خواهد کرد.

تغییر لهجه قونسول و رقت قلب او تا اندازه مایه تسلی و امید - واری حسین آقا شده دستمالی از جیب بیرون کرده اشک چشمان را پاک نموده با صدای لرزانی گفت:

آقای قونسول! اکنون چه وقتی برای عزیمت من معین میفرمائید قونسول - همین امروز با کشتی پستی.

حسین آقا - بسیار خوب اطاعت میکنم. آنگاه روی با آقا بالا رفیقش

که او نیز مانند اطفال مشغول گریستن بود کرده و گفت : اه ای رفیق عزیزم تو چرا گریه میکنی و براندوه و تأثرات قلب حزینم میافزائی - من کمال خجالت و شرمساری از محبت و وفاداری تو دارم - افسوس که دست روزگار مهلت نداد به تلافی محبت های توقیام کم من امروز برشت خواهی رفت - و اگر بعد از این ملاقات ما میسر نشد حلالم کن : من همین امروز از تو بخشایش میطلبم . و برای تو يك سعادت و خوشبختی بی نهایتی را از خدا آرزو میکنم . آری تو لایق آن هستی که زنده و سعادتمند باشی . من تصور نمیکنم بعد از این زنده بمانم زیرا افتخار حیات در آزادی است که از من سلب شده . و يك چنین زندگی سنگینی است بهتر اینست قطع شود . آیامی بینی مرا بچه اتهامات هراس آوری متهم مینمایند . آه این پدر من است که بامن چنین می کند - او است که نهال آرزو و آمالم را قطع مینماید . بگذار چنین باشد خبر مرگ یا حیات من بزودی بتو خواهد رسید اکنون متوقعم که حقوق دوستی را از گردن من برداری . من بهتر خاطر منم هائی که با خود میبرم همان وفاداری و ثبات عهد تو است . امیدوارم با کمال خوشبختی سالهای دراز زندگی کنی - از تو متوقعم که عبدالعلی خان را از تبعید من آگاه ساخته و تأسف مرا از احضار او خاطر نشان کنی و علاوه نمائی که اگر ملاقاتش موفق نشدم دیدار مابقیامت خواهد افتاد در مقابل این بیانات دلسوز آقا بالای جوان بجز گریه شدید کاری نداشت بالاخره قونسول او را مخاطب ساخته و بدو گفت که دیگر چون کاری ندارد با دوستش و داع کرده و خارج شود انگاه این دور رفیق جدید با تأثر مخصوص

اشك های چشم خود را نثار یکدیگر ساخته و هر يك بوسه و دایع از یکدیگر برداشته آقا بالا با کمال اکراه دوست عزیزش را در اطاق قونسول گذارده و خود خارج گردید. همان ساعت این جوان غیرتمند تلگراف ذیل را نوشته و خود بتلگرافخانه برد « تفلیس کوچه ایوان نمره ۱۸ عبدالعلی »
« خان حسین آقا توسط مامورین نظامی قونسولگری ایران دستگیر و »
« برشت اعزام شد و بمن گفت تاسف او را بشما خاطر نشان بنمایم دور »
« نیست سرکار هم احضار شده باشید آقا بالا » این جوان که اکنون دنیا را فراموش کرده است میل بخوردن و تغذیه هم ننموده بعد از مخا بره تلگراف مجدداً بحیاط قونسولگری آمده و منتظر دوست عزیزش ماند که يك بار دیگر او را ملاقات کرده و تا کشتی بدرقه اش نماید. دو ساعت بعد از ظهر حسین آقا با سیمای گرفته و ملول و جبهه پشمرده با سه نفر قراول یا متحفظ از پله های قونسولخانه بزیر آمده و بطرف کرپی روانه شدند مسافری عموماً بکشتی داخل شده و انتظاری نداشتند این بود که بمحض نزدیک شدن بکشتی حسین آقا يك وداع ثانوی با آقا بالا کرده و آخرین کلماتی که آقا بالا از حسین آقا شنید این بود که مرا فراموش مکن سپس بدرون کشتی داخل شد.

مستحفظین هم توصیه قونسول را راجع بمراقبت و محافظت تامه از حسین آقا به کماندان کشتی ابلاغ نموده و مخصوصاً تاکید کردند که حسین آقا از ملاقات با هر کسی محروم و ممنوع است. این جوان را در همان لحظه به يك اطاق خلوت و نظیفی جای داده و راه معاشرت همه کس را با او مسدود

ساختند چند دقیقه بعد سوت حرکت کشتی بلند شد .
کماندان کشتی باطاق این جوان داخل شده تمام لباس های او را
تفتیش کرده و چیزی که دلیل بر سوء قصد باشد نیافت . کشتی بجانب
انزلی رهسپار گردید لیکن جز صدای چرخ و موتور و موجات دریاه هیچ
چیز دیگر حسین آقا نمیتوانست شنیده و مشاهده کند .

مواظبت کماندان کشتی نسبت بحسین آقا بالاخره به سخت گیری
منتهی شد . زیرا تمام آزادی خصوصی او را از قبیل گردش در سالون
کشتی و تفرج و غیره از او سلب کرده بودند و بالاخره او مانند يك
مقصر سیاسی یا يك محبوس جنایتكار در تحت مراقبت مخصوصه در یکی
از اطاق های کشتی منزل داشت . کماندان کشتی که خود شخصاً مواظبت
حسین آقا را عهده دار بود ابدأ میل نداشت بمذاکرات متفرقه از تآثرات
محبوس جوان بکاهد .

بواسطه همین سخت گیری چندین مرتبه حسین آقا در همان کشتی
بخیمال خود کشتی افتاد لیکن مشاهده کرد که هیچ گونه وسایل انتحسار
برای او موجود نیست بعلاوه دقت و مواظبت مخصوصه کماندان کشتی
بطوری است که کوچکترین حرکتی موجب سوء ظن او نمیکرد . پس در
این صورت بجز گریه و زاری کاری نداشت کماندان نیز چون میدید میل
این محبوس جوان در گریستن است ابدأ ممانعتی نمی نمود . خوب است بیشتر
موجب تآثر خوانندگان را فراهم نکرده و از جزئیات احوال ملالت آور
حسین آقا در کشتی صرف نظر کرده و همینقدر بگوئیم که شام شب راهم

میل ننمود که صرف نماید. کماندان هم اصراری نداشت و او را بحال خود وا گذاشت.

شب، بواسطه ناراحتی خیال نتوانست استراحت کند. اگر چه در بستر بود معیناً لحظه چشم بر هم نکذاشت. کشتی با کمال سرعت سیر میکرد. و همینکه آفتاب طلوع نمود از جا برخاسته بخود پرداخت که بواسطه بیخوابی شب و ناراحتی خیال رنگ صورتش بکلی تغییر کرده و قوایش تحلیل رفته - واقعاً چنین بود، زیرا در همین يك شبانه روز تغییرات محسوسی در چهره حسین آقا پدیدار شده بود - محض تجدید قوا لقمه نانی بدهن گرفته و آنوقت از کماندان کشتی خواهش کرد که به او اجازه بدهد تجدید هوایی کرده تا سطح کشتی برود. اگر چه کماندان خواست اجازه ندهد معیناً اصرار و الحاح حسین آقا او را به رقت آورده با خود به بیرون برد لیکن این تجدید هوا طول نکشید زیرا کماندان دوباره دستش را گرفته و باطاق محبس خود برد.

طرف ظهر بود که دیده بان خبر داد منظره انزلی از مسافت سه فرسخی پیدا است این خبر بیشتر موجب تشویش و تأثر حسین آقا را فراهم کرده و یقین کرد که فقط چند فرسخ بین او و يك بدبختی مدهشی مسافت است در این خیال کماندان کشتی باو گفت که تقریباً دو ساعت دیگر از حبس در کشتی خلاص خواهید شد و منتظر بود که این بشارت مسرت مخصوصی در محبوس جوان تولید کند لیکن برخلاف انتظار مشاهده کرد آشفته‌گی غریبی عارض حسین آقا شده و معلوم است که توقف در کشتی را

بورود انزلی و رشت ترجیح میداده است .

یکساعت و نیم بعد از ظهر همانروز کشتی توقف خود را در بندر انزلی بوسیله سوت اعلام کرده و حسین آقا که در اطاق کشتی از مشاهده همه چیز ممنوع بود اکنون بواسطه مهمه مسافری و توقف کشتی فهمید که به بندر انزلی وارد شده لیکن در این حال نیز کماندان کشتی از او دست برداشته و او را از اطاق خارج ساخته و با خود بعرشه کشتی برد .

(بارکاس) های كوچك و لتكاهای فراوانی از بندر بجانب کشتی میآمدند که مسافری و محمولات آنها را پیاده نمایند مفتشین كمرک در لب كرپی ایستاده و مشغول تفتیش بارهای كمرکی بودند - بعد از خروج تمام مسافری و محمولات آنها که بیشتر از دو ساعت دیگر بطول انجامید کماندان کشتی با دو نفر از مستخدمین لباس تمیز خود را پوشیده و بحسین آقا امر کردند که با آنها از کشتی به بارکاس نازل شود - در این مدت که مسافری و محمولات آنها را از کشتی ببارکاس و لوتکا نقل میدادند حسین آقا مطلقاً سکوت کرده و تنها در فکر خود بود هزاران قسم اندیشه و خیال او را فرا گرفته و مجالی برای تماشای قال و قیل مسافری و نمودن در این موقع نیز با اشاره کماندان کشتی متفقاً ببارکاس كوچك انتقال یافتند وقتی که بارکاس بطرف خشکی و ساحل میرفت کماندان بحسین آقا گفت عنقریب شما را بنزد حاکم انزلی خواهیم برد و از محافظت و محارست شما خلاص خواهیم شد ولی همینکه بخدمت حکومت رسیدیم تعریف خواهیم کرد که شما يك محبوس آرامی بوده اید . طولی نکشید که مسافری از بارکاس

بخشکی پیاده شده و بجانب دارالحکومه عازم شدند. حاکم انزلی بوسیله تلگراف قونسولگری دولت علیه ایران مقیم بادکوبه از ورود حسین آقا مطلع بود بعد از حصول اجازه کماندان و حسین آقا متفقاً بنزد حاکم که شخص پیر مرد و مسن بنظر میآمد رسیدند. بعد از ادای تعارف معموله واقعاً همانطور که کماندان بحسین آقا گفته بود بحاکم عرض کرد: که این مکتوب را (از بغل بیرون آورده و تقدیم نمود) با این محبوس قونسولگری دولت علیه بمن سپرده بشما برسانم و خیلی خوشوقتم از اینکه زحمت بسیاری برای این محبوس متحمل نشده ام زیرا این جوان بالمره ساکت و آرام بود. چند دقیقه بعد کماندان از حضور حاکم مرخص شده و بی کار خود رفت. حاکم انزلی که حاجی محمد مهدی را میشناخت نسبت به پسرش سخت گیری نکرده و همینقدر امر نمود که مشار الیه را در يك اطاقی محترمانه حبس نمایند تا برشت اعزام شود همان لحظه تلگرافی بحکومت گیلان و اداره نظمیه رشت مخابره و ورود حسین آقا را اطلاع داده و علاوه کرد که هم امروز قبل از غروب به رشت روانه خواهد شد.

همان روز دو ساعت بغروب حسین آقا را بتوسط دو نفر آژانس نظمیه برشت فرستادند و یکساعت و نیم از شب محبوس جوان ما بداره نظمیه رشت وارد گردید در حالی که اگر کسی بدیده دقت در سیهای حسین آقا نظر میکرد آثار نومیدی و یاس از حیات را بخوبی مشاهده می نمود اگر چه در وقت عبور از رشت به انزلی يك مسرت مخصوصی از این داشت که آزادانه بطرف روسیه رهسپار میشود بهمین جهت در کوچکترین

چیزهائی که در اطراف راه جلب دقت و تماشای او را مینمود خورده-
بینی میکرد لیکن بالعکس در موقع مراجع ب از کثرت غم و اندوه بهیچ
چیز توجه نکرده و همان انزلی و رشتی که در نظرش آنهمه زیبا و قشنگ
بود اکنون به بدترین شکلی در نظر او جلوه مینمایند. ما لازم نمیدانیم
که در این ایام اخیر از شرح حالات حاجی محمد مهدی استفسار کنیم زیرا
تمام اوقات او با خطرات و بریشانی مخصوصی که در مدت عمر نظیر آن
راندیده بود گذشته فعلا مادر حسین آقا همینکه از فرار فرزندش مطلع
شد بنای بیقراری را گذاشته آنوقت فهمید چه گوهر بر قیمتی را از دست
داده است.

همان شب بحاجی اطلاع رسید که پسرش را تحت الحفظ برشت وارد
کرده اند و اکنون در نظمی توقیف است. اما همینکه دانست که
عبدالعلی خان بچنگ نیامده خیلی متأسف شد که چرا دستگیر نشده تا
تلافی حسین آقا را باو به نماید. لیکن حاجی دزاشتباه بود زیرا این مقصر
ثانی هم با کمال میل و بیای خود برشت نیامد. آری جذبه دوستی و محبت
بین حسین آقا و عبدالعلی خان بطوری در میان این دو وجود داشت که
عبدالعلی خان راضی نشد رفیقش را در محبس نظمی نیز تنها بگذارد و
تفصیل آن بقراری است که اینک شرح میدهم.

فصل بیست و دوم

عبدالعلی خان

همینکه تلگراف آقا بالا دائر به دستگیری و تبعید حسین آقا به عبدالعلی خان رسید فوراً نزد پدر رفته و او را متذکر ساخت که یکی از دوستان عزیزش به بلیه دچار شده و او ناچار است که فوراً بایران مراجعت کند. و چنانچه خودش نرود اجباراً او را احضار خواهند کرد.

پدر معزی الیه که درست نقطه مخالف حاجی محمد مهدی بود با اینکه مدتهاست از دیدار پسر محروم بوده معذایاو اجازه بازگشت داده لیکن عبدالعلی خان از حقیقت قضیه پدر را بی اطلاع گذاشته و مطلب را بیک شکل مناسی که موجب هیچ گونه اضطراب پدر نشود اظهار نمود و این مسافرت را فاقد هر گونه اهمیت و بیک سفر عادی نشان داد.

سه روز بعد از ورود به تفلیس و ملاقات دوستان و کسان خود مجدداً سوار قطار راه آهن شده. خود را به بادکوبه رسانید لدی الورد آقا بالا را ملاقات نموده از کیفیت مسافرت و طرز دستگیری حسین آقا کاملاً استعلام نموده شب را در منزل آقا بالا متوقف صبح روز بعد تنها بقونسونخانه رفت بعد از ملاقات قونسول با کمال صراحت بمشار الیه گفت هیچ گونه اقداماتی برای دستگیری عبدالعلی خان لازم نیست زیرا آن منم و با کمال اشتیاق حاضریم که هر چه زود تر بجانب رشت و انزلی مسافرت کنیم این درست در موقعی بود که حسین آقا وارد رشت گردیده

یعنی دو روز با او فاصله داشت .

قونسول از غیرتمندی او تعجب کرده و گفت : چه نکته شما را محرك میشود که اینطور بالصراحه حرف زده و عمدا خود را به مهلكه می افکنید ؟

عبدالعلی خان - شدت علاقه و دوستی با حسین آقا - بی گناهی از تهمت مرا تحريك میکند که فوراً بجانب رشت روم لیکن اینکه فرمودید مهلكه من مخاطره نمی بینم بلکه مهلكه در اینست که من تعلل در مراجعت بانزلی کرده رفیق عزیزم بدام کسی بیفتد که نجات او غیر مقدور یا اقلادشوار باشد .

قونسول که از این حاضر جوابی و صراحت لهجه عبدالعلی خان بیشتر دو تعجب بود و هیچ گونه آثار بیم و خوفی در او مشاهده نمی نمود گفت : کمان ندارم این عجله نتیجه خوبی برای شما داشته باشد عبدالعلی خان - همینطور است اگر چه شتاب و عجله اساساً مورد ندامت و پشیمانی است مع هذا مصالح من کاملاً مقتضی این عجله نمی باشد .

قونسول - بسیار خوب پس شما فردا برشت روانه خواهید شد .
عبدالعلی خان - خیلی ممنونم و امیدوارم حضرتعالی تمام مساعی و اهتمامات خودتان را در سرعت اعزام بنده بکار ببرید .

قونسول - آیا در تفلیس تلگراف رسمی ما بشما رسید ؟
ع - خیر فقط يك فقره تلگراف خصوصی آنها از طرف یکی از دوستان

ق - آيا شما به اداره نمايندگي قونسولگري دولت عليه ايران رفتيد

ع - خير من احضار نشدم و در تفليس كسي مرا نطلبيد.

ق - شما بايد امشب در قونسولخانه باشيد كه فردا حركت كنيد

آيا راضي ميشويد ؟

ع - بآين حرف جوابي نداده و با سر اظهار اطاعت نمود .

غروب امروز قونسول ايران دستگيري واعزام عبدالعلي خان را

در تعقيب تلگرافات سابقه بحكومت گيلان داد . عبدالعلي خان فردا صبح

از باكو بجانب انزلي حركت خواهد كرد .

در اينجا خوبست كه داخل نظميّه رشت شده و از حالت حسين

آقا استعلام نمائيم .

فصل بيست و سيم

استنطاق در نظميّه

در پيش گفتم كه حاجي محمد مهدي عمداً راضي شد كه پسرش امشب

در نظميّه توقيف باشد او تصور ميكرد كه اداره نظميّه تابع ميل و هوس

او هستند هر زمان بنخواهد حبس يا آزادي حسين آقا را تقاضا كنند در

حالتي كه قضيه بر خلاف اين بود زيرا و كيل حاجي عرضحالي دائر به

سرقت دو نفر جوان كه موسوم به عبدالعلي خان و حسين آقا هستند داده

و اداره نظميّه مجبور است كه اين مسئله را جداً تعقيب نمايد . فردا صبح بوكيل

حاجي اخطار شد كه براي محاكمه و استنطاق با پسر حاجي محمد مهدي

حاضر شود - انشب هم در نظمیه بحسین آقا خیلی بد گذشت زیرا خوابهای پریشان او را از استراحت باز میداشتند او تصور نمیکرد تا این حد پدرش او را فشار داده و سخت گیری کنند اما همینکه فهمید این پدر او است که او را به محبس نظمیه افکنده و با تهمام سرقت گرفتار ساخته و دوست عزیزش را از او جدا کرده و او را بوسللت اجباری مجبور میسازد فکر انتقام را در مخیله خود حاضر کرده و تصمیم قطعی نمود که بعد از استخلاص از محبس یا خود یا پدرش را معدوم سازد.

چهار ساعت قبل از ظهر وکیل حاجی برای محاکمه در اداره نظمیه حاضر شد و حسین آقا را نیز بیای میز استنطاق بردند.

حسین آقا هیچگونه سوژه برای سؤال و جواب یا استنطاق خود قبلا حاضر نکرده بود و مصمم شد که بر طبق مؤان همه را از روی حقیقت و راستی جواب گوید. در جواب پرسش مستنطاق که جهة فرار شما چه بوده. حسین آقا تمام قضیه (وصلت اجباری) را من البدو الی الختم شرح داد و علاوه کرد که بواسطه اضطرار و ناچاری مجبور بفرار شده راجع بمسئله سرقت که وکیل ادعای نمود. حسین آقا پرسید چه مدرکی در دست دارید.

وکیل - سرقت مال پدر مدرک لازم ندارد مدرک همانست که شما شبانه مقداری جواهرات و اشیاء قیمتی از صندوق پدرتان برداشته و بدون اطلاع احدی بتوسط رفیق خودتان تذکره دروغی بنام حسن خان تحصیل کرده و بروسیه رفته اید.

استنطاق وکیل و حسین آقا مدتی بطول انجامید و وکیل مشارالیه
دلائل و اسناد صحیحی بر صحت ادعای خود در دست نداشت مع هذا
مذاکرات خود را بروی مغلطه و خلط مبحث گذاشته جلسه دویم استنطاق
به بعد از ظهر محول گردید.

در جلسه ثانی وکیل عارض محض آنکه مدت حبس حسین آقا
بطول بیانجامد و از این راه استفاده دیگری از حاجی بنماید اسنادی اقامه
کرد که اشیاء مسروقه را فراریان با خود برده و در کیف و چمدان حسین
آقا که در باد کوبه میباشد مخفی است. مجدداً از طرف نظمیه بمقامات
لازمه مراجعه و تلگراف لازم بیاد کوبه مخایره شد که اشیاء و اسباب
حسین آقا را که اکنون در منزل آقا بالا است از او دریافت و با اولین
وسیله برشت بفرستند. واضح است که تا ورود چمدان و کشف حقیقت
چند روزی وقت لازم بود و در این مدت حسین آقا حتماً در حبس میباشد
زیرا کفیلی نداشت که ضمانت داده از حبس خارج شود یا شاید خودش
مایل نبود تا قبل از خاتمه قطعی استنطاق و اثبات بی گناهی از حبس
آزاد گردد.

در این دو روزه وکیل بحاجی محمد مهدی اطمینان میداد که بنا
بمصلح و مقتضیات لازم است حسین آقا در نظمیه باشد تا متنبه شده و قدر
شما را بخونی بداند حاجی نیز با کمال بی صبری انتظار خاتمه استنطاق را
داشت و قلباً نزد خود منفعل بود که چرا نسبت سرقت به پسر بیگناهی
داده و اتهام دروغی باو بسته. لیکن از طرف دیگر نمیتوانست این

مسئله را آشکار نماید زیرا آنوقت خود بجای حسین آقا گرفتار حبس
نظمیه میگرددید - همینقدر دلخوش و مطمئن بود که دو روز دیگر
پسرش خلاص خواهد گردید و بعد از استخلاص حسین آقا از نظمیه
اورا يك جوان مطیع و آرامی خواهد دید که بدست و پای پدر افتاده و
از حرکات سابقه خود عفو و اغماض میطلبد این بهترین انتقامی بود که
يك پدر میتواند از پسر خود تحصیل کند !!

خوب است زحمت کشیده تفقدی از حال عبدالعلي خان بنمائیم که
دو روز قبل از باکو حرکت کرده مشارالیه در میان کشتی بر خلاف
حسین آقا هیچ گونه اندیشه و ناراحتی خیال نداشت و اگر گاهی دچار
فکر میشد برای این بود که مبادا سوء اتفاقی جهت دوست عزیزش رخ
داده باشد و او نتواند مساعدت نماید . و حاضر شد که اگر در قضیه فرار
استنطاقی پیش آید خود را محرك حسین آقا معرفی کرده و او را بکلی بی
تقصیر نشان دهد و غیر از این يك رشته افکار ، خیالات دیگری بنحود راه
نمیداد . بدون هیچ سانحه و سوء حادثه در تحت نظر و مراقبت کماندان
کشتی بانزلی وارد شده و نزد حاکم انزلی معرفی گردیده همانطور مانند
محبوس اولی بجانب رشت اعزام گردید .

شب بعد بحسین آقا خبر دادند که عبدالعلي خان را برشت آورده اند
او اول باور نمیکرد لیکن بواسطه تواتر خبر که اکنون در نظمیه محبوس
است حسین آقا خیلی تعجب کرد که چگونه خود را باین سرعت برشت
رسانیده یا خود بنحود بمخاطره افتاده است .

اگر ملاقات این دو نفر رفیق ممنوع نبود حسین آقا همین الان رفیقش را در آغوش گرفته و از وفاداری و ثبات قدم او شکر گذاری میکرد. اثاثیه سفری و چمدان عبدالعلی خان و حسین آقا بفاصله یک ساعت بعد از ورود محبوس دومی به نظمیه رشت واصل گردید. رئیس نظمیه عبدالعلی خان را در اطاق دیگری منزل داده و باو گفت که از این حبس موقتی ملول و دلتنگ نشود زیرا فردا نتیجه استنطاق معلوم خواهد شد. خبر ورود عبدالعلی خان به نظمیه رشت که بحاجی محمد مهدی رسید حس کینه و انتقام او بحرکت آمده و راضی بود که يك قسمت از دارائی خود را داده و او را بمجازات برساند اما افسوس که نظم و ترتیب دوائر نه چنان بود که جریانات خود را بر طبق میل و هوس حاجی قرار دهند.

خلاصه فردا بر طبق اطلاع اداره نظمیه وکیل عارض برای محاکمه و عبدالعلی خان هم در پشت میز استنطاق جلوس نمودند استنطاق عبدالعلی خان نیز شبیه بهمان استنطاق حسین آقا بود اول از تهمت سرقت شروع کرده و چون دلائل و اسناد صحیحی در دست نبود از اثبات ادعا عاجز ماند لیکن بزرگترین دلیلی که برای صحت ادعای خود اقامه کرد تحریک حسین آقا و فرار او و تغییر اسم بود بنا بر این ما يك قسمت از دوسیه استنطاقات آنها را اقتباس کرده و ذیلادرج مینمائیم.

مستنطق - برای چه شما اسم حسین آقا را در تذکره عبور حسن

خان قید نموده اید

ع - محض آنکه کسی مطلع نشود و نداند که حسن خان همین حسین آقا بوده .

مستنطق - در صورتیکه شما سرقتی نکرده بودید برای چه بدون اطلاع همه کس فرار کردید و هیچ کس را از قصد خودتان خبر ندادید .
ع - مسافرت ما ابداً مربوط بآتهام سرقت نیست بلکه راجع به وصلت اجباری است و موضوع آن را اغلی از آقایان اهالی رشت بااطلاعند مستنطق - شما بچه مناسبت خود را علاقه مند به این وصلت نشان دادید .

ع - فرط دوستی و شدت محبت که فیما بین من و حسین آقا علاقه داشت مرا حقاً وادار کرد که در صدد استخلاص او برآیم .
مستنطق - پس شما محرك فرار او شده اید .

ع - چه جای انکار که علاجی برای استخلاص او غیر از این نیافتم
مستنطق - شما برای چه بدون اطلاع پدر و مادر او قصد تحريك و فرار را تقویت نمودید .

ع - البته اگر پدر و مادر و کسان او مطلع میشدند جلوگیری می کردند در این صورت لازم بود این نیت از همه مستور بماند
مستنطق - از رفتن ببادکوبه چه نظریه داشتید ؟

ع - قصدم این بود که بنقاط دور دست روسیه برویم چنانچه او را وادار به مسافرت تا تفلیس کردم موافقت نمود

مستنطق - پس شما بالصراحه اقرار میکنید که محرك فرار حسین آقا شما بوده اید .

ع - بلی انکار ندارم لیکن این مسئله ابداً مربوط بقضیه اتهام نیست
سایر استنطاقاتی هم که بعمل آمد تقریباً بهمین ترتیب بود استنطاق
عبدالعلی خان خیلی مفصل بود تا حسین آقا بهمین جهت از تعقیب حسین آقا
صرف نظر نموده و فقط بحبس و توقیف محترمانه او قناعت کردند . مدت
حبس حسین آقا پنج روز و از عبدالعلی خان به يك هفته طول کشید
تا در طی این مدت اداره نظمیه باستنطاقات آنها مراجعه نموده رأی
قطعی را صادر کرد . حسین آقا اجباراً ملتزم شد که بعدها باید نهایت اطاعت
از پدر و مادر خود نموده و در صورت تخلف بمجازات شدید دچار خواهد
شد . ورقه التزام را حسین آقا با نهایت بی قیدی و خون سردی امضاء
کرده و با اداره نظمیه سپرد در چند روز حبس خود روز بروز حالت ضعف
و انکسار بر او غلبه میکرد . مزاجش از سلامت منحرف و روی به
نقاوت و کسالت گذاشت و جز بقدر لزوم چیزی نمی گفت و از برای مزاج
خود چیزی نمی طلبید گویا او تصمیم کرده که بواسطه عدم رعایت حفظ -
الصحه خود را در محبس نظمیه هلاک کند . اگرچه در ایام اخیر حاجی
محمد مهدی همه روزه از پنج الی شش دفعه جهت استخلاص پسر خود به
نظمیه آمده و بواسایل مختلفه متوسل میشد لیکن اداره نظمیه رسماً خاطر
نشان او نموده بود که تا خاتمه استنطاق و صدور رای استخلاص حسین
آقا غیر مقدور است

فصل بیست و چهارم

اثبات بی گناهی - استخلاص از حبس

بعد از آن تعهد و التزام حسین آقا را از حبس خارج کرده و با دو نفر آژان بنحاه خودش فرستادند مادر و اقوام و يك عده کثیری از زنهای دیگر تادم درب او را استقبال کرده بعضی اظهار مسرت از دیدار او نموده و بعضی دیگر که مادرش نیز از این جمله بود از ضعف بنیه و مزاج و بر آشفتگی حالت او خیلی مشوش و هراسناك شدند

حسین آقا را باطاق مخصوص خودش بردند لیکن ابداتوجهی به هیچ کس نمی نمود گوئی در کابوس بایك بهت عمیقی دچار است - و ابدابرای تفریح و تغییر هوا از اطاق خود قدمی بخارج و یا حیاط منزل نمیگذاشت تمام فکر اندیشه او اولاً متوجه حال رفیق شفیقش عبدالعلی خان بود ثانیاً به بی مهری پدر و مادر .

اما عبدالعلی خان هم پس از دو روز دیگر از حبس نظمیه با تادیه هشتاد تومان جریمه تقصیر خلاص شد بدین شرط که تا مدت شش ماه رشت را ترك کرده بطرف باکو یا طهران رهسپار شود زیرا رای قطعی به تبعید او صادر شده بود اصرار و تقاضای حاج محمد مهدی و وکیل او در صدور این رای دخالت عمده داشتند. بعد از تادیه جریمه عبدالعلی خان عزیمت بطهران را قبول کرد و ملتزم شد که تا ششماه دیگر برشت رجعت نکند و مشارالیه عجلتاً بطرف قزوین تحت الحفظ اعزام گردید . و بر

عکس - حسین آقا از بنیه و قوای عبدالعلی خان بواسطه پرورش روح انتقام چیزی کاسته نشده و مزاجش در کمال سلامت و صحت بود در همان روز عزیمت خود بقزوین بطریق غیر مستقیم سلامت حالات و طرز کنونی زنده کی حسین آقا را استعلام کرده همین که دانست حسین آقا روز بروز علیل و ضعیف تر میشود خیلی اسباب تأثر و تأسف او فراهم گردید لیکن لا علاج و بالاجبار میبایستی بقزوین برود و از آنجا بجانب طهران رهسپار گردد

یک هفته از مدت تبعید عبدالعلی خان گذشت و حسین آقا نیز بشکل ناگواری زندگی میکرد. هیچ کس را نمی پذیرفت و متعذر میشد که کسالت مزاجش ابدا اجازه نمیدهد که با احدی ملاقات کند. شایعه فرار و رجعت حسین آقا و عبدالعلی خان و (وصلت اجباری) هم از زبانها و افواه عمومی خارج شده هیچکس توجه خود را به پرسش این مسائل معطوف نمیداشت زیرا جریانات تازه عمومی این قضیه را کهنه و فرسوده ساخته بود.

حاجی محمد مهدی اگرچه از برهم خوردن و نومیدی وقوع وصلت خیلی خشمگین و متغیر بود لیکن بالعکس از تفوق به پسر و اینکه بالاخره او را دستگیر کرده و گوشمالی داده و اطمینان بر آنکه دیگر نظیر این حرکات از طرف حسین آقا بروز نخواهد کرد. و بعلاوه خوشحالی از مجازات و تبعید عبدالعلی خان خشم او را مبدل بسرور و خوشوقتی کرده و رویهمرفته مراجع او را در میدان احساسات یأس و امید در حال اعتدال نگاه میداشتند

فصل بیست و پنجم

مکتوب - مخصوص

ده روز بعد از تبعید عبدالعلی خان طرف عصر که آفتاب جهانتاب
میرفت که سرزمین مغربیان را از انوارد لفروز خود روشن و منور سازد
یکی از خیاط های معروف رشت که رخت و البسه حسین آقا را از چندین
سال قبل میدوخت و گذشته از آشنائی روابط دوستی همین او و حسین
آقا و جود داشت درب خیاط بیرون را که حاجی بیکی از کاشته گان حفظ
و پاسبانی آن را اخیراً سپرده بود کو بید بعد از افتتاح درب خیاط مزبور
اظهار کرد که حسب الاحضار حسین آقا برای تعمیر و اصلاح لباس های
او آمده ام. اگر چه این بیان و اظهار بکلی از حقیقت دور بود مع هذا
مستحفظ مانع خیاط نشده او نیز چون بواسطه کثرت آمد و شد طریق
خانه اندرونی را میدانست مستقیماً بحیاط دیگر رفته، محمود همان مستخدم
کوچولو، و همان طفل خورده سالی که هنوز هم از آقای مهربان خود دست
بر نداشته و کمر برای خدمت حسین آقا بسته و هر لحظه متوجه احوال
او است حسین آقا را مطلع ساخت که خیاط شما اجازه ملاقات میخواهد
اگر چه همچنانکه گفتیم حسین آقا کسی را نمی پذیرفت و خواست که این
ملاقات را هم به تفره بگذراند لیکن خیاط منتظر اجازه نهانده و خود
بی محابا بدرون اطاق وارد شد.

حسین آقا از این ورود بی اجازه چندان خوشش نیامد. مع هذا

خیاط را مخاطب ساخته گفت آیا فرمایشی دارید ؟

خیاط از این لهجه حسین آقا متعجب شده و بیشتر تعجب کرد وقتی که درست دقت نمود دید رنگ صورت حسین آقا بکلی تغییر کرده و انقلاب بر مزاجش استیلا یافته و روی به ضعف و انحطاط میرود . اگر چه خیاط مزبور (از وصلت اجباری) و فرار و حبس حسین آقا کاملاً مسبوق و مستحضر بود مع هذا بنا بر خواهش حسین آقا که در ضمن این مدت متمادی با و اجازه نمیداد در امور خصوصی خودش مداخله کند از این مقوله کله بر زبان نیاورد . و بهتر آن دید که فقط باحوال برسی قناعت نماید .

حسین آقا در جواب تفقد دوستانه او و ذکر علل افسردگی خود به کله (ناخوشم) اکتفا کرده و علاوه نمود که آیا شما کار خارجی هم داشتید یا خیر ؟

خیاط باین پرسش جوابی نداده و گفت اگر محمود از این اطاق خارج شود محرمانه عرضی داشتم .

محمود هم منتظر اشاره حسین آقا نماند و تا کنون که در گوشه اطاق بپا ایستاده بود از در بیرون رفت . آنگاه خیاط دهکده های کت را باز کرده و از میان کیف بغلی خود يك پاكٲ سر بمهر بدست حسین آقادات — این چیست ؟

— بعد از خواندن مطلع خواهید شد . همینقدر محتاجم بگویم که این مکتوب توسط یکی از دوستان من با نهایت احتیاط از قزوین رسیده

است و دیگر از مفاد و مندرجات آن خبر ندارم . اگر جوابی دارد خودتان بوسایل مختلفه خواهید فرستاد . زیرا وسیله ارسال جواب در دست من نیست و سپس از این ملاقات که موجب ناراحتی و تصدیع حسین آقا شده با کمال احترام معذرت خواسته و از اطاق بیرون آمده نوبی کار خود رفت حسین آقا از طرز خط و عنوان پاکت نتوانست نویسنده آن را بشناسد زیرا بخط مجهولی نوشته شده بود لا جرم با کمال تعجب پاکت را مفتوح ساخت . و بمحض مشاهده اولین خط بی اختیار اشک ملایمی در دیده کانش حلقه زد زیرا شناخت که نویسنده این مکتوب یگانه دوست با وفای او عبدالعلی خان است . این مراسله را قبل از مطالعه مکرر بوسیده و بوئیده و آنوقت شروع بقرائت آن نمود . و ما مضمون آن را محض بسط اطلاع خوانندگان گرام ذیلادرج مینمائیم :

- « دوست عزیزم البته سرکار مطلعی که من بجرم طرفداری و »
- « حمایت یا تحریک شما برای فرار از وصلت اجباری دچار حبس و »
- « شکنجه شده بالاخره بنا به اصرار پدر نا مهربان سرکار و وکیل »
- « مدافع او رای نظمی به هشتاد تومان اخذ جریمه و ششماه تبعید من »
- « قرار گرفت — آیا میدانی که اکنون چند وقت است که از زیارت »
- « جمال دل آرایت محروم مانده ام ؟ همینکه شنیدم شما قبل از من از »
- « حبس خلاص خواهید شد یک شادی و مسرت مخصوصی مرادر آغوش »
- « گرفت . بعد از استیصال شما دوروز دیگر حکم تبعید من بی انصافانه »
- « صارو شد . و باز هم بد بختانه بواسطه مراقبت مامورین من نتوانستم »

« آخرین دیدار خود را برای مدت ششماه مفارقت با شما تجدید نمایم . »
 « شنیدم کسالتی بر مزاجت مستولی شده و قوای نازنینت روی »
 « بضعف و تحلیل گذارده است . بی اختیار دچار يك اندوه و تأسف »
 « مخصوصی گردیدم — امیدوارم تا کنون کسالت از مزاج شریف »
 « مرتفع شده باشد — من این مکتوب را از قزوین نوشته و با وسایل »
 « مخصوص که مراعات کامل احتیاط در آن شده برای شما میفرستم و »
 « تصور میکنم قبل از وصول این مکتوب بشما من بطهران خواهم رسید »
 « لیکن ضمیر پاک و قلب تابناک گواه است که هجرت و دوری جنابعالی »
 « چقدر بمن ناگوار است بشما توصیه میکنم که غصه مخورید و از گردش »
 « روزگار دلتنگ نباشید . »

« عزیزم مرا فراموش مکن و بدان که تو را بحد پرستش دوست »
 « داشته و دارم . یادگار مهر و محبتی که از تو در قلب من باقی است »
 « تا روز مرگ از وجودم زایل نخواهد شد . از آن پس هم عشق و محبت »
 « تو را در لای کفن سفید خود پیچیده و مانند يك تحفه گرانبھائی »
 « برای دنیای دیگر خواهم برد »

« عزیزم — ا کنون میدانم که آزادی تو را سلب کرده و بی »
 « رحمانه تو را در قفسی محبوس ساخته اند . اما گریه مکن و اندوه »
 « بخود راه مده خداوند جزای بدکاران را خواهد داد . مفارقت ششماه »
 « من از شما بقدری مؤثر است که تصور میکنم قبل از انقضای مدت »
 « تبعید خود را هلاک و معدوم سازم . آری برای من ممکن نیست شش »

« ماه از زیارت و ملاقات محروم و بی نصیب باشم . پس اگر بتو خبر »
« رسید که قبل از این مدت من زندگی را وداع گفته ام مرا ببخشی »
« و حلال کنی و حقوق دوستی خود را از گردن من ساقط سازی . »
(زیاده سلامت وجودت را طالب و سرگذشت حالت را منتظر)

ارادت کیش [عبدالعلي]

در قرائت این مکتوب اشک چشم حسین آقا شدت کرده و قطرات
آن مانند باران بروی دست و پنجه و لباس او میریخت . این مکتوب بقدری
جلب دقت و توجه حسین آقا را نمود که بیک و دو دفعه از لذت خواندنش
سیر نشده بلکه چهار دفعه آنرا قرائت کرد یا شاید میخواست تمام عبارات
و جملات آن را در حافظه خود بسپرد .

آری این دوست عزیز و رفیق باوفایش بود که از راه دور بوسیله
قلم با او صحبت میکند و مدتی است که این بلبل شوریده از کل ملاقات
و زیارت دوست عزیزش محروم بوده . باغبان بی انصاف آنها را از آغوش
یکدیگر جدا کرده و مسافت او تا دوست عزیزش بیشتر از پنججاه فرسخ
است . هیجان این افکار محرك گریه و زاری حسین آقا شده يك نظر به
آسمان نموده دید که تاریکی و ظلمت بساط شب را گسترده و سکوت مخصوص
در فضای این خانه حکمفرما است .

فصل بیست و هشتم

تاثرات قلبی - يك تصميم مدهش - آخرین مکتوب - مرك فجميع

بعد از قرائت مکتوب آن را پیچیده و در لفافه خود گذارده و

سپس با يك آهنگ تالم انگیزی شروع باظهار بیانات ذیل کرد :

آه ای دوست عزیزم - ای رفیق با وفای من - ای کسی که در دنیای

امروزه هیچکس و هیچ چیز را بقدر تو دوست ندارم . تو برای خاطر

من دچار چه زحمات طاقت فرسا شدی - و چه فداکاریها کردی - آیا

من میتوانم از عهده تلافی و قدر دانی خدمات تو برآیم ؟ هرگز ، هرگز

ممکن نیست ! آه ای عبدالعلی خان اگر تو بودی و میدیدی من چگونه تنها

شده و مانند اشخاص معتزل و تارك دنیا بکنجی خزیده ام . افسوس که

نمیدانی آزادی و راحت من بالمره از من سلب شده . فراق تو بسی ناگوارتر

و سنگین تر از همه اینهاست . آه پدر بی انصاف و بی مروت من تو را از

من دور ساخت . من دیگر بچه امیدی بسعادت آتیه خود امیدوار باشم

در حالتی که خوش بختی و سعادت من در اثر جور و بی انصافی این پدر و

مادر بکلی مضمحل و پایمال شده آه ، هیچکس نیست که راز درونی مرا

بشنود و بر احوال من دلسوزی و غمخواری کند !!

تو بمن توصیه میکنی که زنده بمانم و بوصلت اجباری ملزم شوم نه

نه ، تو اشتباه کرده یا تنها از حسن بیان و لطف مخصوصی است که نسبت

بمن داشته !!

آه ای دوست عزیزم . اگر تو در نزد من بودی تمام بد بختی های خود را فراموش میکردم . اگر تو در بر من بودی تمام مصائب گذشته را از نظر دور میساختم . آه تو مایه تسلی قلب من بودی که جدا شدم ! ای بد بخت من که بکلی مأیوس و ناامید شده ام - هیچ دلخوشی وجود ندارد که مرا بسعادت آتیه نوید داده و از تأثرات قلب حزینم بکاهد . از پدر و مادر مأیوسم ، از دوستان دیگر هم نومید نه ، بلکه از محیط و روزگار هم مأیوس اما يك ياس سنگين و هلاکت آور !

تنها اطمینان من بتو بود آهم که از نظرم دوری . آه حتی من از نوشتن مراسلات برای تو ممنوعم و هیچ وسیله در دست ندارم که بتوانم از تأثرات درونی خود ترا آگاه سازم .

نه عزیزم ، تو زنده باش و سعادت مند شو که لایق زندگانی و سعادت هستی ، تو حق حیات داری زیرا پدر و مادر و اقوام و عشیره و تمام فامیلت تو را دوست میدارند . تو مالک يك آزادي مطلق هستی که من آنرا فاقدم برای تو موجبات خوشبختی از هر حیث مهیا است ، تو میتوانی از عمر و زندگی خود لذت برده و سعادت مند باشی ، اما بگذار من بمیرم ، بگذار معدوم شوم که مرگ را هزار بار بر این زندگی ترجیح میدهم ، بگذار من خود را راحت سازم که مستحق حیات نیستم ! آه هیچکس نیست که از من دلجوئی کند حتی خداوند ، این خالق موجودات مرا بکلی فراموش کرده است

در این حمله حسین آقا بیقرار شده و مانند دیوانگان بی محابا بطرف

گنجبه و محفظه اطاق برفته يك صندوقچه كوچك و ظریفی را از میان كشو گنجبه بیرون آورده و با کلیدی که در جیبش پنهان بود درب صندوقچه را باز کرده از میان پاره اشیاء و آلات يك قاب ساعت طلا که از یادگار دوست عزیزش عبدالعلی خان است بیرون آورده و يك نگاه حسرت آمیزی بساعت مزبور کرده و بالاخره براونيك (۱) را نیز از صندوق بدر آورد و همچنان بطرف درب اطاق رفته و از پشت بسته باچشان اشك آلود مشغول امتحان حربه مزبور شد. و سپس بیانات دلسوزش را مجدداً بشرح ذیل شروع کرد:

آه ای عبدالعلی خان - ای یار با وفا و محبوب بی همتای من، این یادکاری تو نیز فوق العاده ظریف و قشنگ است، اگر تو موفق نشدی که کاملاً مرا مستخلص سازی اکنون این یادکاری باقیمت تو که سمت نمایندگی از تو دارد، بقیه خدمتی که انجامش را در عهده داشتی ایفا و ادا خواهد کرد، این برونیک قشنگ و ملوس تو را از تعقیب اقداماتی که برای نجات من در نظر داشتی بی نیاز خواهد ساخت این یادگار نازنینت چه اندازه ظریف و زیبا است؟! پس مرا ببخش که بدون اجازه و میل قلبی تو با یادکاری تو سوء استعمال میکنم از من دلتنگ مشو و من همان تقاضای ترا در آخرین وداع خود با تو تجدید میکنم مرا فراموش مکن و نامم را از قلب نازنینت خارج مساز - خدا حافظ ای دوست و فادار عزیزم در اولین نسیمی که بجانب دیار تو می وزند خواهش میکنم که این پیغام مرا به تو

۱ براونيك از تحفه و یادگار عبدالعلی خان است که بحسین آقا بخشیده است

برسانند؛ زیرا وسایل مکاتبه و ارسال مراسلات برای تو فعلاً مرا
مقدور نیست.

بعد از ذکر این وصایای تأثر آور صندلی خود را در عقب میز کشیده
صفحه کاغذی را برداشته و مشغول تحریر گردید لیکن هنوز چند سطر
ننوشته بود که مجدداً درب اطاق را باز کرده يك نظر بآسمان نموده و
مشاهده کرد که ماه با اشعه دلفروزش زمین را منور ساخته سکوت هراس
انگیزی فضا را احاطه نموده و معلوم است که بیشتر از دو ساعت از شب
میگذرد و بعد از اطمینان کامل از اینکه بالمره تنها است مجدداً درب را
از طرف داخلی اطاق بسته و بروی صندلی خود قرار گرفت و مشغول به
نوشتن آن مکتوب شد تا تمام گردید. این آخرین مکتوبی بود که حسین آقا بدست
خود تحریر کرده بعد از فراغت از خاتمه مکتوب آن را در پاکتی گذارده و
عنوان آن را بشرح ذیل نوشت: آخرین مکتوب - بجناب حاجی محمد مهدی
تاجر برسد. سپس مکتوب عبدالعلی خان را که در بغل خود گذاشته بود
بیرون آورده بعد از بوسیدن آن کبریتی روشن و در تحت کاغذ نگاهداشت
تا بخوبی سوخته و بجز دوده سیاه آثاری از آن باقی نماند در حالتیکه می
گفت: ای دوست عزیزم در این بی ادبی مرا معذور دار که خط نازلینت
را سوزانیدم! اگر من اطمینانی بحیات و زندگانی آتیه خود میداشتم این
بهترین مرقومه دل انگیزت را مانند یکی از نفیس ترین یادکارهای عزیز
و محترم میداشتم اما افسوس میخورم که پس از مرگ من شاید این خط
بدست اشخاصی که صلاحیت ندارند افتاده و مجدداً باعث بر زحمت تو شوند

پس مرا معذور دار. ای دوست عزیز یکبار دیگر خد حافظ !
ما محض آنکه قارئین عظامرا در پایان کتاب خود منتظر نگذاریم
عیناً آخرین نوشته حسین آقا را بعباراته روح میمائیم : مکتوب مزبور
حاکی شرح ذیل بود .

« بحاجی محمد مهدی تاجر - ای پدر سنگدل و بیرحم ، این آخرین
دیدار من و تو است و از این پس از کراهِت ملاقات من راحت خواهی
شد گویا خیلی متأثر خواهید شد از اینکه مرا مشاهده کنید بایک جسد
خون آلوده و پیشانی شکافته ، اما بر خود گریه و سوگواری کنید نه بر
من ، آری ای پدر بیرحم ، تو مانع ترقی و تعالی من شدی ، مقدس ترین نعمتها
و محبوب ترین چیزها در دنیا آزادی بود ، تو آزادی مرا از دستم گرفتی
و نخواستی در آغوش یا در سایه آزادی زندگانی کنم تو بی انصافانه مرا به
تهمت سرقت گرفتار ساختی ، شما دوست عزیزم را از دستم ربودید و از
نظرم دور ساختید ، آه ای پدر جنایتکار تو با استهزاء و سخریه های جگر
خراش مرا آزرده نمودی و قلبم را مجروح ساختی ، جراحات قلب من تا
دامنه قیامت ترمیم ناپذیر است ، تو مرا بوصلتی مجبور و ملزم کردی که
هرگز صلاحیت نداشت ، تو باعث شدی که راه چاره از شش جهة به من
بیچاره مسدود گردد ، آری تو قاتل من هستی و خواهی بود ، اگر کلوله
رولوز باختیار و اراده من پیشانی مرا مجروح ساخت این تو بودی که
موجب آن گردیدی »

« بر من غصه و اندوه مخور ، بر خود گریه و سوگواری کن ، من

خود کشتی کردم و خلاص شدم، روح جوان و ناکامم الی الابد تو را لعنت و نفرین خواهد کرد، آه ای پدر بی انصاف اگر بدآوری خدای متعال معتقدی در روز حشر، در روز مجازات جنایتکاران، خداوند قاهر و قادر بین من و تو بعدل و انصاف حکم خواهد کرد.

« اما تو نیز زنده نخواهی ماند - یا از غصه یا از فجاء خواهی مرد، میمیری اما مانند مقصرین و جنایتکاران، تو بر من رحم نکردی و خداوند هم رحمت خود را از تو سلب خواهد نمود، تو منتظر بودی با این وصلت تجارت کرده باشی، اما من هم چنانکه بشما مکرر گفتم از این معامله يك زیان مدهش عایدت شده و میشود، پس بعیر که قابل حیات نیستی، همانطور که زندگی و آزادی مرا از دستم گرفتی آرزو میکنم که بيك مرك فجيعی دچار شوی - اکنون گریه و زاری عجز و سوگواری بی ثمر است - همان به که از گناهان خود توبه کرده و روی بدرگاه خداوندی آورده منتظر مرك بنشیني خدا حافظ حسین »

بعد از لحظه چند سطر ذیل را هم بر آن علاوه کرد

« اما در این دم و این سنین باز مهر پدری و فرزندى مرا محرك شد که قدری از ثقل عذاب وجدانی تو بکاهم آن اینست تو تنها سبب این جنایت نشدی مادرم، آن مادر بی مهر و مروت با تو شريك جنایت است. من از او راضی نیستم و امیدوارم خدا هم از او راضی نشود. تمام امید و آرزوهای او در برابر جسد بیروح من قطع خواهد شد. اشک های چشم او که بروی صورت خونین من میریزند برای جبران و پوزش شماتت ها

و سرزنش هائی که نسبت بمن گفته کافی نیستند دیگر مطلبی ندارم «
« حسین »

بعد از فراغت از این مکتوب بایک جرئت و قوت قلب خارق العاده که
از شدت یاس و نومیدی او حکایت میکرد بدون تزلزل عقیده (برونیک)
را بروی شقیقه خود گذارده و چخماق آنرا فشار داد صدای اطلاق فشنگ
و افتادن این جوان ناکام يك مرك فجميع و خود کشی جانسوزی را
نمایش داد.

ما دیگر محتاج نیستیم که بعد از ذکر این عاقبت رقت انگیز به
قضایای بعد بپردازیم زیرا بفاصله چند دقیقه می بینیم که همین اطاق
ما تمکده مملو از جمعیت شده رئیس نظمیه و يك عده آژان جسد خونی را
بخارج نقل میدهند.

و حاجي محمد مهدی بدبخت را می بینیم که موی رنخ خود را کنده
و با دو دست برفرق میگوید و میگوید: آری من گناهکارم. من باعث
هلاک و اعدام فرزند عزیز خود شدم. آه خدایا جنایت و گناه من آیا
قابل عفو است؟ آه ای فرزند عزیزم، من از تو قدر دانی نکردم و تورا
بحرکات بی رویه خود آزرده ساختم اما گناه و تقصیرم را عفو و اغماض
کن. و بدان همین چند روزی که از عمر و حیاتم باقی است مکافات و
انتقام الهی را اگر بچشم خود به بینم در حال خود احساس خواهم کرد
کاش اول پدر پیرت را بجزای گناهان معدوم ساخته و سپس خود را
هلاک میکردی ای بیچاره و بدبخت من که شایسته بدترین مجازات و

عقوبات الهی هستم . صبح روز بعد جنازه این جوان بد بخت را با يك تجلیل و احترام مخصوصی حرکت داده و در یکی از بقاع متبرکه دفن کردند .

جوانان در عزای اولباس ماتم پوشیدند . و طبق های کل بر مزار او نثار کردند یکماه بعد نیز حاجی محمد مهدی دنیا را وداع گفته رخت بسرای دیگر کشید تا محاکمه و مجازات شود

(خاتمه)

اخطار

بعد از انتشار حسین آقازندکافی پدر و مادر این جوان نهایت رقت آور است که مؤلف محترم از شرح و تفصیل آن فعلا صرف نظر کرده است چنانچه قارئین محترم در خرید این رساله سبقت نمایند ما بطبع و نشر جلد نانی آن مبادرت مینمائیم

- حسین اقبال کتابچی -

در مطبعة سعادت بطبع رسید

قارئین محترم اول تصحیح فرموده بعد مطالعه کنند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۹	فصایل	خصایل
۴	۱۳	متحدہ	متخذہ
۱۴	۸	شنا کردہ	شناور گردیدہ
۲۳	۵	مزخرفرات	مزخرفات
۳۴	۱۹	بشوم	نشوم
۳۶	۱۱	اریقی را	ترتیبی را
۳۷	۶	و بواسہ	و بواسطہ
۳۷	۱۰	مادرت بپذیر	مادرت را بپذیر
۳۸	۱۵	بر ہفاہت	برسفاہت
۳۸	۱۸	برای دین	برای این
۳۸	۲۰	و مادہ	و مادر
۴۹	۶	عزیزم من مستم	عزیزم من ہستم
۵۱	۳	مخیل	مخل
۵۶	۱۵	تفرس	تفحص
۶۴	۲	عجب مہری	عجب مہربانی
۶۶	۱۱	محروم ماندم	محروم ماندم
۶۷	۱۸	قبیل تحصیلات	قبیل تحمیلات
۶۸	۸	نتایج سودی	نتایج سوئی
۶۸	۱۱	صحت	صحت
۷۲	۱۷	دراید	دارید
۷۶	۲	کوتاہ	گویا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۱	۲۰	این يك كه	اینكه
۸۳	۱۲	تصامح	تسامح
۸۴	۱۰	خوش بختی میدانم	خوش بختی شما میدانم
۱۰۰	۱۱	ازاده	اراده
۱۰۱	۱۲	با وسایل	با عدم وسایل
۱۰۲	۹	اجوان	جوان
۱۰۷	۱۶	در اقاها نیز	در اطلاقها نیز
۱۰۹	۱۶	اطراف و چه ها	اطراف کوچه ها
۱۱۴	۷	دو قست	دو قسمت
۱۲۶	۶	در پس شده عفت	در پس پرده عفت
۱۳۰	۸	صوراتش	تصوراتش
۱۳۱	۲	بدر آمده	بدر آورده
۱۴۵	۳	نشعه	نشئه
۱۴۷	۴	خشت و منك	خست و تنك
۱۴۷	۷	در صوتیکه	در صورتیکه
۱۵۶	۱۱	از فرت	از فرط
۱۵۶	۱۶	تحیق	تحقیق
۱۶۰	۱۹	و حام بیقین	و حقایق
۱۶۳	۵	فرانسولگری	قونسولگری
۱۶۳	۱۲	متحفظ	مستحفظ
۱۶۹	۳	نزد پدر رفته	نزد پدر رفته